صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۴	[illegible]	[illegible]
۲۱	۲۰	[illegible]	[illegible]
۲۳	۲۰	آب	آید
[illegible]	۲۰	[illegible]	بر
[illegible]	[illegible]	وروقید	وآزادرقید
ایضا	۱۴	تجارت	تجارب
۲۷	۱۷	لغب	تعب
۲۵	۶	مدقاع	بدماغ
۲۸	۱۸	جزبی	بی
۲۹	۱	بدرگاه	وبدرگاه
ایضا	۱	فرستاده	فرستاده بود
۳۰	۱۰	نامه بخانخانان تشریح	نامه که بخانخانان تحریر یافته
۳۰	۱۹	منبی	مبنی
۳۱	۲	اقامی	اقامی
۳۶	۱۹	نشان	شان
۳۹	۱۷	خورا	خود را
۴۵	۱۶	جنین	چنین
ایضا	۱۳	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بمصداق	بمصداق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰	۸	فقاح	قبائح
۵۶	۴	متقن	تیقن
۵۰	۴	کرادر	کردار
۶۰	۱۰	ببت	بسبب
۶۰	۱۱	می فرمایند	نمی فرمایند
۶۰	۱۴	نادم	یافته
۶۵	۱	حرف	وحرف
۶۷	۹	شوم	شم
۶۷	۱۵	ورماو	ودریاو
۷۷	۱۵	وور	ودور
۸۳	۱۹	ننهند	بهند
۸۴	۹	باانز	با
۸۵	۵	مقید	مقید بی
[illegible]	۹	جرأ	[illegible]
۱۱۳	۱۱	عالم آرا بجهت	عالم آرا [illegible]
۱۱۳	۱۱	[illegible]	[illegible]

[illegible] را ابجد ام [illegible] اهتمام [illegible]

[illegible] غلط طبع شده [illegible] باید نوشت ۰

واللّه اعلم بالصواب [illegible] بیت ۰ الهی تو کردی بفضلش تمام [illegible] پسندیده خاص و عام ۰

بفضل اللّه تعالی دوم محرم الحرام سنه ۱۲۰۰ هجری [illegible]

فراغت دست داد و قطعه تاریخ در اختتام تالیف نسخه مذکوره [illegible]

[illegible] اعجاز مسیحائی [illegible] محرر [illegible]

شرح [illegible] ذکر [illegible] تاریخ [illegible] ماه شوال سنه ۱۲۰۰ هجری مطابق [illegible]

سنه ۱۸۰۰ عیسوی [illegible] در مطبع مولوی [illegible] واقع بلده کلکته [illegible] طبع [illegible] باید دانست

که [illegible] باشد [illegible] محمد اعظم [illegible] کسی [illegible] آن جرات نماید فقط

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۵	برنج	برنج	۱۴	۳	تشت	تشت
ایضا	۶	نفع کرده	منفع	۱۴	۲	توزع	توزع
۹	۳	مدیقه	مدیقه	۱۳	۲	غره	غره
ایضا	۷	وجدانی	وجدانی	ایضا	۱۳	متوافر	متواتر
۱۰	۹	وبیران	ویران	ایضا	۱۳	موالیا	موالیا
		کوکب	کوکب	ایضا	۱۳	متکاثرا	متکاثرا
		افق	افق	ایضا	۱۹	کمتعین	متعین
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۱	پوشید	پوشید
		[illegible]	یا ایها		[illegible]	[illegible]	
		[illegible]	بلا الهم				

و آزموده کاری ... بابر آن با لقب ...

... گاه شاهی فرست ...

* قوله اصلاح این ... سعادت شما موافق نمی آید * قوله اگر الصورت

نمی بندد آه * یعنی اگر صورت انتظام شکر از شایبه ظهور نرسد بفکر آمدن خود درین جا نمایند

وخوشامدگویان که همراه شما اند بنده برای آسایش خویش درین امر راضی شوند و در متن نسخه

مطبوعه بجای نشود نشوند غلط طبع شده * اردو * شکرگاه * ناتک * نام جائی

* تشریح نامه که به حضرت خان تحریر یافته *

این نامه در باب ترغیب ارسال عرایض و غیره بعد فوت حکیم همام نوشته شده * روز به روز

بهتر * قوله در هر دو کار رونق خواهد بود * یعنی در هر دو کار که یکی پاسبانی یک جهتی خود و دیگری تلاش نیکان

و همرنگان خود است هر دو بهتر و کامل خواهد بود * قوله این فدوی * این اشاره بطرف خضرخان است فقط

* تشریح نامه که به سعادت مآب میر قوام الدین شقدار ارقام یافته *

* شقدار = تحصیلدار و لفظ نویسم بعد لفظ شقدار در متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده * قوله فطرت بلند آه *

ای فطرت بلند خود را در شغل و آلایش امور دنیوی خجالت زده می یابم

* قوله پیش بزرگی آری گفته باشم آه * ای در صورتیکه از حجره خلوت خود آمده پیش بادشاه

به استفسار بادشاه در اختیار امور دنیاوی آری و بلی گفته باشم پس نامرد نیستم که باز

خلاف آن راه عزلت و تجرد که اهم مقصود ...

یعنی هرگاه که حال من چنین است پس ترا که ... صفات ستوده موصوف هستی ...

ساخته همه حال خود نوشتم * قوله آن محال محتاج بسیار اراضی * این قول ...

باید خواند یعنی در آبادی آن محال که ... بسیار ...

خواهد شد و در رفاهیت رعایا خصوصا در رفاهیت زنهای ... کو ...

عالی پاسخ * و درین قول ...

[illegible] از پنجاب به عزم [illegible] طرف دهلی بر می افرازد خان موصوف که برای استام صوبه پنجاب
می گذارند و مدانعهٔ سلطان سکندر که مدعی مملکت هندوستان بوده است سپردخان والاشان
می فرمایند دران: مان سلطان سکندر که قابوی جست فساد بهمورا غنیمت شگرف دانسته لشکری
با خود جمع کرده از کوهستان بر آمده در پنجاب سر بشورش بر آورد خان والا گوهر حاجی محمد خان
سیبانی را به حفاظت لاهور برگماشته خود به دفع او متوجه می گردد و بعد ازان حسب آرزوش بهاردحدود
آن در جاگیر او مقرر می شود و بیست و هفتم رمضان سنه نهصد و شصت و چهار بآن طرف می رود
و پس از دو سال در انجا لباس حیات مستعار از تن جدا می کند * قوله لیکن چون شناسائی
تجربه آمده * درین قول بعض نسخهٔ مطبوعه نشناسائی غلط طبع شده بجای آن بشناسائی باید نوشت یعنی
چون بشناسائی و دریافت خود تجربهٔ چند آمیخته ام و تحقیق در مردم شناسائی و علم قیافه
ورزش کرده ام بنابران آنکه آزمودگی من برای اعتبار لایق است. * بریستها * جمع
بریست قانون و دستور العمل * قوله بوکه بدین گزین روش * یعنی بود که باین اطلاع و
آگاهی خیریت عاقبت و بهبودی آخرت من چهره افروزد

* تشریح نامه که به خسرو خان تحریر یافته آمده *

[illegible] مقام جنگ گاه که بطرف دکن بود متضمن اظهار
[illegible] از طرف دشمنان واخبار صحت مزاج خود
[illegible] * قوله از هنگامه‌های خون * [illegible] شنیدن خرد رهای و برهای شکر شما که بجهت
[illegible] شمار نموده * قوله دوستی مزاج * درین قول لفظ دوستی بعض نسخه
[illegible] دستی باید نوشت. * قوله درین سانحه * ای درین جنگ و محاربه
[illegible] آمده * یعنی ازانجا که حضور بادشاه و [illegible]

سفر آ ه • یعنی آنکه شما طلب [illegible]

خود می فرمایید اگر چه درین امر کسب اقتضای بشریت معذور [illegible]

معقول در باب طلب رخصت به [illegible]

[illegible] استادان است • آبای [illegible]

[illegible] ای یکی [illegible] طلب استاد این بهتر از فرض وقت است زحمت کشیدی که [illegible]

جست و جوی ملاقات پدران مجازی که از قسم نوافل است می نمائی فقط

۹۵

* تشریح نامهٔ که بخدا شناس شیخ ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث ارقام یافته شیخ آ ه *

• مصدری • کارکن * قوله بآن آ ه * یعنی بآن نوشته تنها • قوله قبل از زمان مقدر آ ه *

ای قبل از جدائی مقدر • قوله غیبت نشدی • درین قول بمتن نسخهٔ مطبوعه لفظ در قبل

لفظ غیبت فروگذاشت شده باید نوشت * مبلغ * جای رسیدن • قوله اگر بمبلغ علم خود •

یعنی اگر بحسب مرتبه و مقدار علم خود • منتهی * پیدا شونده • قوله اگر از اخبار قبض خاطر آ ه *

یعنی اگر از اخبار قبض و رنجیدگی خاطر خود که همان قبض و رنجیدگی بجهت تحصیل کمالات و

علوم روی نماید و ظهور آن قبض در اکثر آدمیان پیدا شونده از فوت سعادت است

صاحبان کمال و امسرت رسانم هر آینه بهتر از آن است که باطلاع انبساط خاطر نادان خود که

همان انبساط و راکثر اوقات پیدا شده از امورات نالایق چند است که نزد عقلای آن

امورات لایق خوشی نیست عاقلان را ملول گردانم فقط

۹۶

* تشریح نامهٔ که به خضر خان تحریر یافته ایزد توانا آ ه *

باید دانست که خان موصوف از نسل فرمانروایان ملتان است صاحب [illegible]

می گوید که این کس از شاهان کاشغر بوده زمانیکه خدمت جنت آشیانی [illegible]

تکریم لوازم خاطرداری او به ظهور می رسد و بشرافت نسب و حسب [illegible]

اهمت ازین امر بشرف مصاهرت خاندان تیموریه مختص شده [illegible]

[illegible] وقت شامی

قوله هر هفته اول مرتبه •

[illegible]ت • قوله تلخ وش *

در این قول لفظ تلخ بجای تلخ در متن که مطبوعه غلط طبع شده • قوله کفارت آن شود •

یعنی دور کننده و پاک کننده آن گناه خوش آمد شود • قوله از دلهای آگاه همت خواه •

یعنی از دلهای درویشان و عارفان دعا و توجه خواه * قوله یادداشتی بنویس *. یعنی

فهرست مقدمات و روزنگاری آن بنویس • خاطر قوی • خاطر امیر و توانگر * در این شب *

آخر شب * قوله از تو حسابی گیرند آه • یعنی ترا ناچیز و حقیر شمرند • قوله کیف مخور

آه • یعنی کیف و نشه او را مخور • قوله از جای مرو • یعنی بی صبر و بی قرار مشو • قوله

هرگز چون عامه آه • یعنی هرگز مانند عوام الناس نسبت حوادثات بطرف آسمان و زمانه

و طالع مکن هرچه دان از افعال و اقوال زشت و قبیح خود دان فقط .

۹۳

* تشریح نامه که بمیر شریف سرمدی ارقام یافته آه *

دیده • دانش • قوله چه گفته باشم آه * یعنی از رنج و الم خود هیچ نگفته باشم زیرا که

در صورتیکه هنگام فراوانی مردان خدائی امثال شما بر خاطرم بسیار گران بود درین وقت

فقدان مردان قیاس کنید که غم و الم جدائی شما درچه مرتبه خواهد شد * قوله اگر نه آهنگ سفر

ملک تسلیم بودی آه * یعنی اگر نه قصد و آهنگ ملک بقا و آخرت مرا بودی کار مرا

بسیار دشوار شدی

۹۴

[illegible] نامه که به جهان نوردگان طلب شیخ حسن موصلی ارقام یافته شیخ حسن آه *

[illegible] موصل • نام شهریست که هرگاه [illegible] توصیف خود زیاده باید * قوله در خاطر

[illegible] از پایه دریافت آه * یعنی هرگاه

[illegible] خواهان صحبت صوری شما گردد • قوله و آنکه [illegible]

و هرگز مذمت و عیب دنیا و اهالی آن نباید کرد و ...

ناپسندیده آن نزد بزرگان ناستوده است نه این ...

قبل لفظ ناستوده و لفظ آن بعد لفظ پسندیده در متن نسخه مطبوعه ...

بهتر * ستوده * نوع بنوع * قوله بی نیازمندی و شکستگی مصاحب بود * یعنی همواره

عاجزی و شکستگی نفس خود را اختیار نموده * قوله در دفع ازاله * درین قول

به متن نسخه مطبوعه واو عاطفه بعد لفظ دفع فروگذاشت شده باید نوشت * ملکات ردیه

هشتگانه * اول جانب افراط حکمت که آن را سفه گویند و معنی آن فکر بیجا و گربزی

است دیگر جانب تفریط حکمت که آن را بله گویند و معنی آن بیکار کردن فکر بقصد است

سیوم طرف افراط شجاعت و آن را تهور گویند و معنی آن اقدام بر مهالک که فهم و دانش

آن را اینگونه پندارد چهارم طرف تفریط شجاعت که آن را حذر گویند و آن حذر و خوف از

چیزیست که حذر از آن نیک نباشد پنجم جانب افراط عفت و آن را شره گویند و معنی آن رغبت

نفس بشهوات زیاده از قدر استحسان ششم جانب تفریط عفت و آن را سکون نفس

گویند و معنی آن نفس از حرکت در تلاش لذات ضروری که شرع و عقل آن را نیک و

جایز شمرده باشد سستی ورزد از روی اختیار نه از روی خلقت هفتم جانب افراط عدالت

و آن را ظلم گویند و معنی آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشان هشتم جانب تفریط

عدالت و آن را انظلام گویند و معنی آن قایم کردن ظالم است بر ظلم و انقیاد او در آنچه منتهی

او باشد بطریق مذلت * اضاعت * ضایع کردن * ماوم * ملامت کرده شده * مجدان

غیر مستعد * کوشش کنندگان بلند طبع و کند ذهن * مستعدان غیر مجد * صاحبان استعداد

گوشه نشین * قوله آز زندان * درین قول به متن نسخه مطبوعه لفظ آز زاید طبع شده که ...

باید نمود * لجاجت * ستیزه کردن * قوله وحی را در راه خلوت * و درین جا به متن ...

به متن نسخه مطبوعه یک لفظ را بعد لفظ در زاید طبع شده * قوله قدر و ذاتی و حی ...

مطلوب که آزاده زاد و در دنیا متقی و پرهیزگار و مایل بطرف
[illegible] و دانی * و دین قوله به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ دانی
[illegible] ال مهمله و نای فوقانی باید نوشت و این لفظ را بیای وحدت
باید خواند * ستیزه * استوار و محکم * قوله حق نگاهداشت آه * ای حق نگاهداشت همان املاک
ناگزیر * شوکت کبری * شوکت هر دو جهان * قوله در گرو عدالت آه * ای موقوف
بر عدالت وغیره اند * سد رمق * جزوی و طعامیکه باعث حفظ بقیهٔ جان باشد * معقول *
درست و جایز * قوله پس تراکه در انجمن تعلق آه * این اشاره بطرف میر مکتوب
الیه است * حکمت پروران بالغ نظر * دانایان کامل * قوله وصول حقیقی یا وهمی
منافع دنیوی * ای وصول منافع دنیوی حقیقتاً یا وهماً * حریت ذات * درستی نفس
وصحت بدن * ملکات فاضله * عدالت و شجاعت و حکمت و عفت * علت رابع *
این علت مرکب از چهار چیز مذکور است * قوله از اسباب انتظام * ای از اهل
تعلق گشته شکر وجود خود به برار کارهای خلایق بر آرد * قوله پس از آنکه آه * ای پس
از آن که شکر وجود ادا کرده شود و شخصی مستعد و هوشیار لائق نیابت تو که بی وقوع
فتور و قصور سرانجام تعلق و کار تو توانند نمود بدست افتد اگر آرزوی تجرد کنی مبارکت باد
* والی کل * مراد از آن بادشاه * قوله در طریق تعلق آه * ای چنانکه در تجرد نیت
درست وغیره عبادت است هم چنان در طریق دنیاداری سوای درستی نیت که
آن هم در تجرد و هم در تعلق مشارکت دارد و بدون آن هر دو ناقص و ضائع اند خلاف
راه تجرد که عبارت از برار کار خلایق و غفلت دنیا ویست است نیز عبادت است
قوله پس از تصحیح نیت آه * ای پس از درستی نیت در تعلق که آن عبارت
[illegible] ت و خود را از مددگاران بادشاه دانستن و گردانیدن هر غفلتی
[illegible] واقع شود عین عبادت است بسیار باهوش و فکر باید بود

باکسی است که ماهر و وا...

طالب امر حق شده و رباز ...

فروخت و دوری نماید * قوله گرداز خود اه آه * ای قبل و گرد ...

تیز و درشتی آن چون گویم که قابل گفتن نیست * مداهنه سستی کردن * قوله اول

شورشی * یعنی اول فساد و خرابی * قوله در تصحیح آن * ای در تحقیق صحت و حالت

آن سستی و غفلت کرده * غذاهای روی طبیبی * طعامهای ناقصه * غذاهای ناگوار روحانی

* مثل صحبت بد و سخن ناقص که موثر در مزاج آدمی شود * قوله کلمه چند در لقمه حلال * ای کلمه چند

در بیان لقمه حلال * قوله قوتی که بوسیله آن قوت * و درین قول لفظ قوت اول را

به تشدید واو که بمعنی زور است و ثانی را بدون تشدید که بمعنی غذاست باید خواند * قوله

ازین جا به حال سایر محترفه آه * ای از دریافت حال مذکور حال سایر اهل حرفه و کسب

دریافت توان نمود قطع نظر ازین خلاصه معامله که گفته آمد به بینید و بچشم خود مشاهده کنید که

نخستین معامله سپاهی عوض کردن همان بحال است و بر همین قیاس دیگر حال مردمان غرض

آلوده است * قوله خود را آه * قبل لفظ خود واو عاطفه در متن نسخه مطبوعه فرو گذاشت

شده باید نوشت * قوله از گلستان بخارستان * گلستان کنایه از حلال و خارستان کنایه

از حرام * قوله افزارد * درین قول حرف رای مهمله به متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده حرف

افزاد باید نوشت * قوله کوران خود خواه * این جمله مبتدا است و خبر این لفظ بسیار

است * عناصر متضاده * آب و آتش و خاک و باد که ضد یکدیگر اند * مضمر

پوشیده * قوله به مناسبات معنوی و مرابطات قوی آه * ای به حسب مصالح معنوی و

اسباب قوی یکی را بزرگ آن گروه می گردانند و او را حاکم و غالب آن گروه می سا...

دال در لفظ سازد به متن نسخه مطبوعه فرو گذاشت شده * وحدت قهری...

وجود گیرد * قوله پادشاه معنی آه * ای هم چنان که او را پادشاه دنیا گر...

ان عالی فطرت و جا... * نشیب آباد ظاهر * دنیا * قوله بهمه مراتب * این جا
ان هردو عالم * قوله و ظاهر بهر رنگ باطن آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه
...ه طبع شده و ظاهر بمعنی دنیا و باطن به معنی عقبی است * سوانح کونیه * حوادثات
دنیاوی * قوله سرو برگ کم گشته * ای سامان اخلاص و نیاز کم گشته * قوله نیازمندی
طالبان آه * باید دانست که این فقره در دفع ورد سفارش امیدواری که میر شریف برای او
سفارش بشیخ نوشته بود تحریر یافته یعنی از انجا که نیازمندی و اظهار احتیاج بر وسش
کمال خاکساری و عجز در حق طالبان و امیدواران معیوب و ناستوده بوده پس شمارا
که امروز ملازم پادشاه ... سپید و بنده‌های هوا و حرص فراوان بطریق اولی از اظهار چنین
نیازمندی مجتنب بودن و مهر خاموشی بر زبان مردم عیب جو نهادن مناسب است فقط

۹۱

* تشریح نامهٔ که بمیر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی آه *

این نامه هم در باب ترغیب میر بطرف تعلق دنیاوی متضمن نصائح و مواعظ تحریر یافته * کارهای
دینی * مثل نماز و روزه و ورد و وظایف است * قوله طرز مرا آه * یعنی طرز
مرا که عدم خطوط نویسی و آن خلقی من است شما آن را صرف در حق من خلاف طبیعت خود بروز و
در عمل می آید * قوله این باطل در حقیقت آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ حقیقت
غلط طبع شده بجای آن لفظ حقیقیان باید نوشت یعنی هرگاه من در زمرهٔ دوستان حقیقیان
ضمیر شما به نیکی در دل می گذرم مراسم ارسال نامهٔ دلکشا بهجت می بخشند * قوله باقیه اقبال
رهنمونی آه * یعنی یاد وقتیکه قاعدهٔ اقبال رهنمونی شامل فرماید آن وقت به ادا لمقدس حقیقت
رسیده با من انداخلاص و حقیقت سخن می کند * بالراس * ای بسر و چشم فقط

۹۲

* تشریح نامهٔ که بمیر شریف سرمدی نگارش یافته برادر آه *

...نموده آه * یعنی برادر دینی استدعا نموده که نصیحتی چند که در هنگام جدائی ناصح او
...ختان * قوله از دی مراتب سخن شناسی آه * ای چون سخن من

[illegible] لفظ آن [illegible]

آسمان فطرت [illegible] کیان [illegible] هر چند [illegible] از آسمان فطرت کار [illegible]

قضا و قدر آن چنان کارخلائق ساخته و پرداخته اند که آن کار عیب کننده هر کار ظاهر

پرستان و تجربه کاران و دنیا داران آمد لیکن امروز مرا به وسیله میر شریف مذکور

خطر است زیرا که امروز مرا با پادشاه کار افتاده نه با فطرت و اتفاقات * قوله باندازه

هزارم حصه آه * ای مقدار یک حصه از هزار حصه نیکی و خوبی خود را در ملابست با اخوان

زمان و دیگر کارها بکار خواهند داشت * قوله چون طیلسان صورت آرائی بر دوش

آه * ای چون از مدت دراز طیلسان سرانجام امور دنیا بر دوش شما انداخته آمده است

لهذا مناسب آنکه از علم خود به تجربه و عمل مایل شده بکوشش تمام خود را از بهترین کرده

کارکنان گردانند چنانچه در طائفه عارفان بهراند * قوله خروج * این قول در متن نسخه مطبوعه غلط

طبع شده بجای آن خرج باید نوشت * قوله ستبر صرا نه نموده آه * ای دخل و خرج خود را

خوب دریافته * قوله هم معاتب و هم معاتب باشم * یعنی مرا آن قدر فرصت نیست که

بر بی عملی خود بسبب اطلاع شما هم عتاب کرده شده باشم و هم باطلاع بی عملی شما شما را عتاب

کننده باشم * قوله خوش معامله بود * ای خوش معامله باید بود * قوله به سخنان شنعت که

بی مشورت یک ذاتی آه * درین قول به متن نسخه مطبوعه حرف به زاید و لفظ شنعت و لفظ

بی غلط طبع شده بجای شنعت شعب که بمعنی اصلاح کردن است و بجای بی با باید نوشت یعنی

همیشه قوت غضبی را سخنان اصلاح که با مشورت یکذاتی شما حاصل است در شورش

و مناصب ساختن باشد * کورنش * ورزش و تعلیم فقط

۹۰

* تشریح نامه که به میر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی [illegible]

* قوله ابن جمعیت * ای جمعیت هر دو جهان * قوله از به آمده [illegible]

یعنی خاطر شما را حاصل بود اما همان کثرت و جمعیت [illegible]
[illegible] دور آرنده و آزارنده [illegible] کنون که در لباس [illegible]
فرموده اید مناسب که نزول مدارج علیا را که عبارت [illegible] کثرت خلوت است در نظر
نیاورده معموری خلوت را صرف به جهت آرایش و درستی امورات دنیا و انسته
سرانجام کارهای خلایق بدستور انتظام معنی که شما عادت آن بخوبی دارید نمایید و این
سرانجام منحصر در آن است که شما فطرت خود را که مقتضی ترحم و خلوت است بکار داشته
در خور مقتضیات روزگار بسر برند و خرج و آمدنی خود و دنیا فهم بر دو شش [illegible] و زکار معامله
کنند و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ کرامت لفظ خاوتی بجای جاوتی غلط طبع شده فقط

* تشریح نامهٔ که بمیر شریف آملی ارقام یافته خاطر آه *

* قوله خاطر هیچ فرو دنیا آه * یعنی خاطر من از طرف دنیا دار حریص در دوستی میر شریف
پای بند است و در متن نسخهٔ مطبوعه یک لفظ تیک مکرر شده آنرا حک باید نمود * علم صورت *
دنیا * قوله هنوز در خلوت مقدس آه * ای الله تعالی شما را در خلوت مقدس بعد از
عطای سلیقهٔ انجام امور دنیاوی از نظر خاصه ان پوشیده دارد * قوله سرگرم خواهند *
یعنی به پرداختن معاملات دنیاوی وغیره سرگرم خواهند بود * بیت * چادر و این جا مراد
از آن حجاب و مانع * قوله میر حسینی را حسن خدمت آه * ای میر حسینی را که مصاحب
و کار پرداز سلیقه شعار شما است حسن خدمت او بسبب مدح و ثنای شما او را در غرور
نیارد و مانع انجام امورات دنیاوی او نشود * قوله اول پایهٔ اهلیت و برخورداری
از صحبت برگزیده آه * یعنی اول اهلیت شما و فائده از صحبت شما که برگزیدهٔ خاطر من هستید
آن نسبت که همواره از خود بهتری را جویای باشید که در ملازمت بادشاه بکار آید فقط

[illegible] نامهٔ که بمیر شریف آملی ارقام یافته عبارت آه *

[illegible] اکثر توجه بجانب سرانجام امور دنیا باید نمود و کثر [illegible]

و زندقه را بدان آنحضرت گواه ا... اوست می کند و هرشی را الله می گوید و می گویاند

وقتیکه بدار الامن عرش آشیانی داخل می شود طریقهٔ صلح کل را کشاده و جادهٔ

موافقت را وسیع دید و طبیعت حاکم وقت مایل بدانجانب یافت که هرکس از گروه

مختلف المذاهب و متباین المشارب بر شارع عام صلح کل سلوک نماید از دولت آرزو

باستلام آستانهٔ دولت نشانه کامیاب گشته بعنایت منصب و جاگیر ملحوظ بانظار

خسروانی می گردد و در سال سی ام سنه نهصد و نود و سه بعد انتقال میرزا محمد حکیم برادر

علاتی عرش آشیانی که بحکومت کابل علم خودسری می افراشت و پس از انضمام آن

ولایت بممالک محروسه میر بمنصب امینی و صدارت آن صوبه سرمایهٔ عزت و حرمت

می اندوزد و در سال سی و ششم بعهدهٔ وزارت بنگ و بهار و دیگر چهار خدمات آنجا مثل

خلیفگی و امینی و صدارت و قصابر پایهٔ اعتبار ترقی می نماید و پس تر بعطای جاگیر پرگنهٔ موهان

که متصل لکهنو واقع است مفتخر می گردد و گویند در آخر بمرتبهٔ سه هزاری رسیده بود که ناگاه یک

کارگزاران کارخانهٔ قدر و قضا ملتمس باختیار موکل اجل حواله نمودند و در قصبهٔ موهان مردمان

دفن کردند فقط باید دانست که وقتیکه خبر کثرت خلوت گزینی میر مذکور بسمع شیخ

رسید بنابران این نامه متضمن ترغیب و تحریص میر بطرف انجام امور خلایق تحریر

نموده * قوله بر زمین معامله دلی آمده آه * ای همگی همت من مصروف بر آنست که اولا

شما برغبت تمام بطرف تعلقات دنیاوی متوجه شده بر آن امور خلایق را از زیب و زینت

جمال خود گردانند و بعد از آن روزی چند بخلوت و عبادت بشتابند

طالبان تجرد آه * یعنی تا این زمان که شما با جاگیر و ای تعلق ...

... نه طبع را ...

درست آه * ای دانش والا و فهم درست شاه گوهر و زخم در رنج ... نباید چه کار آید

لیت و لعل یعنی عرف و چون چرا را او را مودات حوادث عیب کردن و عاقل برانگیختن

بر تقدیر ایزدی دانسته با تقدیر ایزدی دوستی یا آشتی باید نمود * قوله از سر تقدیر گذشته

یعنی از این جا از سر تقدیر گذشته بر رسم و عادت سخن کرده تسلی شما می کنم * قوله الحمد لله

که دوستان آه * ای منت خدای راست که دوستان کاهنده دشمن دارید که امیران و

توانگران روزگار بر ان دوستان حسد می کنند و از ذخیرهٔ حسد خودشان دم خوش نمی زنند

و همیشه در رنج جانگاه حسد می مانند و بجای ذخیره در متن نسخهٔ مطبوعه لفظ زجر غلط شده * قوله

حکیم آموزگار است * یعنی دانای تجربه کار است * قوله جالینوس الدوانی * لفظ دوانی

در متن نسخهٔ مطبوعه ظاهرا زاید طبع شده بجای آن حرف یای متکلم با لفظ جالینوس باید نوشت * قوله

فراهم آورده * و درین قول متن نسخهٔ مطبوعه در آخر لفظ آورده حرف های هوز فروگذاشت

شده باید نوشت * قوله آنکه جمعی از دنیاداران آه * ای آنکه جمعی از دنیاداران از مرگ

حکیم ابو الفتح و امیر فتح الله شماتت کرده خنده زهرآلود نموده اند و آن برادر و این مقدر را بطرز

اظهار رنج و ملال نوشته اند ازین جهت دران امر اظهار شادی نمی کنم و الا اگر بغور و تامل

درین امر خوض نمایند بدانند که آن گروه بدبخت امروز با خود آن می کند که هیچ دشمن با آنها

نکند زیرا که مرهم عوض این بخوبی خواهم گرفت بس دریغ و حیف او قاتی که بند کردهٔ این

گروه بد است مژده بگذرد و این جمله خبر جمله و آنکه جمعی از دنیاداران است * آهن ربا *

... که آهن را بخود جذب کند و عرب آنرا مقناطیس گویند * قوله آهن ربای

... * یعنی کشش محبت مرا به گفتگوی در آورد و فقط

[illegible] طبیعت موجب جزع و بیقراریست در تسلیم و رضا توفیق اولیا [illegible]

* طبیعت مرحوم * طبیعت نادان که لایق ترحم است * قوله کجا استعداد مخاطب تجویز نماید * ای کجا استعداد و طاقت مخاطب در شنیدن اذکار غم و الم تجویز نماید * مکیّس * سر به گشته و مراد از ان این حار و ش فقط

۸۶

* دستور بیخ نامه که به حسین خان برادر قاضی حسن خان از نامه یادواحد الحمد الله آه *

این نامه در جواب نامه ایست که حسین خان برادر خود مشعر شکایت دنیا داراده ترک تعلق دنیاوی نوشته بود * قوله خاطر مشکل پسند * ای خاطر مشکل پسند من * قوله و شکر این والا عطیه آه * بعد لفظ عطیه لفظ آنکه در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت یعنی شکر این معنی که درین قحط مردی طبیعت من صاحب تنخیه شکر است آنکه همان طبیعت به دوستی خالص قاضی حسن متسعد و کامروای محبت است * قوله حسن الذات * بجای حسن الذات که در متن نسخهٔ مطبوعه شده احسن الذات که بمعنی نیک تر ذات است باید نوشت * قوله آن بزرگ زادهٔ قبیلهٔ نفس ناطقه آه * یعنی آن پاک ذات و ستوده صفات که کدورت رذالت و نفاق را در و آمیزش و دخل نیست باوجود آنکه بدنامی من مشهور است من عاشق شورستان طلب دوستان و نکوان را دوست و محبت گر است * قوله محبت تو دلیل آه * ای اینجا که به مصداق قول مشهور دل را بدل رهی است محبت از یکجانب دشوار است که پس محبت دلیل مودت اوست * قوله گذرد * درین قول بهمین نسخهٔ مطبوعه [illegible] شده صرف بگذر صیغه امر باید نوشت * قوله بگذ [illegible]

شما که مقتضی صبر است نگاه می اندازم خاطر حقیقت پیرای [illegible] سلسان رضا و
تسلیم سرخوش می بینم پس در آن صورت دل خود را از غم و الم و تعزیت باز می آرم
زیرا که فرستادن مرهم در روز صحت که عبارت از ظهور صبر و تمکین شما است از کارهای نادانان
است * نشور * زنده شدن و مراد از آن این جا روز قیامت که در آن مردگان زنده
خواهند شد * قوله اگر در عربده آباد آه * یعنی اگر در جای فساد طبیعت شما که باعث جزع و
فزع است نظری کنم آن هوشیار مشتاق روز قیامت را آنقدر مدهوش در نشأهٔ مصیبت
برادر حکیم ابوالفتح می یابم که تمامی تدابیر روزگار در آن فائده نمی بخشد * قوله هرگاه معامله
چنین باشد * یعنی هرگاه هیچ تدبیری در حادثهٔ برادر شما حکیم ابوالفتح فائده نداده باشد پس از
من نادان چه لایق که شروع در تعزیت حادثهٔ جانکاه محمد خان پسر شما که به نسبت حادثهٔ برادر
شما بسیار خفیفی دارد نمایم * قوله آه از آگاه دولتخانهٔ معرفت تقدیر بجا است * یعنی
الحمد لله که آن برادر را معرفت تقدیر و خواهش خدا که لازمهٔ آن صبر و شکیبائی است
و در انجامه خوشی گذر دارد و نه غم حاصل است فقط

۸۵

* نشر بیست و نهم نامهٔ که بقاضی حسن در واقعهٔ فرزندش تحریر یافته دل دانا آه *

* قوله بردن خدا آه * ای بردن خدا بنده را از خود یا زادن آدمی در آخرت یا رفتن
او از خاکدان دنیا که مرگ عبارت از یکی از این هر سه است و از اینجا که دنیا نفس الامر این
[illegible] امر نسبت حیات خوار دنیا مرتبهٔ بلند دارد جای آنست که مرگ هوشمندان را مسرت
افزا نشود غم آرا چرا شود * فرسنگ * مقدار سه میل و میل چهار هزار
[illegible] این پیش پا افتاده آه * ای بدریافت حقیقت

... ردن من خون مرای حوشه * قوله بکر
ای ... می که طاقت و قدرت آن دارد * قوله می گوید * ای شکر صحبت می گوید
* قوله الحریص محروم * حرص وطمع کننده همیشه محروم است فقط

* تشریح نامه که بخدمت همام تحریر یافته گرامی نامه آمده *

باید دانست که این نامه بعد صحت یافتن یکی هم نگارش یافته * قوله آرمیده ظاهر و شوریده
باطن * ای بظاهر خوش و در باطن ناخوش بجهت شنیدن خبر بیماری شما * قوله به ازرهگذر راه *
ازین جابیان وجوه غمگساری است * قوله در رسم و عادت آمده * ای در استفسار کیفیت
مزاج شما که رسم و عادت زمانیان است به اسیه کارهای دنیاوی تعبیر می رفت * سهام *
سرگشته و حیران * قوله وپه از جهت آنکه آمده * یعنی وجه غمگساری بجهت آنکه در این
بیماری شما مال دشمنی و عداوت دوستان شما آنقدر پرتو ظهور داده که لایق گفتن نیست * معمور
غریق * قوله آنچه مهربانی فرموده آمده * ای آنچه شما در تعریف خدا طلبی این غریق دنیا نوشته اند
در حقیقت آن تعریف خود کرده اند و لفظ دینی بجای دنیا در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده * غول *
دیوی که خود را رنگارنگ و در نظرها نماید * دیو * شیطان * قوله این بادیه آمده * ای ازین
بادیه خونخوار که عبارت از دنیا است تا قافله آخرت و عاقبت زنده رسیدن محال کار بعد
مردن من گر کسی استخوان مرا بجانب آخرت رساند * قوله امید که بهمت مردان آمده *
ای امید که همتهای نیکوکاران عاقبت من بخیر مقرون باشد * قوله فتح اسپور ادر ...
باید دانست که این نامه ... ان ... موصوف ...

* تشریح نامه که به ...

باید او دست کر [illegible] ب [illegible]

[illegible] بیانی [illegible] شرح [illegible] بود * قوله بعد صورتی

[illegible] * قوله [illegible] اهتمام مهام خود * ای

[illegible] ان پرنگار * ای ردرد دل محبت ندارد [illegible]

میکند * قوله و شرح آن را آه * ای شرح شوق و محبت را * قوله یا از میانه روی *
ای یا افسردگی دل که بسبب تحمل و خاکساری من بهم رسیده * مدارک * جمع مدرک
جای دریافت * قوله افعال صانع بر کمال آه * ای افعال ایزد تعالی هرچند عیب
حدوث دارد و حدوث آن دلیل عدم وجوب آنست لیکن در نظر باریک بین عرصه
وجوب آن افعال رفیع تر از دریافت عقول زیرا که موافق عقل وجوب واقدامت
لازم است و اینجا طاعت آن حدوث را وجوب لازم شد * قوله آورده اند * ای
شمار آورده اند * قوله تا زمانیکه علامت تجرد آه * یعنی وقتیکه ازین جهان شمار اطابند در ان
وقت در خاطر خود هیچ رنجی را راه ندهند * قوله در مقدمه تجرد آه * یعنی چون مهد ایت از ای
تجرد و عزلت بدل شما مرکز گردد آنوقت خوش و خرم بسوی آن باید شتافت درین
هیچ مضائقه نیست لیکن هراندیشه تجرد که صرف آن وهم و توهم است اگر بخاطر شما برسد آنوقت
مناسب است که با تدبیر ناقص من آن را از فریب های نفس خود دانسته خود را از تکاپوی
تعلق دنیا باز باید داشت پس در متن نسخه مطبوعه قبل لفظ تدبیر بجای با تاد. بجای مناسب است
عبارت در میانست و بجای نباید داشت لفظ داشت ظاهرا غلط طبع شده و کاف که بعد
عبارت مناسب است می باید فروگذاشت شده باید نوشت فقط

۸۲

تشریح نامه که به حکیم همام مرقوم کشنده این درد نامه آه *

[illegible] مبارک * رقایق * جمع رقیقه باریکی * علامه

[illegible] ان خرد آه * ای مرا حکیم همام از پای بند ان

... دولت که این نامه در ستایش و دانش ...
... ای از صفات همان صاحبان دولت

* قوله صحبت ... آهی * قوله بخلاف مردم روزگار *
ای برخلاف مردم ... ظاهر پرست * قوله آدم شناسی آه * ای آدم شناسی که
درحق شما مظنون من بود به یقین انجامید * قوله به اندازه دریافت * این قول در متن نسخهٔ
مطبوعه غلط طبع شده بجای آن اندازه دریاب باید نوشت یعنی اندازه دریابنده افراد
انسانی را * قوله مرزبانی دنیاوی * مراد از آن دولت مندی دنیا فقط

* تشریح نامهٔ نهم که در جواب مدلت تحریر یافته شروع شد *

باید دانست که این نامه‌ایست مضمن نصایح و اندرز * قوله آلودهٔ زبان آه * یعنی آنرا نسیان
نمی کند * قوله بازی خورده * ای فریب خورده * قوله چون شناخت این نسبت آه *
ای شناخت شوق و محبت * قوله چهار مرتبه * و آن حکمت و عدالت و شجاعت و عفت
است * قوله نظر بر حالت خود آه * ای نظر بر حالت عاجزی خود که روز قیامت روخواهد
نمود انداخته درگرد آوری نام نیک باشند و در متن نسخهٔ مطبوعه الفاظ باشند قبل لفظ نیک غلط طبع
شده آنرا بعد لفظ نیک باید نوشت * قوله سلوک کردن است آه * ای با آدمیان سلوک
کردن است * قوله بانجام رسیده باشد * ای از اتمام شما بانجام رسیده باشد
* قوله از شایستگی خدمت حضور * یعنی از آنجا که او شایستگی خدمت حضور پادشاه دارد
* قوله رخصت آن خدمت آه * ای اختیار آن خدمت حوالهٔ شما فرمودند * قوله و یقین است
در رعایت آه * ای یقین است که نام او در ان عهده بحال خواهند داشت و لفظ ...
قبل لفظ کمال در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده فقط

* تشریح نامهٔ دهم که ... ده ... الدین ...

[illegible] میرزا [illegible]

در میان ملازمان می افزاید سال سی و چهارم [illegible] [illegible] نوازی می کند
آن وقت بخطاب راجگی و به منصب پنجهزاری پایهٔ عزت و اعتبار می یابد و در سال سی و نهم
سنه هزار و دو هجری که سلطان خسرو بمرتبهٔ پنجهزاری و بحکومت اطراف اودیسه سرفرازی
می یابد راجه باتالیقی او عزت یافته بجاگیر بنگاله و پاسبانی آن دیار اجازت یافت و دران
هنگام راجه بحسن تدبیر و زور تیغ بی دریغ خود بر جاهای بسیار از ولایت بهاتی و غیره دخل
نموده داخل ممالک بادشاهی می کند و در سال چهل و چهارم سنه هزار و هشت هجری
که عرش آشیانی دران حین قصد دکن می فرمایند و شاهزادهٔ سلطان بصوبهٔ اجمیر به تنبیه
رانا دستوری می یابد راجه بعهدهٔ صوبه داری بنگاله سرفراز شده مصحوب شاهزاده متعین
می گردد و بعد ازان وقت ورهی آن صوبه بتادیب و سرزنش بد ذاتان بنگاله روانه
می شود قریب شیرپور با مخالفان درآویخته شکست داد و دران معرکه میر عبد الرزاق
معموری بخشی صوبه بنگاله گرفتار شده با طوق و زنجیر بدست می آید پس از انتظام آن مملکت
دل جمعی حاصل ساخته بحضور عرش آشیانی مشرف شده به منصب هفت هزاری
هفت هزار که دران زمان هیچ امیر عمده زیاده از منصب هزاری مقرر نمی گردید مگر پس ازین
میرزا شاهرخ و میرزا اعظم خان کوکه نیز بدین مرتبه عزت یافته ممتاز می شود و بعد از فوت
عرش آشیانی در سال نهم جهانگیری بمرگ طبیعی جهان فانی را وداع می کند راجه در حکومت خود
[illegible] و اعزاز به حشمتی بهم می رساند که بادشاهان او صد زنجیر فیل میداد و در همه فوج او
[illegible] وازی توان گفت پیش مشاهره بوده است مشهور است
[illegible] و پسر پیدا شد لیکن همه در

ریاست آنجا سپرد خواجه کرد و در شتال بهل و هجم سه هزار و ... هجری در شهر لاهور

ایام عمرش بسر می آید موجز که خواجه در کار شناسی و مردانگی و راست گفتاری و درست

کرداری عدیل و نظیر نداشت و خود لاولد بود و اقارب و خویشان بسیار داشت فقط هویدا باد

که این نامه ایست مشهور نساخ دانه در زمره از شهور عزلت خواجه در باب تاکید اجرای امورات

پادشاهی تحریر یافته * قوله آن بزرگ داشت * یعنی آن احترام انفاس مذکوره * قوله

لیکن در پاس آن چهار چیز آه * ای احترام انفاس در پاس چهار چیز باتفاق همگنان است

نخستین احترام انفاس در رضای ایزدی است و آن صرف انفاس در عدالت رانی و

نصفت گستری است و هم چنان در سه چیز دیگر * قوله این ناقهمیدگی * یعنی مناقشه

و مخالفت با مردمان و عنایات و تهاون در کارها * قوله باخود در جنگ آه * یعنی خلاف نفس

اماره خود کرده * قوله از ان خوی ستوده * یعنی از اجرای مهمات خلایق و اظهار صلح

کل و بر داشت ناگوار طبعیت خود که بالا مذکور شده بسیار بسیار جمع کند * قوله که

دشمنان از گرد حساب آرائی آه * یعنی دشمنان عیب شماری شما کردن نتوانند * قوله

آنرا و سلوک رود * ای همان طور مذکور که در ان دشمنان حرف گیری نتوانند * قوله از

فرزندی زمانه آه * ای بجهت موافقت زمانه زمانه را پدر و مربی و شفیق خود دانید و کار خود

حوالهٔ آن کنید * قوله او کار با پایان آه * یعنی من از کار خود فراغت حاصل کرده ام

با دیگر ان چه رسد فقط

۷۹

* نشر ... نامه که ... راجه ... نگارش ...

راجهٔ مذکور پسر راجه بهگونید اس ...

و شجاعت زامی ابو الفضل میان ...

این نامه ایست [illegible] در باب ارسال رسایل و رسائل جواب نامهٔ
خان مذکور که شعر شکایت در باب عدم ابلاغ نامجات رسیده بود * دس * گیین
* قوله عاطفت صاحب خود * مراد از ان عاطفت پادشاه * قوله از قدر نشناسان
گردانیده باشد * ای نشهٔ باده مرا از قدر نشناسان و نادانان گردانیده باشد * فرجه *
مشکات * مخ * مغز و خالص چیزی . * قوله بلکه چون بحسب سرنوشت آه * ای سبب عدم
ارسال رسائل و رسائل نه وجوه مذکوره است بلکه چون از اصحاب عقل و شعور هستم
و صرف بخواهش خداداد اهل و نیاد اغل شده ام نه بخوشی و طیب نفس خود و نیز می بینم که رسم
مراسلات در میان اهل نفاق که بر زبان شان مدح دوستان و در دل ایشان بغض و
عداوت است آنقدر رواج یافته که گویا مراسلات علامت نفاق گردیده ازین حرف آدمی
که عبارت از صاحب اخلاص است بفراغ دل رسم کتابت مرعی داشتن نمی تواند نظر بران
ناچار خودم را از مراسلات باز داشته در خیرخواهی غایبانه شما مواظبت می نمایم فقط

۲۷

* تشریح نامهٔ که به خواجه شمس الدین خافی ارقام یافته در رحمایت آمد *

باید دانست که والد خواجه شمس الدین خواجه علاء الدین از امیران شهر خاف بوده است و
خواجه شمس الدین در بارگاه عرش آشیانی بعلت حسن دیانت و امانت فراوان و کار
شناسی بیکران رتبت و منزلت پیدا می کند و کارنامهای نمایان در [illegible] و جلادت او مصحوب
مظفرخان در صوبهٔ بهار و بنگاله تاریخ اکبری واضح می کند علامی شیخ ابوالفضل در حال خواجه
می نویسد که انصرام مهمات صعب و ناگوار و اهتمام سخت کارهای دشوار که دیگران را
* متعذر و مبارزان را متامل نی یافتم از دو دلیری و طیب نفس بزرگ همت بلند خودمی
[illegible] ان و طرز پسندیده بانجام می رسانید الغرض خواجه چندی بدیوانی کابل
[illegible] ت قاسم خان بانتظام صوبهٔ کابل متعین می گردد ،
[illegible] سوم که رایات پادشاهی پس از

می گوید که این دو شعر [illegible] ن همان و جان بحق

کردن همان با فضلا و علما صحبت [illegible] باید دانست که [illegible]

متضمن نصایح و التیام هر دو جواب نامهٔ که میرزای موصوف در ان اظهار رنج و [illegible]

خود کرده بود * قوله بقدر آشفتگی خاطر آه * یعنی اندکی رنجش خاطر شما معلوم شد * قوله

بلکه درین هنگام آه * ای بلکه در هنگام عدم رواج نقد اخلاص مخلصان حقیقی بیشتر مسرت

دارند زیرا که درین صورت جوهر بی بهای اخلاص ایشان بریزهٔ سفال که عبارت

از متاع و اعتبارات دنیاوست فروخته نمی شود * قوله ازین گروه آه * یعنی از گروه

مخلصان حقیقی * قوله اعتبار را واز قسم اتفاقات آه * ای اعتبار و حرمت این دنیا

از قسم اتفاقات است نه از قسم استحقاق بلکه مستحق عدم اعتبار است و لفظ

است که بعد لفظ استحقاق واقع است متعلق قوله آمده شد قوافل اخلاص هست یعنی

ازان مدت که آمده شد قوافل اخلاص در [illegible] دنیا است آسیبی که این صاحبان اخلاص

را رسیده آه * قوله در دام طبیعت آه * ای مخلصان در دام طبیعت که همان طبیعت

طالب جاه فانی است و بسبب غلبهٔ هوا و حرص نه دل دانا و نه چشم بیدار دارند و افتاده در

اندیشهٔ فروخت متاع اخلاص بعوض اعتبارات و جاه فانی دنیاوی اند * قوله همیشه

این متاع نفیس آه * یعنی همیشه متاع اخلاص که قیمتی ندارد به جهت فروخت آن بمقابل

اعتبارات ناپایدار دنیوی بیقدر و خوار می باشد * قوله قطع نظر از اخلاص آه * یعنی اگر

اعتبار اخلاص نکنم هر گونه معامله فهمی و ادراکی خداشناسی اگر کسی را میسر شود او را از تقدیم

گله مند نمی سازد زیرا که آزردگی در امورات دنیاوی در حقیقت عیب جوئی در کار

ایزد جهان آفرین است که از عیب پاک و مبرا است * قوله در کوچهٔ ناامیدی آه * یعنی

در آزردگی جز ناشکری که جای گذر طبیعت است فقط

* تشریح نامهٔ دیه به نص خادم شجاعت شهاب الدین احمد خان [illegible]

[illegible] ان دیگر که عزیزترین است در زیادتی
[illegible] ان خو [illegible] باشد در آنصورت بطریق اولی هر دو امر
مذکور جلوهٔ ظهور دهد * بی سر و دلی * پریشانی و تردد * قوله بر حسب وعدهٔ خود * یعنی احوال
بادشاه که نوشته اند بسبب اختصار آن معلوم می شود که با کمال پریشانی و تشتت نوشته
اند لهذا آینده به تفصیل نوشته خواهند فرستاد * قوله اگر ایشان را در کشمیر آه * یعنی اگر
خواجه خان را در کشمیر نمی دیدم باوجود آنکه کشمیر در لطافت و نزاهت و عجایب
و غرایب ضرب المثال نظارگیان است در کشمیر هیچ نمی دیدم * قوله خاطر دوستان را *
یعنی خاطر مرا در فکر مسرت و خوشی سر انجامی خواجهٔ مذکور بنهایت متوجه دانند فقط

* تشریح نامه که به شجاعت شعار میرزا علی بیگ تحریر یافته نامهٔ محبت آه *

باید دانست که مولد میرزا بدخشان است و او به نیک ذاتی و ستوده صفاتی موصوف
است زمانیکه به هند فروکش می کرد پرتو اخلاص و خلوص بی ریایش در آئینهٔ ضمیر عرش
آشیانی جلوه میدهد شاه جهان وقت او را بخطاب اکبر شاهی عزت می بخشند و اگر در
جدال و معارک بهادری و پردلی او به معرض نمود میرسد و در یساق دکن همراه شاهزادهٔ
سلطان مراد تعین میدهد و در آن مهم دلیری از حد بیرون و مردانگی از حساب افزون
بظهور می رساند و در سال چهل و سیوم قلعهٔ راهوتره که از مضافات دولت آباد است
و در اثنای این سال قلعهٔ کوه که دولت آباد بحسن تدبیر میرزای موصوف مفتوح می گردد و
در سال چهل و ششم عرش آشیانی در عوض حسن خدمات او را بعنایت علم و نقاره بلند
آوازه می گرداند پس تر همراه خانخانان بطرف دکن او را روانه می سازند در عهد جنت
[illegible] ب چهار هزاری سرفرازی یافته همرکاب جنت مکانی بدار الخیر اجمیر میرسد و
[illegible] ی بتاریخ دوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری بزیارت مقبرهٔ
[illegible] گو [illegible] کوه و دران محوطه دیده در آغوش می گیرد و

پس او که باشد همچون مشاو مت...

الجرات و در محاصره دکنابش ا... ...

موصوف به ظهور می رسد و اکبر بابک شیخ و خاقانان می ... ...

باشد به جهت پروازی نماید از پسران او یکی میرزا صف شکن که بسیار مرد جری بوده

است و دیگری میرزا افلاطون که با برادر مذکور می ماند و در آخر حکومت بهشت آباد سکندر

یافته فوت نمود بوده اند باید دانست که این نامه در مثار رشش دوستی و استدعای دریافت

حقیقت بود و باشش پادشاه از مقام کشمیر تحریر یافته * مجازی * این لفظ بحرف زای معجمه

در بعض نسخ مطبوعه غلط طبع شده بحرف رای مهمله که بمعنی روانی است باید نوشت * قوله

در مداهیر انتظام نشاء صوری آه * ای در تدابیر درستی امورات دنیه و عقبی حجت

و وسیله قوی باشند * دو زنهان دولت * صاحبان اقبال * قوله از بدو فطرت

آه * یعنی همان زمین از ابتدای پیدایشش خود محل قحط مردان و جوان مردان است

* دوستان فدوی * دوستان جان نثار * قوله کارکردی کارآمدنی دانشش آموزی *

این هرسه لفظ را بیای مجهول باید خواند و در لفظ آموزی اگر بجای حرف زا حرف دال

مهمله نوشته شود اغنی دانشش آموزی که به معنی عاقل کامل است مناسب می نماید

* بربست * قاعده و دستور * تابین * تابع و پس رونده * باشی * سردار

* قوله بربست والا درگاه آه * یعنی از انجا که دستور درگاه پادشاه والا آنست که پادشاه

ترقی ملازمان بمراتب در به بدرجه می فرمایند در زیادتی منصب و اضافه جاگیر ملازمان مفوض

باختیار سردار آن ملازمان می شود برای آنکه بیک حکم هم دل سرداران و هم دل ملازمان

شادان شود پس بسبب همین دستور زیادتی منصب و اضافه جاگیر طالب اصفهانی ... ...

که تابع شما است به اصلاح و استصواب شما شده است * قوله امید که به محض ...

یعنی امید که صرف نقد دانی شما عنقریب زیادتی منصب و اضافه جای گیر شخص ...

[illegible] رشید بکی میرزا یوسف اند و دیگر میرزا
[illegible] عصر عرش آشیانی همراه است که عمده سرفراز بوده می گذارد باید دانست که این نامه
[illegible] و هم در اطلاع اسباب عدم مراسلت مع اظهار صفائی
دوستی و محبت بی غشی خود تحریر نموده * قوله آنجا که منم آه * یعنی اگر بلحاظ محبت صادق
خود شوق و محبت خود نویسم سزاوار است زیرا که حسب حقیقت و واقعی نوشته باشم
نه از راه دروغ و کذب * قوله اگر کی رسم و عادت آه * ظاهر این عبارت که در متن
نسخهٔ مطبوعه مرقوم است خوب نیست چون بجای آن اگر کی برسم و عادت هم ادا شود آن
را نادانی می دانند نوشته شود ظاهرا خوب بنظر می آید * قوله امری دیگر * مراد از امر دیگر ظاهر
داری و غیره * سو یالات * آراستگیها * قوله دوست کشی هم چو تو آه * ای
چون تو دوست کشی را که اصلا کردل تو گاهی رحم نمی گذرد دوست میدارم و اگر ندارم
چکنم زیرا که امر اختیاری نیست * حواشی * جمع حاشیه پرده * قوله دگر بواسطهٔ حواشی
بشریت * یعنی اگر بواسطهٔ غلبهٔ بشریت که اقتضای آن غفلت است شما به حقیقت محبت
من نرسیده باشید چون علت محبت که یک ذاتی من است ثابت و متحقق است هر آینه خودی
ازین غفلت شما در مبانی محبت من نمی رسد زیرا که مرا به مهربانی و عدم مهربانی شما نظری نیست فقط

* تشریح نامه که به نور الدین بزرگ میرزا یوسف خان ارقام یافته بعد آه

باید دانست که میرزا از سادات کرام صحیح النسب مشهد مقدس است در جناب عرش
آشیانی کثرت ترقی و بزرگ عزتی و حرمتی بهم می رساند و سال سی ام از جلوس به منصب
دو هزار و پانصدی معزز و ممتاز می گردد و بسر کردگی فوجیکه بطرف کشمیر روانه می شود مقرر
شده حوالهٔ شیخ ابو الفضل می گردد و در آنجا به تدبیر صواب و نکراد در اندیشی او قاضی علی
[illegible] کشمیر گرفتار شده بقتل می رسد چنانچه پادشاه بر زبان مبارک در حق او این بیت
[illegible]) کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کی رسد حاشا و کلا * و بعد از آن

باید دانست که این نامه برای ...
ظهور را طاقت خان مذکور حریر یافته * قوله
قول برادر از عنایات ملاقات شاهزاده است
ای از بار امور اینکه ذمهٔ خود گرفته بودم فارغ شدم * قوله از آنجا که ... اندین
بیان وجوه مسرت است ... پناه * قوله اشرف برادران * همرازان
این جا یعنی است * دواعی * جمع داعی خواهش * قوله ملک دکن آه * یعنی ملک
دکن بی تکلیف جانداری واحدی بوساطت شما میسر شد * قوله تا ای رب ما و ملکی *
این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن تا رب مالی و ملکی باید نوشت * حرز *
تعویذ * مخوف * جمع مخوف جای خوف فقط

* تشریح نامهٔ که به قلیچ خان نگارش داده اینجا که آمد *

باید دانست که خان مذکور اباعن جد در خدمت سلاطین چغتائیه نسبتی داشت علی الخصوص جد
بزرگوارش بخدمت حسین میرزائی مرتبهٔ عمده داشت و خان مشارالیه بحضور عرش آشیانی
بخصوصیت منزلت و قرب مخصوص بوده است و پس از خدمت حفاظت قلعهٔ آگره که
متصل دریای شور است و نهایت مستحکم و بعد از ظهور اهتمام عمارت اطراف گجرات
در سال بیست و پنجم بعد قتل شاه منصور دیوان باهتمام کار وزارت سرفرازی گردد
و در بند و بست صوبهٔ گجرات از وکارهای شایسته و تدبیرهای بایسته به منصهٔ ظهور
در می آید و در سال چهل و دوم سنه هزار و پنج با تالیقی شاهزادهٔ سلطان دانیال
که وحشت او بشرف ... شاهزاده مازان بود مقرر شده به منصب چهار هزاری
و پانصدی سرفرازی یافته با اطلاع صوبه اکبرآباد رخصت می یابد غرض که همواره به صوبه داری
... ایرات و لاهور و غیرها سرفراز بوده بمهمات قیام داشت و صلاح و اتقا ...
... است و بسیار مرد فاضل و مقرر و محدث کامل و شاعر بدل بوده چنانچه الفی تخلص

... المنک می نویسد که از اینجا که اخلاص شما مکرر
... افق کردار شما آید * قوله درین معامله آه *
... ملک ایران * قوله شناسا دل * در لفظ دل به متن نسخهٔ مطبوعه
یای وحدت فروگذاشت شده باید نوشت * قوله که همه نیکان عاقبت آه * کاف درین
قول بمعنی بلکه است و بعد لفظ عاقبت لفظ بین در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت فقط

* تشریح نامهٔ که براجی علی خان تحریر یافته جلالت آه *

این نامه جهت التیام و ارتباط راجی علی خان تحریر یافته * ملکیان * جمع ملکی کننده
ارائک * جمع اریکه تخت * ملکیان ارائک قدس * ملائک و انبیا * فوحات * جمع
فوحه بوی خوش * منزلیان سلاسل انس * عارفان و سالکان * دام محفوفا بالمکارم
والمعالی * همیشه آن خلاصهٔ خاندان اعاظم کردند * به بزرگی ها و برتریها باد * ازمه * جمع
زمام * نجائب * جمع نجیب اسب * اعنه * جمع عنان * جنائب * جمع جنیبه اسپیکه
در پیش کشند * ذرائع * جمع ذریعه وسیله * اوتاد * جمع وتد میخ * اشتباک *
آمیزش و پیوند * اکدار * کدورت * مظلمه * تاریک * قوله چون انتظام
بخش انفس و آفاق آه * این قول سابر تمهید مقدمات دوستی که همان مقدمات از قول
از اینجا که حسن اخلاص ایشان وغیره ثابت می شود آورده یعنی وقتیکه ایزد تعالی می خواهد
که چیزها یکه وسائل رفاهیت و ایتلاف کافهٔ انام باشد از عدم بوجود آرد آنوقت اولاً
چیزی چند که هر آئینه در ظهور ایتلاف وغیره موکد و موید تواند بود از نهانخانهٔ خفا بعالم شاهد دو
نمود ظاهر می سازد پس بالنص که ایزد تعالی ارادهٔ رفاهیت جمهور انام و ایتلاف
میان خلایق منظور داشت لهذا انجناب اخلاص شعار را با این خاندان از قدیم در کمال
... باعث ظهور گردید ... * نام وکیل راجی علی خان فقط

... نامهٔ که بنوا ... تحریر یافته ... آه *

باید دانست که این نامه‌ایست مشتمل بر اظهار صلاح [illegible]
در جواب تعزیت نامهٔ که قطب الملک بدرگاه والا ارسال [illegible]
پذیرفته * قوله مویه آن افتاده • ای دست دهنده بهمان گشته و دوستی اظهار [illegible]
بشناسی آه • ای در مرتبه شناسی خلایق و خالق گزارد • قوله جائیکه در پاستانی آه • درین
قول لفظ جائی در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده و کاف علت است • درین قول معنی دلیل
بر علای افزونی دولت و اقبال بادشاه • قوله که در پاستانی زمان کارها که از فرمان ما آه •
است و بعد لفظ کارها کاف در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت • شماره •
حساب • قوله معامله مظفر حسین میرزا آه • یعنی پادشاه فرمودند که از انجا که مظفر حسین میرزا
و غیره حاکمان زمان سابق دکن را بعد ظهور شکست آنها بعلت اختیار اطاعت و انقیاد بحال
خود ها داشتیم این معنی دلیلی است که بر این معنی که مارا صرف اطاعت مردمان منظور راست
و نظر بمال و ممالکت کسی نیست • فیروزی جنود آه • ای جنود فیروزی و رود بآن طرف
فرستاده ملک از قبضهٔ برهان الملک برآورده شده • قوله امروز نسبت بندگی تو آه •
یعنی پادشاه بمن فرمودند که امروز که نسبت بندگی و امتثال و اطاعت تو مشهور شده و بی طمعی
و حق گزاری تو نیز همه کس می داند از ابطرف دل ما [illegible] و در رعایت حال هر کس باید
نمود و با ظهار اقبال و تمکین حسن سلوکی مادر دل دنیاداران حاکمان دکن را از طرف اطاعت
و بندگی مائل و راغب باید ساخت و این بیان از نخستین است • قوله چون مدهوشی و سر
کردن شکر جمع نکرد بود • اعنی کارکنان قضا و قدر تخفیفات و مدهوشی و سرداری پادشاهی
را یکجا جمع نکرده اند جائیکه یکی خواهد بود دیگری نخواهد ماند • قوله بی تاخیر نامه و پیغام *
[illegible] بدین [illegible] درگاه پادشاه • قوله [illegible] ای مهم رواگی شاهزاده [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] باتمام رسانند • [illegible]
[illegible] از جم و ایم ناد [illegible]

[illegible] ادیب امرایان آنطرف صلاح و مشورتی تازه ساختند
[illegible] شاه‌مومن گردم که اینجا آوردن آنها از روی انحراف و بغاوت
[illegible] و آوازهٔ دولت و اقبال بادشاهی همه عالم را فرو گرفته است کسی را حوصلهٔ
متفاوت نمانده • آز نقار * حرص و طمع • قوله لیکن چون میان آه * ای چون
در میان لشکر بادشاهی متعینه آنصوب بسبب افزونی حرص و طمع نفاقی پدید آمد لهذا مردم
رعایای آنطرف از دادن زر محصول دست کوتاه گردانیده اند * قوله هر آئنه پالش
و نیاز آه • یعنی در صورت رفتن یکی از بندگان شاهی هر آئینه اطاعت و تابعداری مردم
رعایای آنجا پایه ظهور خواهد گرفت * قوله یا بملازمت آه * یعنی شاهزاده را یا بملازمت
بادشاه فرستند یا او را همراه راست آرد * قوله بدین جانب آه * ای بجانب من مفوض بود
* قوله آن پیش آمد * یعنی وقت شاهزاده پیش آمد * مهم حسین * مراد از آن
اینجا درستی مردمان دکن وغیره * دیرباز * مدت دراز بترکیب مقلوب باز بمعنی مدت
و دیر بمعنی دراز * قوله هنگام ظهور آنست • ای هنگام ظهور همان خیرخواهی است * قوله
آنچه به بندگی نوشته بودند آه • ای آنچه شما در باب اظهار اخلاص و عقیدت بدرگاه بادشاه
به بندگی نوشته بودند همه را بمطالعه در آوردم و خاطر من از آن خیلی خوش شد جهت آنکه
معلوم کردم که هنوز زمان سعادت باقیست و چشم عاقبت بین شما گشاده است حالا
شایسته آنکه روانگی پسر خود در ابرهمرائی و انتظار روانگی دیگر امیران موقوف نداشته
با عرضداشت خود بدرگاه روانه سازند • قوله آن نسبت را جواب آه • یعنی جواب
عرضداشت شما حاصل کنم * قوله درین صورت آه * ای در صورت رسیدن پسر
شجاع عرضداشت شما هرچه شاهزاده از تبار رفته و در وقت حیات خود با شما در مادهٔ عطای
[illegible] و رفعت نصرت شما قول و قرار داده باشد بظهور خواهد آمد فقط

وغیره گفتن پرمکر و بسیار زود گوینده است
حوادث لب را آشنای سکوت کند و بظاهرداری نپرداخته * قوله کیا...
درین قول کاف علت است یعنی ساده تسلی شمانی خواستم زیرا که باوجودیکه خود را بر ...
رسوم پای بندان رسم و عادت درآوردن است قباحت دیگر آنکه خود را بارتکاب فعل
عبث و بیهوده هم منسوب کردن است * قوله الله تعالی بسر تکوین و ایجاد رسانیده * یعنی
الله شما را ازان طرف دریافت بی بقائی و ناپایداری دنیا و بسوی ثبات و بقای عقبی رساناد فقط

* تشریح نامهٔ که بعد برید بیلت حاکم دکن بعد رکعر بریافته ایزد تعالی آه *

باید دانست که هنگامیکه اکثر فساد و مساکنان بلاد مندرود دکن و غیرها از جادهٔ اطاعت
اکبری انحراف ورزیده بودند و شاهزاده بسرکردگی فوج شاهی جهت تنبیه و توبیخ
آنها بآنطرف روانه شده بود این نامه در باب هدایت و ارشاد سرکشان و باغیان سابق
الذکر ارقام یافته * بیدر * ظاهرا * این لغت در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن بندر که
بمعنی کنارهٔ دریا است باید نوشت * سر باز میزنند * یعنی انحراف و روگردانی می نمایند
* قوله یکی آنکه آه * یعنی حضرت بادشاه فرمودند که ما را یکی کار آنکه ازانجا که نظام الملک حاکم دکن
خود بعلت شامت بخت انحراف از فرمان شاهی ورزیده در گوناگون بلا افتاده است دیگر
دنیاداران و حاکمان را باوجود مشاهدهٔ خرابی و تباهی او چه شامت و بدبختی پیش آمده که
از جادهٔ اطاعت ما روگردانی می کنند و پناه بدرگاه عطوفت اکتناه ما نمی آرند لهذا همان بهتر که
ما دولت اولاً برای فهمانیدن دنیاداران دیگر بطرف دکن وغیره رویم * قوله دیگر
سبب بادپیمائی آه * ای دیگر آنست که بسبب غفلت و مدهوشی شاهزاده همراهیان
او که ازین جا برای انتظام آنجا فرستاده شده اند نارضامندی و بغاوت اعیان آنجا
از درگاه مقدس بسمع همایون رسیده بود و پس بادشاه برای تقرر ...
... این طرف رو نهاد افروز شده * قوله انجمن را ...

الحق بلکه ازین خیرخواهی ملازمان پادشاه که می کنم ادای شکر نعمت
التفات پادشاه را نوعی وا فرکی [illegible] می بجتم * قوله همیشه بهار * بعد لفظ بهار لفظ تسلیم در متن
نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * قوله از توجه شاهنشاهی آه * ای از فراوانی
توجه پادشاه خود که به نسبت من هست چگویم که در بیان نمی آید یعنی مرا به یقین نزدیک است
که به مشاهدهٔ این مقدمهٔ سعادت که عبارت از تشریف بردن شاهزاده بطرف کابل جهت
نمودن مصالحه میان مردمان کابل و گجرات و [illegible] مشرف گردم * قوله که جز خیر
[illegible] آه * این [illegible] صلح کل است یعنی [illegible] خیر غالب بوجود نمی آید * قوله
بخاطرشس * درین قول شین ضمیر راجع بطرف شیخ است * قوله چگونه
کرده باشد * یعنی توجه احسن می کرده باشم * [illegible] ارسال خط و کتابت با هم دیگر
* را شد معنوی آه * یعنی خیرخواهی غایبانه که موقوف بر [illegible] است همیشه قوی بود
* قوله بقدر اندیشه آه * ای اندکی اندیشه * قوله شعار میرزایان است * ای خصلت
نازک مزاجان است * قوله بر طرف شود * یعنی همان نازک مزاجی میرزائیت تا موقوف
شود * قوله لحوق آن شکر آه * یعنی [illegible] آن شکر [illegible] گرداند و شمارا
درین جا طلب کند * قوله بسیار محرات * [illegible] بسیار مقبول شد * [illegible] *
بروزن رنجش نام ولایتی است از ماوراء النهر * قوله فرمانی که بشاه بیگ * یعنی حکم پادشاه
جهت نوشتن فرمانی که بنام شاه بیگ التماس کرده بود به مهر شرف صدور یافت فقط

۶۹

* تشریح نامه [illegible] در [illegible] *

این نامه بعد فوت یکی از عزیزان آصف خان در تعزیت تحریر یافته * قوله و در آن
[illegible] و در بیان ناستودگی بی صبری بطرف مقدمات عقلی و نقلی التجا می برد ن
[illegible] حرف را و درین قول در متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده صرف
[illegible] قلمهای صمایت [illegible] ناگزیر که صبر [illegible]

زد لذا نوشته شده باید نوشت * قوله این است جواب سلام یار * باید دانست
صادق خان در خط شخصی سلام شیخ نوشته بود شیخ در جواب آن این اندرز نوشت فقط

٦٨

* تسوید نامه که بجعفر بیگ دیوان ملقب بآصف خان تحریر یافته صدارت آه *

باید دانست که مولا خان موصوف قزوین است یکی از پسران آقا ملا قزوینی بوده است
بطلاقت لسانی و تیزی زبانی شهرت داشت و از بهادری و دلیری هم خالی نبود و قتیکه
بهندوستان نازل گردید طالع ها یونش نادر دولت عرش آشیانی رسانیده بشمول
رافت خاقانی مرتبهٔ بخشی گری و دیوانی سرفرازی می یابد در سنه نهصد و هشتاد و یک هنگامی
که سرکشان و متمردان گجرات سر بشورش و فساد بر آورده میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره
می کنند و با او نائره قتال و جدال می افروزند در ان محاصره از خدمات پسندیده به ظهور
می رسد در جلدوی آن بخطاب آصف خان عزت و افتخار می اندوزد و بمقام گجرات در
سنه نهصد و هشتاد و نه شبدیز روزگار خود در ابداغ مرگ می رساند و یک پسر مسمی میرزا
نور الدین یادگار می گذارد و فقط * دانستنی است که این نامه وقتی تحریر یافته که خان مشار الیه
بطرف گجرات وغیره جهت انتظام و انصرام مهمات مرجوعه آنجا فرستاده شده بود و از اینجا شکایت
امیری که همراه او بود ارقام ساخته * قوله حق بجانب ایشان است آه * یعنی از انجا که
درین شکایت حق بجانب شما است بنابر ان ایمائی در باب ممانعت چنین فعل زشت
و اشاره در بارهٔ ترغیب بطرف اتحاد و وفاق آن شخص نموده بودم * قوله بآن کار خطا کننده *
ای بان شخص کار خطا کننده * قوله و شرح آن را آه * ای تفصیل و بیان آن نصائح نمی کند
* محروم دلان * مردمان کم عقل و نادان * قوله که درین کار تحصیل آه * یعنی در [illegible]
اظهار خیرخواهی تحصیل دوستی و دوستانی شما منظور من نیست و منظور نام [illegible]
است خاطر مرا بدین بهبودی شما باعث نشده * قوله وضع [illegible]
[illegible] ان بار احسان [illegible]

چونکه تعلق مرا لازم و واجب خواهد شد * قوله گرفتم • این جا به معنی فرض کردم است * قوله
از جا رود * یعنی ناخوش شود * قوله الحمد لله که خیر خواهی آه * ای شکر خدا که التفات
شاهزاده سبب و علت خیرخواهی من بود که این وقت بجهت زوال التفات شاهزاده
آن هم زوال می پذیرفت * قوله روانه می کردند آه * یعنی پادشاه نزد شاهزاده
قاصد روانه می کردند • قوله شرف حضور داشتند • یعنی خدمت پادشاه حاضر بودند • جره •
نرینهٔ باز • قطاس • گاو بحریست که دم او را بر گردن اسپان و سرای علم بندند • قوله
چون حکم بود آه • این قول شیخ در معذرت عتاب شاهزاده نوشته می خواهد که شاهزاده را
• فریب دهد و رفع عتاب نماید پس می نویسد که چون حکم پادشاه شده بود که وقت
ارسال تحف برای شاهزاده تفصیل آن تحف بعرض مقدس پادشاه رسانیده فرستم
بنابران حسب حکم تفصیل آنعرض کردم و هنگام پیش کردن تحف آنچه مرا خیال فرستادن چند چیزها
شده بود مقبول خاطر پادشاه نیفتاد و از ان چیزها صرف باز و جره و قطاس حوالهٔ قاصد نمودند

پس قصور من درین جهت فقط

٦٧

* تشریح نامه که بعمدهٔ خوانین صادق خان ارقام یافته بود آه *

* قوله نشاء خاص معنوی آه • یعنی محبت و تعلق خاص الهی بجهت مطالعهٔ مثنوی مولانا روم مرا
سرگرم داشت • قوله که گرامی نامه • درین قول کاف مفاجات است که بمعنی یکایک
و ناگهان است * قوله اگر مرا از باطن آه • یعنی نامهٔ شما اگر چه مرا از تعلق خاص که با جهان آفرین
بود با موجود دنیاوی متوجه ساخت لیکن در اطمینان من سستی و خللی راه نیافت بلکه مسرت
ظاهری نیز رو داد و ظاهر من که غمناک بود همرنگ باطن من که شادان و خرم است
[illegible] بهتر ازین آه • ای شما را بهتر ازین که مطالعهٔ اخلاق ناصری نموده
[illegible] که عبارت از توانگری است ضایع گردانیدی می خواهم و ازین
[illegible] اوقات در [illegible]

خواهم که بروز قیامت در ان طرز و روش منافقان برانگیخته شوم * قوله سعادت
یار * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن یار محمد که نام پسر خان مغزی
الیه است باید نوشت * قوله جوهر ذاتی شما * یعنی حسن انتظام و تدبیر شما * قوله
بغایت گرامی است * ای بسیار نازک است * قوله این نونهالان * مراد ازان
این جا شاهزادگان است * مراتب کونی و الهی * مراتب کسبی و وهبی کسبی
آنست که به مشقت و محنت حاصل شود و وهبی آنکه ایزد تعالی عطا فرماید و فعل عبد
را دران دخل نباشد * حضرت صاحب الزمانی * مراد ازان اکبر پادشاه
* قوله اما عالم بشریت باقی است آه * یعنی هرچند شاهزاده خود عاقل و زیرک است
محتاج مشورت دیگری نیست اما ازانجا که عالم بشریت که عبارت از سهو و غفلت است
در ذات شاهزاده موجود و باقی است لهذا ابنابر مصادقت وجود مثل شما دانائی در خدمت
شاهزاده ضروریست * قوله خود را معاف نداشته ام * یعنی خود را در خیرخواهی
شاهزادگان معذور نداشته ام * قوله لهذا آه * ای ازانجا که صرف ترقی مدارج
دولت پادشاه مراد مطلب است و بودن خود در تعلق دنیاوی تا حیات پادشاه
بدل اخلاص منزل خود قرار داده ام بنابران در فرستادن عرایض بشاهزاده نپرداخته ام
که مبادا در صورت ارسال عرائض بسوی شاهزاده بخاطر کسی رسد که بلحاظ آل اندیشی مرا
خیال این معنی که بعد مرگ پادشاه در عهد دولت شاهزاده هم بر عهدهٔ خود برقرار مانم در
ابلاغ عرائض خدمت شاهزادگان باعث شده است * قوله اگرچه برمهات آه * یعنی
اگرچند روز بعد فوت پادشاه خود زنده مانم خدا نخواسته باز در لباس تعلق دنیاوی باشم یعنی
تحماند و اگر واو عاطفه قبل لفظ اگر در متن نوشته شود ظاهرا مناسب بنظر می آید * قوله
خصوصا که به همین آه * یعنی خصوص وقتیکه خود شاهزاده به برادر برگزیدهٔ من
شاه ... آن نوشته باشد درین صورت ...

بود ابادا دایم عالم آور ایجهت حکمت خفی که عبارت از احتمال ظهور دوستی حقیقی از سلوک
ظاهر ثم است و بجهت حکمت جلی که عبارت از انتظام احوال خلایق بسبب عدم علم بر
دوستی و دشمنی است میان همه کسان شایع و دستور ساخته * قوله پایهٔ اعتبار
شان از مدار اگذشته است * یعنی پایهٔ اعتبارشان از خاطرداری ظاهری که با نوکران عمر
معتمد مرعی می شود درگذشته است * قوله اصلی ندارد * یعنی این درویشی شما اصلی و حقیقتی
ندارد زیرا که سبب این درویشی صرف پیداشدن رنجش در دل شما از طرف ولی نعمت خویش
که عقلاً و عرفاً مذموم و زشت است پس این درویشی را درویشی نباید خواند بلکه
بخیال شیطانی تعبیر توان نمود * قوله در مرتبه ظهور خواهد آمد * یعنی در جای باند و قدر و
منزلت بظهور خواهد آمد * کارفرمایان ملأ اعلی * ملائک * سمنان * نام شهر است * جذبه *
کششی از طرف خدا * واقعه * خواب * قوله راجح آمد * ای گران و غالب آمد
* نعمت متعدی * نعمتی که بدیگری برسد * نعمت لازم * نعمتی که صرف بذات شخص قایم
ماند و تا بدیگری فایز نگردد * قوله اظهار رضامندی آه * یعنی اظهار رضامندی از طرف شما
نوشته بودند * قوله این کار را بانجام رساند * ای این مهم جنگ که در پیش است
بانجام رساند * خوشاب * نام قصبه ایست که از مضافات لاهور است * نکوت *
این لفظ در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن دنکوت که نام مقامی است باید
نوشت * خواجگی * نام برادر قاسم خان است * حفظ الغیب * رعایت چیزی
در پس و غیبت * العاقبة بالخیر * انجام شما بخیر باد و فقط

٦٦

* تشریح نامهٔ که پعمده‌ٔ جو... مکان صادق خان تحریر یافته همواره آه *

... نامه ایست مطبوی بر اندرز و تحریص و ترغیب صادق خان بجانب ایتلاف و اتفاق و قلبکه
...شاهزاده بطرف دکن جهت التیام و انتظام حال شکسته مردمان آنجا
انگیخته * قوله نمی خواهد که در ان روش آه * ای ...

معروض دارند • معامله سر کردن • معامله فیصله کردن • قوله چریک صاحب ندانم * ای چه
پادشاه خود کسی را نمی‌دانم * قوله بیاد میداده باشند • ای بیاد شاهزاده میداده باشند
• شبلان * دستار خوان سلاطین و امرا و نیز به معنی طعام • یکه جوانان • یکتاجوانان
• قوله راه سخن نباشد آه • یعنی قدرت سخن گفتن در درگاه شاهزاده نباشد * قوله اگر
خوش آمد * یعنی اگر پسند خاطر شاهزاده آمد • قوله بعضی سخنان می‌شنود آه * ای غلام و بی
انتظامی در بارهٔ شاهزاده می‌شنوم فقط

۶۳

* تشریح نامهٔ که بقاسم بیگ تبریزی تحریر یافته آغاز آه *

* قوله اگر ناملایمی که زمانه ازان آه * یعنی اگر امر مخالف طبع که زمانه ازان بسیار دارد و بفراخ
حوصلگی و هم بدانستن فاعل حقیقی آن خدا را • ناچار • پذیر نشود زندگانی دشوار باشد
و زیست محال پس ازین جمله قائل ترغیب طرف صبر و شکیبائی می‌کند • سبک روح •
کنایه از مردم خندان و بی تکلف * قوله رخصت فرموده اند * درین قول فاعل فرموده اند
ذات پادشاه است * قوله توجهات دایمی ایشان * ای توجهات شاهزاده • قوله
که ابدالی و بدلائی آه * درین قول حرف کاف در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای
آن واو عاطفه باید نوشت و ابدال و بدلا طائفه بزرگ از بندگان خاص حق تعالی اند بعضی
گویند هفت تن اند و بعضی چهل تن و مراد ازان هردو لفظ این جا بزرگی و خوبی است که معنی
لازمی آن هردو لفظ است فقط

۶۴

* تشریح نامهٔ که بقاسم خان میر بخشی ارقام یافته آغاز آه *

این نامه در جواب نامه ایست که قاسم خان متضمن شکایت پادشاه و ارادهٔ ترک چاکری
خود نوشته بود * قوله بی سابقه خدمتی * ای بی آنکه قبل پیدا ایشان [illegible] وجود [illegible]
[illegible] خدمت حق تعالی به ظهور پیوندد ما را ابتداییست و عطای وجود و [illegible]
[illegible] خفی و جلی آه * یعنی اگرچه فرستادن نامه [illegible] قاصد [illegible]

۶۱

* تشریح نامهٔ که با بو الخیر تحریر یافته برادر آه *

[illegible] که این نامه در جواب نامه ایست که ابو الخیر در باب اطلاع ظهور تسلی خود که بعد
از غم مفارقت ابوالفضل وقوع داشت نوشته بود * بابا * کلمهٔ ترحم و تعظیم است
و نیز به معنی پدر و جد * قوله همه جوش و خروش آه * ای اظهار اندوه و شادی این همه
از نادانی انسان است زیرا که انسان را که این علم نیکی و بدی خود حاصل می‌شود در حقیقت
هیچ است * اگر چشم معنی بین دریابد داند که همه امورات قضا و قدر محض است هیچ
امری لایق اندوه نیست * قوله جای سپاس گذاری خوشحالی آه * در میان لفظ گذاری
و خوشحالی واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشته شده باید نوشت ای جای سپاس گذاری
و خوشحالی ناشکری و اندوه که از انسان ظاهر می‌شود اذیت عظیم و اندوه سخت است
* ما به * نام جائی است فقط

۶۲

* تشریح نامهٔ [illegible] ابو الخیر تحریر یافته ای آه *

* قوله که جمیع برگزیدهای الهی آه * یعنی زیرا که جمیع انبیا و اولیا که بدرجهٔ قبول رسیده اند این
مرتبه اینها را از جهت ترک خواهش فضول و غضب نامقبول بوده است * قوله لازم داند آه *
فاعل داند و کند و غیرها مخاطب است * قوله مشورت به نماید * درین قول حرف به
در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن نه باید نوشت * قوله از جا رود * ای مغرور نشود فقط

۶۳

* تشریح نامهٔ که بعد [illegible] نگارش یافته خاطر آه *

باید دانست که این خط وقتی تحریر یافته که قاسم بیگ همراه شاهزاده دانیال به دکن و گجرات
رفته بود * قوله چنین بزرگی * این اشاره بطرف ذات شاهزاده است * قوله
[illegible] * قوله حرف را در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده حرف مانند باید نوشت
برادر از دربار در بارش شاهزاده است * قوله بعرض رساند *
* قوله معروض دارند * یعنی بدرگاه والای بندگان بادشاه

من می گذرد چه نویسم که در نوشتن نمی آید * قوله چون دیدهٔ حقیقت بین آه
که چون دیدهٔ حقیقت بین من نظارگی می شود از ظهور رحال عجیب و علم غریب
مال جدائی شما است اگر بصبر و شکیبائی مائل گردم چه کنم * قوله اگر راضی شود آه * یعنی
اگر بجدائی شما راضی و صابر شوم اولا بنافهمیدگی و نادانی منسوب باشم و ثانیا چون سبب
این جدائی خدمت و کار پادشاه من است لهذا خاطرم نیز اگر باین دوری خرسند باشد از
عالم اخلاص و محبت پادشاه چه بهره و نصیبه داشته باشم پس ضرورست که بجهت اخلاص
و ... که بحضرت پادشاه دارم ازین جدائی شما خرسندی مرا حاصل شود * قوله ازین سفر عافیت
انجام اصلاح احوال جمع کثیره این قول را بتوالی اضافات باید خواند و این سفر را
سفر اصلاح اختیار باید کرد یعنی چون غرض اصلی ازین سفر اصلاح احوال جمعی کثیر که بوسیلهٔ
نیک اندیشی و نیروی عقل شهنشاهیت و عظمت و شوکت پادشاه خاطرنشان ایشان جمع کثیر
گشته است هست و این قول شرط است و قوله آن گروه را از بادیهٔ ضلالت بشاهراه
هدایت آوردن و مورد معتقدات خسروانی گردانیدن جزای آن پس می گوید که اگر
ازین دوری آزرده باشم از نیک اندیشی عالمیان بهره نداشته باشم فقط

* شرح نامهٔ که با بوالخیر رقم یافته شایستگیها آه *

باید دانست که ابوالخیر از شیخ زادهای فاروقی است نسبش بشیخ فریدالدین شکر گنج رحمة الله علیه
میرسد وطن اصلی او نیاکانش رامپور سرکار خیرآباد صوبه آوده بوده است پدرش شیخ
بهاءالدین است ابوالخیر اولا بمنصب صدی سرفرازی گردد بسترسال که نظام الملک
آصف جاه از مالوه ارادهٔ دکن می کند نام برده بهمرکابی او تن میدهد چون که مرد عاقل و
صاحب رای و آزموده کار بود در نظم صوبهٔ خاندیس بخوبی تنبیه و تادیب افواج مرهته
و کارهای نمایان و جانفشانیهای شایان از و بظهور میرسد و در عوض چنین جهرخواهی ...
چار هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره عزت و مباهات

... او دو هزار بار روش پختن طعام بنظر در آمده باچندین مشق علم و مشاهده اگر به پختن قیام
ننماید و کمال کوشش در آن بکار نرود هرگز این آرزو عمل صورت نه بندد و پس باید
دانست که اصل همه کار آنست که قوت علم مفید عمل نیست و تا کسی جد و جهد فراوان بریاد
یا بحقیقت دفع مباشرت اعمال خسیسه نمی کند او را اعمال حسنه بهم نمی رسد الله تعالی چنانچه شما را
علم عطا فرموده عمل هم کرامت فرماید و در متن نسخهٔ مطبوعه بجای دفع دفعه و بجای خسیسه خسته غلط
طبع شده درست باید نمود * قوله هم آغوش تفویض * ای هم آغوش رضا و تسلیم
* قوله والامر قبه بالخیر * ای انجام شما بخیر مقرون باد فقط

۶

* شرح نامهٔ که بفیضی ارقام یافته الله تعالی آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که شیخ فیضی بعد فوت والدهٔ خود بشیخ
ابوالفضل در تعزیت نوشته بود * قوله با اسیری طبیعت آه * ای بسبب اسیری شان
ضعفا در دام طبیعت که مقتضای آن طبیعت گریه و بی قراری است عقل خدا آگاه ندارد و حرف با
با الف در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن صرف به باید نوشت * قوله که طبیعت برهم خورده آه *
یعنی تا که طبیعت رنجیدهٔ مرا که بکذب مدعی معرفت هستم ازین تسلی اطمینان بهم رسد
* قوله از مشاطگی طبیعت آه * ای از اطاعت و تابعداری طبیعت * قوله نبرد نامردانه
تسلی آه * نبرد نامردانه جهت آن گفته که نبردی که با دیگران است مردانه است
و با نفس خود نامردانه * هوشیار مغز * چست و چالاک * ملکات * جمع ملکه آنچه متمکن
گردد در طبیعت * قوله آمین رب العالمین * قبول کن پروردگار خلایق این متمنا را فقط

۷

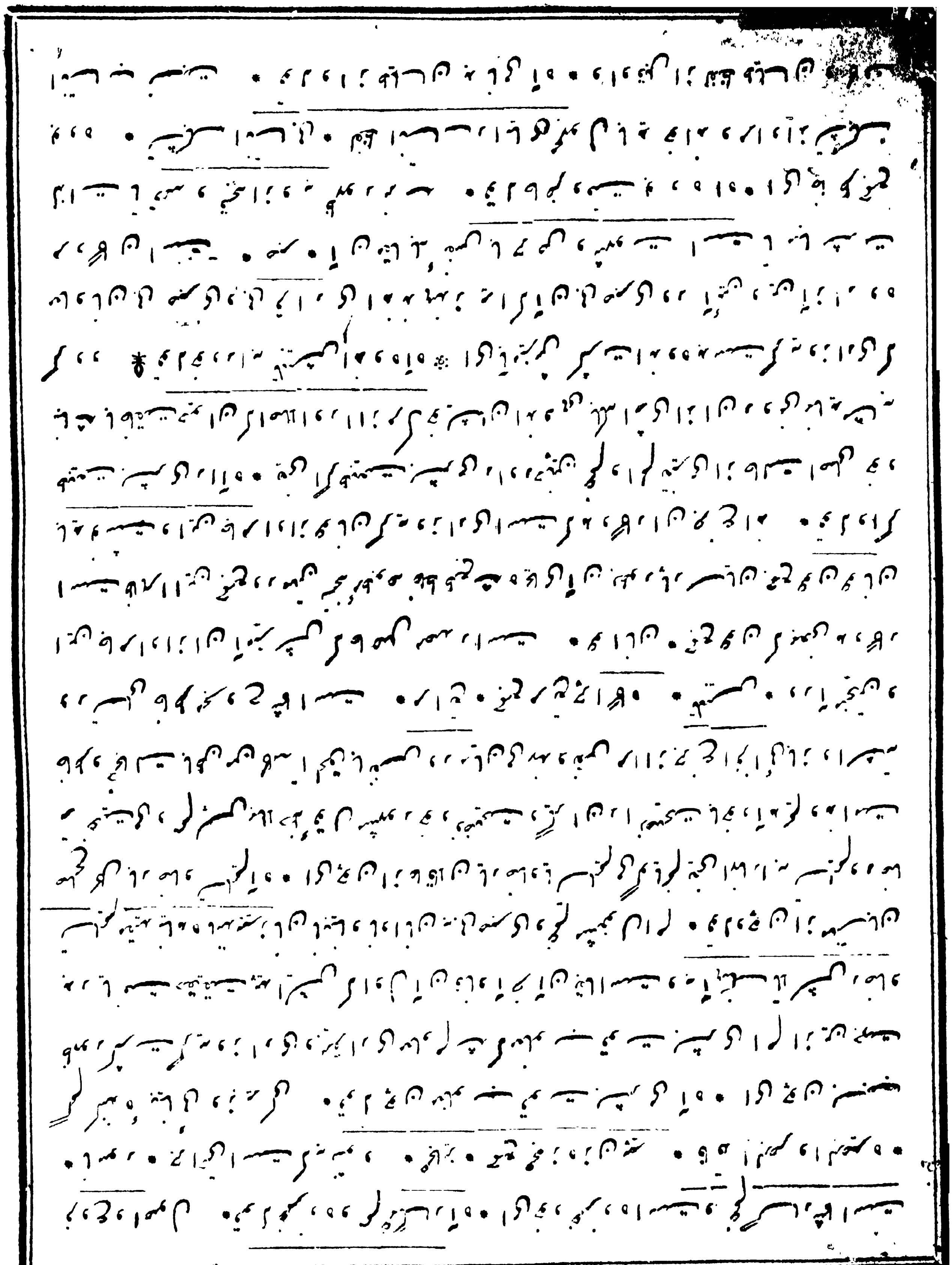
* شرح نامهٔ که بفیضی تحریر یافته هشتم آه *

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که پادشاه ابوالفیض فیضی را برای اصلاح افغانان
... بطرف لاهور فرستاده بودند * نوعات * اقسام اقسام * قوله چه نویسم آه *
... است * و قوله آنچه از دوری آه * مبتدای موخر یعنی آنچه رنج از دوری شما بر دل ...

صبر را بار نیست آه * ای در صورتیکه در معاملهٔ مرگ صبر را که بوئی از اندوه میدارد بجهت
آنکه سبب وجود صبر اندوه است دخل نیست یعنی بوی اندوه وحزن هم جایز نیست جزع چگونه
جایز خواهد شد * نسخهٔ فرسوده روزگار * مراد ازان این جا مثنوی مولانا روم * روز ام
الحوادث * روز قیامت * دلها تخشیده آه * ای بیدلان و بیجانان را که مراد ازان
بیصبران است دلها تخشیده یعنی تسلی تخشید * إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ *
تحقیق ما مالک خدا هستیم و ما بسوی او رجوع کننده ایم فقط

* تشریح نامهٔ ... بعضی از نام یا ... *

* تریاق * معجونیست مشهور دافع زهر که فارسی آن پازهر است * مسمومات * زهر
داده شدگان * برماند * نام جائی * قوله آبله پای سر منزل آه * شیخ در حق خود می نویسد
که در حادثهٔ والدهٔ مغفوره خسته بسر منزل صبر که سابق ازین هامان صبر به جهت شمول اندوه
رشتی داشت و درین زمانه بسبب کم شدن کارهای نیک ممدوح نیکوان شده است
رسید * رضا * خوشنودی که بعد از صبر در حوادث مکاره وغیره حاصل شود * تسلیم *
تسلیم آنست که در اوامر و نواهی الهی و اوضاع دنیوی اگرچه موافق طبع نباشد و در وقوع
نوائب و مصائب دنیوی که خلاف طبع آدمی می باشد آزاری و کراهیتی بدل رو
نه نماید و دران رغبت تمام تن در دهد لهذا شیخ می نویسد که از بلندی حوصله بمرتبهٔ رضا که
به نسبت تسلیم ادنی مرتبه دارد راضی نمی شوم و مرتبهٔ تسلیم را که اعلی مرتبه دارد لایق
شکرگزاری خود میدانم * مراد ولت * عادت کردن در چیزی * سامری *
نام مردیست که در حکمت گوساله از طلا ساخته گروهی را بعبادت او خواند * قوله و آنچه
مرقوم شده بود آه * دانستنی است که فیضی در باب بیان کثرت اندوه خود بطور حیرت
وتعجب نوشته بود که هرچند جزع و فزع میدانم که بالاتفاق زشت است با آنهمه علم ایمعنی
در بیصبری من فائده نمی بخشد پس شیخ جواب آن در ایراد تمثیل می نویسد و میگوید که ای



را نزد همه ثابت کرده اید * قوله گمان خوبی بپایهٔ آه * ای بجهت موافقت کردن شما با قاسم خان گمان خوبی شما که مرا بود بپایهٔ یقین رسیده آفرین کر فهم و فهمید خود هستم زیرا که هر چه شما را دریافته بودم هم چنان بر آمدید * قوله مرد آنست که ناملایم را خریداری کند آه * ای مرد آنست که مخالف طبع خود را خریداری و گوارا کند چنانچه شما از قاسم خان مخالف طبع خود را برداشت گردید * در خوردن * ملاقات کردن * قوله ور این میسر نشود آه * یعنی اگر خریداری امر خلاف طبع که مرتبهٔ اعلی دارد میسر نشود از کسی متنفر نشدن و با مردمان زمانه بکشاده پیشانی در خوردن کند که این مرتبه ادنی است لسان الغیب * خواجه حافظ را می گویند زیرا که او احوال غیب می گفت پس باین لحاظ لسان غیب او را می گویند * قوله هر بخت بلندی آه * ای هر بخت بلندی که در سرانجام این دنیا برین قول * آسایش دو گیتی آه * عمل کند هر گز غم بی مقصودی گرد حال او نگردد و همیشه با مراد و مقصود خود زیست نماید * قوله گر بین روش آه * ای روش پسندیده بترکیب مقلوب و ازین همان تلطف با دوستان و مدارا با دشمنان مراد است * قوله در باب حقیقت اندوز آه * یعنی در باب فرستادن خواجه شمس الدین بدرگاه پادشاه سابق ازین نوشته بودم * قوله اگرچه صحبت امثال آه * ای اگرچه صحبت این چنین راستان در دنیا پیش هر کس بغایت مغتنم است اما از انجا که اولیای دولت را همیشه نظر در کار آقا و ولی نعمت خود می باشد نه در کار و غرض خود پس لهذا مناسب که غرض خود موقوف داشته خواجهٔ مذکور را بدرگاه والا بفرستند

* تشریح نامهٔ ۴ که بفیضی تحریر فرمود بماتم آ د *

دانستنی است که این نامه شیخ وقت فوت مادر خود در تعزیت بشیخ فیضی برادر خود تحریر نموده * ناظم ناکشنده مهره در رشته * معقول * علم منطق و حکمت و غیرها * منقول * علم حدیث و فقه و غیرها * غائص * بآب فرو شونده * بحار * جمع بحر دریا * فروع و اصول * علم فقه و علم اصول * قوله ناظم معقول آه * ای واقف علم معقول و علم منقول و نکته دان علم

اگر جرأت نمی نمایم • قوله آنجا که متاع رسائی آه • یعنی از انجا که دریافت حقیقت
هر کس شما را حاصل است لهذا کسی را احتیاج اظهار دوستی خود نیست اما از انجا که
اهمتان که پای بند رسوم و بد نام کننده نکو نامی چند هستند از دون همتی من بخاطرم جائی و گذری
دارند پس اگر بخوف و ترس آنان این قدر که در معذرت ارقام نامجات بشما می نویسم
نه نویسم آن کم همتان بدگمان خواهند شد بنابران بارقام این قدر پرداختم فقط

۵۳

* تشریح نامهٔ دهم بزین خان که تحریر یافته گرامی نامه آمد *

دانستنی است که این نامه بجواب نامه ایست که زین خان درباب طلب نصایح و غیره نوشته بود
• قوله بایست وقت استعلام رفته آه • ای آنچه شما درخواست تحریر اندرز و موعظه که مناسب
وقت تواند بود از من کرده بودید حال آنست که برای نصیحت کردن شرط اول خود را
مهذب ساختن و هنوز خود را مهذب نه ساخته ام زیرا که حقیقت شروط نصیحت کردن در دو چیز
منحصر است یکی دانستن نیک و بد و دیگر کاربستن یعنی یکی آموختن و دیگر عمل کردن بران و
حال آنست که نفس امارهٔ من در میان تحصیل علم نیک و بدی افتد یعنی کردار بد را کردار نیک می پندارد
و بهت خطای خود میداند که چنانچه دانای دقایق نیک و بد است عامل کارهای شایسته هم هست
پس بسبب عدم تیسر شروط نصیحت نصیحت کردن نمی توانم • قوله این شرط • ای شرط
علم و عمل • قوله وگرنه من نفور رهستی آه • یعنی اگر علم و عمل هردو بودی من رنجیده را که در
سفر آخرت مستعجل ام بعلت اینکه خاطر دوستان آزرده شود کی در اندیشه می گذرد که از
دوستان حقیقی حق را باز دارم زیرا که این حق پوشی کار دنیاداران است و حق آنست که
آن کس که از گفتن حق ناخوش شود لایق دوستی نیست • قوله نه آنست • ای سبب نه شنیدن
نه آنست • قوله بعیار آن خردمشرب آه • ای بدریافت و امتحان شما پسندیده آمد • قوله
و آنکه بقاسم خان آه • باید دانست که قاسم خان مرد سرکش و متمرد بوده است پس لهذا الشیخ
می نویسد که شما از بلند حوصلگی خود دلش بدست آورده اید گویا اندازه و مقدار نیک نهادی او

نگیم ناپارم لیکن بسبب بلندی حوصلهٔ شما که باعث ترک مسرت ظاهری و اظهار در باطن است و از پستی حوصلهٔ مصاحب شما که باعث ترک در و اظهار مسرت است خاطر خود را هم از اظهار مسرت و هم از اظهار در دبر داشته سخن دیگر می گویم و بجای ایشان که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ایشان که بمعنی آوردن است نوشتن مناسب و انسب است ❊ قوله سخن همان است آه ❊ ای اگرچه در باب آمدن شما گفتگوی بسیار در فراهین نوشته شده لیکن سخن مقرر همان است که در فرمان قبلی مذکور است ❊ قوله فی الواقع اگر مهمی مانده ❊ این قول بیان سخن مذکور است یعنی اگر فی الواقع در جنگ کاه کاری مانده باشد تا عرصهٔ یکی ازین دو ساعت که در انجا هستند توقف فرمودن لایق است ❊ سربراه ❊ سرانجام دهندهٔ کار ❊ موعد ❊ زمان وعده ❊ قوله فرمان بموعد بیست روز ❊ یعنی در فرمان شما مهلت بیست روز در آمدن جایز داشته شده فقط

❊ تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته سیوم آبان آه ❊

❊ قوله جشن وزن همایون ❊ یعنی جشن وزن جسم مبارک پادشاه باید دانست که در هر سال یکبار جسم مبارک پادشاه را مقابل نقره و زر وزن می کنند پس هر قدر که زر و نقره هم وزن بدن مبارک می شود آن را بفقرا و غربا خیرات می کنند و آن روز جشن عظیم می نمایند ❊ قوله صد مسرت بخش ❊ قبل لفظ صد حرف قاف و الف در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت تا لفظ قاصد خواندن در آید ❊ قوله ما چون دیرگاه است آه ❊ ای چون مدتی شده که اظهار شوق و محبت دستور و رسم منافقان و دورویان که صرف اظهار اشتیاق بر زبان دارند و دل آنها ازین معنی بی بهره است شده بنابران خود را ازصد زور و تدبیر از اظهار شوق و محبت باز داشتیم ❊ قوله حوالهٔ بدریافت صحیح آه ❊ ای دریافت شوق را حوالهٔ بدریافت صحیح شما نمودم فقط

۱۰

❊ تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته صحت آه ❊

انست * قوله اکنون آدمی آه * یعنی اکنون آدمی بعلت صحبت بد و نادانی شهوت و غضب
را حاصل زندگانی شمرده در عیش و لذت فرو میرود و در هر دو اعتدال را نگاه نمی دارد
* قوله قدری کار باید کرد * ای قدری دوا و علاج بیماری های مذکور باید کرد * قوله مرآت عیب
خود آه * ای بمشاهدهٔ عیب دیگران دریافت باید کرد که آن عیب در تو هست یا نیست
* قوله خوش می گفته آه * بعد لفظ خوش لفظ آمد در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * معربد *
جنگ جوی و بدخو * قوله دیگر نه امروزه آه * ای دیگر آنکه نه بالفعل بلکه مدتها است که جاسوسان
امین و راست گو نایاب اند * قوله از هم تیره داشته باشند آه * یعنی از هم دگر جدا داشته
باشند * تقاریر * جمع تقریر * مهم تر * عظیم تر * قوله وقتی باین آه * ای وقتی
برای عدالت معین و مقرر باید نمود * قوله فرض عنایی آه * ای تدارک و تلافی که دیگر وقت
وقت ادا ندارد فوت شود * قوله از دردلهای شکسته آه * ای از دل درویشان
و عابدان همت و دعا باید خواست * مجذوبان جمال * عارفان باهوش * مجذوبان جلال *
درویشان و عارفان که از خود رفته اند و هر وقت در جوش و جلال می مانند فقط

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه ارقام یافته بقا و صفا آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که زین خان بعد از فتح متضمن معذرت و حیله در
دربارهٔ توقف نمود بطرف گجرات که در آنجا جنگ رو داده بود ارسال نموده بود * قوله
افسون جراحت افزای آه * افزای در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن زدای باید نوشت
* قوله بهجرت احتیاج آه * این قول نشنت مستمند است * قوله الهام کنند آه * بعد لفظ کنند لفظ لایق
که خراست در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * قوله الحق اگر محاسبه نمود آه *
یعنی اگر چه ظاهرا خط شما از روی اشتمال خبر فتح مفرح و مسرت داده است لیکن من که
[illegible] و تاسف اندیشی هستم در حق من آن مفرح بدریافت اوقت شما به مقام جنگ گاه که
[illegible] خط شما مفهوم است درد است و این درد را برابر صد درمان خریداری اگر کنم

اینکه اگر این مهم باهتمام بادشاه ساخته شود امر حقیر بظهور رسیده باشد و اگر خدا نخواسته
شکستی بروی کار آید بسیار بد کرده باشند و ننگ و شرم این بسیار باشد * قوله بهادر
در امثال این امور کنکاش آه * ای هرگز در کارهای محاربات و معارک که بهرهٔ بهادران
دران می ورزد صلاح و مشورت با مردمان کم حوصله نباید نمود و اگر اتفاقا غرور تماشا و رئیت
با آنها باید کرد پس عمل بران نباید نمود و صرف سخنان آنها باید شنید * قوله آنچه من شمارا
فهمیده ام آه * این قول جهت ترغیب زین خان بطرف اهتمام جنگ نوشته ای آنچه من
بنظر خامه این شما از لیاقت شما عظمت و همت شما دریافته ام * قوله اکنون آن که حکم شده
است آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه بعد اکنون لفظ آن ظاهر زاید است و بعد لفظ
شما بجای می فرمائید می فرماید غلط طبع شده * قاسم خان و آصف خان * نام منصبداران گرات
* خان * نام شهریست از خراسان و بیای نسبت است دران * قوله چنین باشد * درین قول
در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ چنین لفظ این فرو گذاشت شده باید نوشت ای سابق ازین در فرمان
مرقوم شده بود که اگر محرمان را بکمک خواهند پسند و مرغوب باشد لیکن آنزمان وقت کفایت
نکرد که این معنی بنویسم که بخاطر میرسد که اگر مثل خواجه را استی بدرگاه باشد بهتر است
* نشار صورت * دنیا * قوله همه اوقات آه * لفظ اوقات در متن نسخهٔ مطبوعه غلط
طبع شده بجای آن لفظ عرف باید نوشت ای اوقات گرامی را همه صرف سرانجام امورات
دنیاوی نباید کرد بلکه حصهٔ از اوقات را برای راحت تن مثل تنعم و سیر و تفرج خود باید بخشید
و بخشی از اوقات جهت آسایش جان مثل خواب و استراحت باید داد * قوله و در
انچه نفس ناطقه را آه * ای برخی از اوقات را در انچه بدرستی نفس ناطقه مثل تهذیب اخلاق
و غیره بکار آید اشتغال باید نمود * قوله تا بجلب منافع آه * ای قوت شهوت را خدای
برای این آفریده که ازان تحصیل منافع مثل خوردن و غیره نماید و قوت غضب را جهت
دفع مضرت ها مثل احتراز از آتش و دیگر بلیات پیدا ساخته و ازین سرد و ...

دوستان را بردوش انداخته باد دوستان دوستدار را به خط و کتابت موقوف نموده زیست

نموده باشم دوستان خود را بدان تسلی می بخشم که ارسال رسل و رسائل که در اصل از

[illegible] قبیل بوده است چونکه حالا در گروه منافقان رواجی تمام دارد ازین رسم

[illegible] بیا به جویم بلکه بالفعل عدم ارسال رسل و رسائل آثار دوستی شده است و

این [illegible] مع معطوف خود مبتدا است ※ و قوله پس باتأنف آه ◦ ای باتأنف که عرف محبت

گزین ایشان باشم چه گنجایش داشته باشد که بنامه و پیغام که حالا رسم منافقان شده است

پیش آمده باشم جبران ※ دشمن خود ※ یعنی عیب جوی خود

※ تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته ایزدآده ※

نادر خان ممدوح مسماه میمنه جان انگهٔ عرش آشیانی است وانگه در هندی زنی را گویند که برای

حفاظت بیرون خانه همراه طفل می رود و پدر خان موصوف خواجه مقصود هروی است و زین خان

اول در سلک ملازمان عرش آشیانی منسلک شده به منصب دو هزار و پانصدی

اختصاص و عزت می یابد و در سال سی و پنجم از جلوس عرش آشیانی خان معزی الیه به تنبیه و

تادیب زمینداران کوهستان شمالی رخصت می یابد و سال چهل و یکم به منصب پنج هزاری

سرفرازی حاصل می کند و در سنه هزار و دوم هجری طایر روحش با آشیانهٔ فردوس برین

پرواز می نماید و خان مذکور مرد شجاع و بهادر و عاقل و بلند حوصله بوده است فقط ◦

باید دانست که این خط وقتی تحریر یافته که زین خان کوکه و شاه قلی خان محرم و شیخ زید بخشی

بجهت تدارک تاریکیان غارتگران که بطرف گجرات بر سید حامد بخاری ریخته بودند و او دران

جنگ کشته شده رفته بودند ※ ایلغار ◦ ایلغار و ایلغار به معنی شتابی هردو درست است

※ دهماس ※ نام جائی است در نواحی گجرات ◦ قوله تاریکی ◦ لفظ تاریک را بیای وحدت باید

[illegible] تاریکی نام افغانی و تاریکیان که تالامذکور شدند منسوب بطرف وی ◦ قوله چه لائق

[illegible] آه ◦ ای چه لائق و مناسب که بادشاه بذات مقدس خود توجه فرمایند برای

دوستی نباشد * قوله [illegible] چنین خیراندیشی که اندیشه بد دانان [illegible]

بابان خود بازی نموده راستی را نگوید ظاهر شود که راست آن گوش که شنود [illegible]

نزد اهل دنیا آن خیراندیش نزدیک اهل دنیا باقی نمی ماند خصوصاً که درینولا اهل د[illegible]

هجوم مشاغل دنیاوی میان خیراندیش و بداندیش تمیز کمتر بدست آید و با این همه اهل

دنیا خوش آمد دوست هم گشته اند * قوله قدر تلخی دارد * یعنی اندکی تلخی دارد * قوله

جز خرمی و خوشحالی آه * ای بعد آمدن شما درین جا هیچ کدورت و غبار بدل آینه منزل

شاه نخواهد ماند جز خوشحالی و خرمی شما دیگر نخواهد بود * و قاد * روشن * قوله اگر به ظاهر

چنانست آه * ای اگر به از آثار و علامات ظاهر چنان است که تا حال بعزم آستانبوسی شاه

متوجه شده باشند با این همه اگر خاطر دوستی شما اشتیاق دریافت حقیقت درباره داشته

باشد دیگر سخنان گفته آید که بهر دو جهان بکار آید فقط

* تشریح نامه که باعظم خان کوکلتاش مرقوم گشته معها وضع آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اطلاع رسید نامه اعظم خان مع اظهار معذرت در ارسال

خط و کتابت * قوله تو که از سود و زیان خود گذشته آه * یعنی از انجا که تو بسبب غلبه توجه

بسوی خیرخواهی آقای خود و خیریت و عافیت خود از سود و زیان خود دست بردار شده

پس سبب چندین خوشحالی چیست خصوصاً که منشای این علو نیست که ازان خوشحالی حاصل

گشته بذریعه خط یا زبانی سایلان مذکور که خبر احتمال کذب و دروغ هم وارد باشد پس

درین صورتها هرگز محل خوشحالی تواند بود * تعاقبان شهرنشین * دنیاداران * قوله چرا

چنین نباشد * یعنی البته تعاقب طعنه بر مصادقت خرسندی باشد و این جزای قوله چون امریست

[illegible] * قوله بر آن نهاده اند * یعنی بر مصادقت و فاعل نهاده اند کارکنان قضا و قدر است

* قوله بر دوش دوستدار انداخته * درین قول [illegible] لفظ دوش

[illegible] احته با دوستان ترو گذاشت شده باید نوشت ای [illegible]

مردم بمنزلهٔ جای مردم شریف در عهده ها مقرر می شوند اگر از روی رنجش گله کنند در اینجا گله کنند که آن جای گله است نه جای گله نقرر خدمت مهر است چه مهر بجز نقشی پیش نیست ٭ قوله هر کاز چیز کفوی خود سخنی گوید آه ٭ یعنی هر که از غیر کفوی خود شکایتی گوید او را کفوی خود ساخته در آزار خودی کوشد زیرا که دو صورت تعرض آن غیر کفو حسب رذالت و کمینگی او سخنان ناملایم از و به نسبت آنکس بظهور خواهد پیوست ٭ قوله فنا و زوال پیشینیان آه ٭ ای عجب است که فنا و زوال پیشینیان مثل دارا و سکندر و غیرهما که در تاریخ نامهای باستانی دیده اید عبرت بخش شما نیست ٭ ارجمند معنوی ٭ بهبودی و مرتبهٔ آخرت ٭ بزرگی ظاهری ٭ امارت و توانگری ٭ قوله قسم دوم آه ٭ ای در قسم دوم خود از خاندان آزرده بودن کفر است پس چه جای شکوه است در ان و لفظ صاحب که قبل لفظ شکوه در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده غلط است حک باید نمود ٭ قوله او از فراوانی آه ٭ ای صاحب اخلاص به دیگر چیز مشغول نمی شود بلکه خورسندی خود را در بی رواجی اخلاص خود که عبارت از عدم ظهور انعام در مقابل اخلاص است میداند ٭ قوله مرا نزدیک یقین است آه ٭ ای هرچند مرا یقین است که شما از گروه مخلصان هستید لیکن از انجا که بشریت و افزونی امورات و هجوم مصاحبان بد است اگر با این اسباب مصدر شکوه و اعراض و غیره شوید دور نیست ٭ قوله در اندوه ماند آه ٭ یعنی چاره جوینده بعد علم بر چارهٔ اندوه خود همیشه در اندوه دیگر می ماند و آن اینست که چرا بی تامل و تفکر از دیگری چارهٔ اندوه خود پرسیدم و خود بتامل و غور آن را نیندیشیدم و معلوم نکردم یا آنکه بسبب استفسار چارهٔ اندوه خود از دیگری آن کس را احمق می توان گفت و احمق همیشه در اندوه می ماند ٭ قوله و نیز چون در فاعل اشیا آه ٭ ای نیز چون بداند که فاعل همه چه خیر و چه شر و چه نیک و چه بد خدای تعالی است هرگز غم و غصه و شکوه و شکایت بخاطر او راه نیابد درین صورت آنقدر [illegible] است او افتد که محتاج ناصح و غیره نشود ٭ قوله هستی دوست آه ٭ ای دنیا

نیست بنابراین [illegible] قسم اول بی و یسم و کاطلب جود
را که خاطرا و آزار یافته دا همه خود است و آن دا همه این است که بزعم فاسد خود
می داند که بسبب خیرخواهی و عقل من قدر و منزلت بدرگاه خاوندمن نیست مرهمی بی. بخشم
* قوله در سود این زیان منده آه * ظاهرا این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده. بجای آن
درین سود از زیان منه باید نوشت ای آنانکه در قسم اول منصف و صاحب تمیزاند اگر درین
سود از زیان مند می شوند تاهم آزرده خاطر نمی شوند زیرا که بتجربه میدانند که در سوداگری سود و زیان
هردو متصور است * قوله الحمدلله که در راستی آه * ای الحمدلله که شما از گروه بی تمیزان
و نامنصفان نیستید بلکه در راستی و اخلاص شما همه کس متفق اند * گروه ثانی * مراد از ان
صاحبان اخلاص * قوله شکوه آه * بعد لفظ شکوه لفظ شما در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده
باید نوشت یعنی پس شکوهٔ شما از قلیج خان حسابی نباشد * قوله با جمعها * ای بتمام
آن خدمات مذکوره * قوله و نام میرزا رابه آه * یعنی چگونه شما را رسد که پس نام
میرزا رابه کاو هم در جنب شما هیچ قدری ندارد و بر زبان خود برده او را در مقابل خود
آرید * قوله آری اظهار رنگ آمیزی آه * یعنی آری این شکوه و شکایت شما از کمتریان نتیجهٔ
قوت غضبی است هرگز از مثل شما بزرگواری نمی زیبد که غضب را در مزاج شما این قدر دخل باشد
* قوله و اگر اعراض از رهگذر آه * ای اگر سبب اعراض و انکار شما از خدمات مفوضه
طعن و طنز مردمان مذکورین می تواند شد در زمان سابق هم اعراض می تواند شد بهمین وجه پس چرا
سابق از خدمات اعراض نکردید * قوله و خلاصه همان سخن است آه * ای هرچه اصل و
سبب این اعراض و شکایت شما بادشاه تجویز فرموده اند در حقیقت همان است و آن
این است که چند بد معاشان و مفسدان و کمینگان در مصاحبت و منادمت شما جمع شده
باعث آن شده اند که از شما چنین ناقدردانی و نافرمانی و شکوه و شکایت در مقابل [illegible]
شکر الطاف و عنایات بی پایان شاهی سرزد * قوله چه مردم [illegible]

* قوله در سایه مطالعه عمر گرامی آه * ای اگر در [illegible]ت هفته و یک ماه تواند
[illegible]ب عمر خود بگیرند پس لازم که در عرصه یک سال یکبار حساب عمر گذشته از
[illegible]وم و تمیز نمایند و بی تکلیف تمیز دهند که غیره بی باکانه بدل فکر منزل خود ملاحظه فرمایند که در
زمان سابق چه قدر کار نیک و چه قدر کار بد کرده اند اگرچه درستی ایام ماضیه محال اما ازین فکر
و ردو این فایده متصور می تواند شد که زمان آینده در گمراهی نگذرانند * حریق *
سوخته * مطاعن * جمع طعن عیب کردن * لئام * جمع لئیم ناکس * قوله و چرا آه *
ای بزور خود را برای اظهار عیب شما و روده خود را جای طعن ناکسان ساخته شما را تصدیع دهد
* … معنوی * ثمرت * نشأ کثرت * دنیا * مهیمن * کوشش کننده * خذ
ما صفا دع ما کدر * بگیر آنرا که صاف است و بگذار آنرا که کدر است * ملتبس *
پوشیده * حکیم علی الاطلاق جلت حکمته * دانا در هر وقت و زمان و بزرگ است دانائی او
و مراد از آن خدای تعالی * قوله صلاح حال هر گروهی بوحدی آه * ای خدای تعالی بهبودی هر
گروهی بذات شخصی باز بسته است * قوله چنانچه نظم امور آه * ای چنانچه انتظام بدن
انسانی که مشهور بعالم صغیر است بحسن تدبیر نفس ناطقه متعلق است همچنان ثبات عالم
کبیر که عبارت از دنیا است متعلق بذات حاکم بارای است * سویت * برابری
* قوله گماشتگان او بیند آه * ای گماشتگان نفس ناطقه اند * والا آه * ای و اگر
تدبیر نفس ناطقه او غیره از روی برابری نباشد احوال بدن از صحت و عافیت جدا شده
بفساد انجامد هم چنین اگر پادشاه از راه سویت سرانجام مهام انام نماید هر آینه
مردمان تابع او شوند و زنهار غیره سبب ذلیل و خوار و هلاک گردد * رای رزین * رای
[illegible] * شوارد * جمع شارد رمنده شوارد ایام متفرقات ایام
* حرکت کننده * سائر الناس * مثل عوام
[illegible] الامن الحور بعد الکور … پناه می برم

و آزموده کاران از قدیم کما علوم بل مشهور است * اقتضا، لا تا ...
وان علا، با رضائهم * به جهت پیروی آن گروه و به جهت خوشنودی آنان ...
دوستان حقیقی که بالا مرقوم گشته * قوله استماع * درین مقام استماع
مطبوعه غلط طبع شده بجایش اسماع که بمعنی شنوانیدن است باید نوشت * معایب
معیب عیب * قوله بنا بر آن اقتضا آه * ای بنا بر اینکه دوستان حقیقی عیوب دوستان
خود را ظاهر کنند هرگاه که با شما ملاقات حاصل شده پاره از اوقات ملاقات را در
شنوانیدن عیوب شما گذرانیده و بعضی از زمان مواصلت را در شنودن آن صرف نموده
* قوله اگر چه این دو حالت آه * یعنی یکی شنوانیدن عیوب شما و دیگر شنیدن عیوب
خود چنانکه باید و شاید بظهور نرسیده لیکن چون سبب آن کمال محبت هر دو جانب
بوده نهایت خوش حال می بودم * طریقه انیقه * راه خوب * مراد ازان این جا
همان عیوب شنوانیدن و شنیدن که مرقوم گشته * ملاطفات عرفیه * گفتگوی رسمیه
مثل اظهار اشتیاق و خوشامد وغیره * فصلی چند * فقره چند * نکات خلقیه *
نکتهٔ که منسوب بطرف رسمی عادت است * مقصود بالذات * خلاصه
* قوله مرقوم سازد آه * ای این معنی را مرقوم سازد که از عجایب حوادثات روزگار
ما آن است که با وجود اینکه علم اخلاق خلاصهٔ جمیع علوم است علماً و عملاً نیست و نابود شده
یعنی نه کسی اخلاق میداند و نه کسی می کند * قوله قطع نظر از این که اینها مطلب علیه متفق
علیه آه * یعنی اگر اعتبار کرده نه شود این معنی که اخلاق وغیره پسندیدهٔ عالیان روزگار
است در حقیقت بخاطر بزرگ شما چه می رسد که اخلاق وغیره خوب است یا بد ... ازان
که معلوم شود که مرا با خوبی دارد پس ازان ظاهر شد که آنچه خلاف ... است باطل و
ناحق و قبل لفظ آنچه واو که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده زاید ...
... کنجهان * سیز * تمیز ... * ...

نامهٔ با عظم خان کرکلنش

و ترکات شما از گزیده ترین کرده اول که بالا مذکور شده اند و در پی جمال آرائی و خیرخواهی آنها
بدرگاه شاهی سرگرم استم باشید پس ظاهرا بعد عبارت مثل شما حرف کاف توصیفی و بعد
لفظ عال واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * زکوة * حصهٔ از مال که در راه خدا
صرف کنند و آن یک روپیه در چهل روپیه هست و به همین حساب از مال کثیر زکوة باید برآورد
و در مالیکه کمتر از چهل روپیه باشد زکوة فرض نمی شود * قوله این شیوه را آه * ای این شیوهٔ
خیراندیشی و خیرخواهی خود را که در حق ملازمان و چاکران شاهی است زکوة عنایت و شفقت
پادشاه خود میدانم * مهما امکن * تا به مقدور و امکان * تمهات * جمع تمهه تمام و کامل
کنده * قوله هرگاه خدمتی آه * ای هرگاه کاری و حاجتی شمار الاحق گردد که درین دنیا عمر و زیست
* قوله بی معذرتی آه * باید دانست که رسم و دستور اهل زمانه این است که اگر کسی را
برای کاری تکلیف میدهند اولا عذر و معذرتی بدین طور که از انجا که این وقت کسی نزد من
نیست و من هم بذات خود سرانجام این کار کردن نمی توانم لهذا اشاره امرای آن کار تکلیف
میدهم می کنند پس شیخ بقول مذکور می نویسد که برخلاف رسم زمانیان آن خدمت بی تکلفانه
بکارش رود تا انجام آنرا از کرده و انجام خدمت پادشاهی دانسته تا به مقدور خود در روا
کردن آن اهتمام نمایم * حجر * کنار * قوله دستی که همان طور آه * ظاهرا واو درین قول
همان نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده که باید نمود ای من که بالفعل نیز بطور سابق هم چنان که در
ایام بحالیات بودم با وجود حصول علم برای داروی بیماری نفس خود طالب گارم و متفحص طبیب
را می خواهم همچنان داروی چند هم دارم * قوله هرکه او بر بن بی غرض داند * بعد عبارت
. هرکه او لفظ مرا در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت یعنی هرکه او مرا بر بن دارد
[illegible] نداند امید که او شفا یابد * قوله کمایت الهی آه * ای کمایت و فضل الهی [illegible]
[illegible] ام و نه در حصول داروی چند خود ستاد خویش آراهستم * قوله [illegible]
[illegible]

صورت را امثال این چنین امور خفیفه کرد غم و شادی بودمی * قوله خود را درین دولت ابد
قرین که خدمات آه * درین قول بعد لفظ را حرف کاف در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت و بعد لفظ
قرین کاف غلط طبع شده حک باید کرد * دُنی * به تشدید یا منسوب بطرف دنیا را دوران
دُنیی برادران دنیاوی * قوله حمل آرائی این طائفه آه * ای اظهار خوبی و اوصاف
اولیای دولت پادشاه نمایم * قوله خدیو جهان را متغیر گرداند * ای مزاج پادشاه را از عدل
و انصاف گردانیده بطرف ظلم وستم مائل گرداند * قوله لیکن چون درین کار آه * ای اگرچه
پادشاه ما را احتیاج خیرخواهی ما مردمان نیست لیکن چون درین اخبار و اطلاع حال ملازمان
شاهی آرایش و تغییر و تبدیل از طرف خود نمی کنم و هرچه می گویم گویا آن ودیعت و امانت
نهادهٔ دست خداست بنابر ان امید هست که این کار در دنیا بکار آید * قوله که ساده
لوحان سعد را آه * ای جاهلان و بی علمان صاحب طبع و آمادگی علم دارندگان را بمراتب
چهارگانهٔ اخلاص که عبارت از خالص کردن دوستی و بی ریا کردن عبادت و بی ریا داشتن
دین و ساده کردن دل از اغراض دنیاوی است بر تفاوت آمادگی طبائع و ساختگی مزاج ها
رسانده کامیاب دنیوی و اخروی گرداند کسی را بصحبت خود و کسی را به نصیحت خود
* قوله تا بموجب نص آه * ای تا بموجب حکم خردمندان من هم آرزومند طبیب چاره گر باشم
* قوله خلاص خود را در هلاک * ای کسانیکه خلاص خود را در مکر و فریب که در حقیقت
هلاکی است می اندیشند آنها را بتدبیر شایسته راه راست یابنده گردانم * قوله حیران
مطمئن آه * ای حیران در صنائع و بدائع الهی و مطمئن و خاطر جمع از طرف هوا و حرص
و خواهشهای نفسانی * قوله چنین باشد آه * ای هرگاه شب و روز در اصلاح حال
خیرخواهان پادشاه و غیرهم سرگرم باشم * قوله هرگاه امروز در دولت آه * ای [illegible]
[illegible] بالفعل در دولت پادشاهی مثل شما کو خدمات پسندیده و نیره و در ضمیمهٔ [illegible]
[illegible] در نظر من نباشد درین صورت [illegible]

نامهٔ با عظم خان کوکلتاش

وا سرا [illegible] شما ارسال رسائل

در رسائل می نمید ازین جهت [illegible] رسال نامجات را

روان سازم که مبادا این ارقام من از فساد زمانه و زمانیان محمول بر خصوص و اغراض

دنیوی من شود و نیز وجه دیگر عدم نوشتن نامجات ابتدا آنکه چون من بعنایت ایزدی آهنگ

آمده ام که در مسالک پای بند آن رسوم روزگار که با دل آلوده از بغض و عداوت زبان

بر نگار را از اظهار دوستی و محبت دادند مسلک نباشم * قوله با وجود آن نسبت *

ای با آن نسبت ملازمت یک سرکار * مرکلبان رسم و عادت * مقیدان رسم و عادت

و بیادی * حکم عالی * حکم بادشاهی * عقده مقصود * مراد از آن این جا صفائی و محبت

طرفین * قوله خاطر خود را از مقدمات وحشت آمیز آه * ای خاطر خود را از نمزی و سعایت

خوشامدگویان رنجیده ساخته در فرمان برداری احکام بادشاهی که در باب وقوع مصالحه

و موافقت میان ما و شما و غیره صادر است سعی نیکو نمایند * قوله نصائح ظل الهی و مواعظ آه *

ای نصائح بادشاهی را بوسیلهٔ دل عالی حوصله و دیدهٔ دوربین خود مطالعه فرموده شکر ایزدی

بجا آورند تا شهران و مصاحبان تنگدل و تنگ ظرف شما که دیدهٔ ایشان جز به آغاز تلخی

و رنج ظاهری نیفتد بد حال و خراب شوند * قوله که در خلوات و جلوات آه * ای

هر قدر مهربانیهای شاهی که پوشیده و ظاهر نسبت شما معلوم من شد اگر بگویم مسراع که مخاطب

کاورم داده و در متن نسخهٔ مطبوعه این مصراع که جزای اگر واقع شده با عبارت نثر ملحق

شده بفاصله باید نوشت * قوله که بمدارج ادا شود * ای بتدریج و آهستگی ادا شود و ظاهرا

کاتب در این غلط طبع شده * قوله که بعد از مشورت خیراندیشان آه * ازین قول احتراز

می کند از مقاصد پوچ و نادرست که واهیان و نادانان بدخواه مترصد کنند یعنی مقاصد شایسته را

از احمدآباد عرض نمائید که انشاء الله [illegible] انجام خواهد یافت [illegible]

آنکه از ملازمان آه [illegible] متن نسخهٔ مطبوعه فرو[illegible]

ترک کو صرت [illegible] مقصو[illegible] ی بیان کند

* قوله حالا مردمان دو دله اند آه * ای مردمان توج مردد اند و مراد وکان دار یعنی اهل
طمع خیال نمی کنند نعمت برده کان دار * قوله درین مدت که این جا بوده ام آه * ای
درین مدت ۱۱ زست شاه هرقدر که فهمیدگی حاصل کرده ام آنرا بگویم و رخصت شوم و
در صورت رخصت من تغیر و تبدیل حسب دلخواه شما می شود و مردم ملازم شما پراگنده
خواهند شد و ناامید بهبودی و ترقی سرگرمی و محنت خواهند نمود * قوله تهانها هم بحال آه *
ای چون تهانها بر قرار و بحال خود بود پراگندگی مردم و ضائع شدن رعایا که بدرگاه نوشته اند
دروغ پنداشتم و بعد تحقیق به ثبوت رسید که رفتن مردم از همین تغیر شوم شما در میان آمده بود
* قوله آنکه بطلب خواجه آه * ای آنکه بطلب خواجه پسر کارنده شما از عالی صادر شده بود
از انجا که بفرستادن یکی ازین خواجه و پدر او بربادی شکر که نزد من است متصور بود لهذا
فرستادن او تجویز کردم * قوله اکنون آه * ای بالفعل تا آمدن شاهزاده وغیره یا تا
آنکه من خود ملاقات شما نموده با ینطرف رخصت شوم درین جا خواجه مذکور همه مراتب
دل نشین مردمان کند فقط

* تشریح نامهٔ که به خان لغانان مرقوم گشته ایزد توانا آه *

* قوله خیرخواه حقیقی * این جا مراد از آن شیخ * قوله گرانی عظیم آه * ای انتظار بسیار
دارم در آنکه همراهان شما و خاطر شما چگونه است * قوله کم وقتی باشد آه * ای اکثر اوقات
بیاد شما می گذرد و آنوقت کم است که در یاد شما نی گذرد فقط

* تشریح نامهٔ که باعظم خان کوکلتاش نگارش یافته الله آه *

[illegible] این نامه ایست متضمن معذرت در باب عدم ارسال رسل و رسائل و منطوی بر نصایح و
[illegible] خان مذکور بطرف توجه انتظام مهمات وغیره * وجاهت * بدی * یکتال * پیمانه
[illegible] حال و فارغ البال وقت * مقدمات نفس الامریه * مقدمات

ناصر ...
همه دلخواه شما ... خواهد یافت ... برای ... کار
زود بر درین جا آید و این کار حقیقت را که برای آن رفته اند ... برد
باشم آه * یعنی اگر بجان شما من در اینجا باشم خود بوقوف من نالایق شایستگی سامان ...
هم توان نمود و الاخواه ابوالمحمر که چنین است شایستگی سامان آنجا می تواند نمود * قوله
آنکه تا رسیدن رایات ظفر اثر آه * ای آنکه تا رسیدن بادشاه درین جا امر عالی و پروانه
مسلم داشت عهدهای مفوضه و پروانهٔ مسلم داشت خدمات مقرره را از مردمان فرستاده اند
من ممنون شدم زیرا که همه عهده داران بالفعل متردد و متفکر بودند حالا نوعی خاطرجمعی آنها
بظهور رسید * قوله آنچه درباب باز کشیدن فقرهٔ چند آه * ای آنچه بطور عادت قدیم
خود درباب ارقام فقرهٔ چند متضمن نصائح و مواعظ دوستانه نوشته اند از آنجا که این معنی یاد
از خلقت قدیم و عادت مستقیم شما داده طبیعت من فربهی و خوشی یافت ای برادر حالا با خود
از دوستی گذشته ایم و بسبب پیری و ضعف نزدیک ناامیدی و یاس سیر و گاشت می شود
مثل مشهور است پیر خود در ماده شفاعت که خواهد کرد بالفعل همگی تکاپو و فکر در نفع خود
می رود برای اینکه باری اگر درین آشوب وفتنه گاه گیتی از نیکو بازرگان باشم غنیمت است
دلاویز سخنان * بترکیب مقلوب ای سخنان دل آویز * و آنکه درباب استحکام
مواد آه * دانستنی است که در میان خانخانان و شیخ ناچاقی و شکررنجی بود خانخانان در خط
خود سخنان دل آویز در ماده صفائی و رفع آن کدورت تحریر فرمود پس شیخ در جواب آن
می نویسد که هرگاه جویای استحکام محبت در خیال شما باشد و آن بخوبی شود از آن چه بهتر خصوصا
با مثل منی که چنین و چنان است * قوله خاصه که خرجشته آه * یعنی خصوصا بالفعل
که عتاب شاهی که بر من بود از میان ... بطریق اولی صفائی
مناسب ... آه * کاف ... ین زاید است چون ...

[illegible] شاهزاده [illegible] بجانب احمدنگر روانه

[illegible] راه روانه و قدم فوج من در میان آمد سبب موجود شدن این مردم چون

خزانه همراه داشتم خواستم که بهمین مردم پیش روم و بر غنیم حمله نمایم چون امر بادشاه در باب

ممانعت جنگ و غیره نوشتهٔ شما در آن باب پی در پی رسید از آن عزیمت باز آمدم و خاطر مقد

شاهزاده را که خواهش توقف در جنگ داشت مقدم داشتم و نتیجهٔ ممانعت شاه و شما و ثمرهٔ

خوشنودی شاهزاده که رو داد آنست که آوازهٔ تغیر وانث لشکر در میان آمد و مردم فوج را

دلدهی و برهمی شگرف و بسیار روی داد و بجای تغیر تغییر در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است

تغیر باید نوشت * خالصات * جمع خالصه خاصه و بیامیخته از چیزی و در اصطلاح به معنی زمین و مالیکه

مخصوص و مملوک حاکم بود * قوله و آنکه نوشته اند که خالصات شاهزاده آه * ای آنکه نوشته اند

که خالصات شاهزاده علیحده نوشته ایم هیچیک از آن معلوم من نشد پس مناسب آنست

که او را اطلاع از آن دهند که آن چیزها در خالصهٔ شاهزاده هست یا نیست و بعد از آن که بودن

آن چیزها از خالصه ثابت شود در آن باب با من مشورتی هم باید نمود * قوله تغییر کردنی آه *

ای تغییر کردنی و لائق تبدیل بسیار چیزها اند اما در وقت مناسب و از راه فهمیدگی خواهد شد

* احدی * از قسم سپاهی است که در خانه خود نشسته مشاهره و روزینه از طرف بادشاه

می خورد و وقت مهم و ضرورت بطور سزاول و محصل و غیره هر جا که می رود بدون حصول

مقصود از آنجا حرکت نمی کند و بر نمی خیزد * قوله عجب تر آنکه آه * ای عجب تر آنکه شما

نوشته اید که در حقیقت فرستادن احدی بطرف شهر بجهت آوردن بیلدار و غیره بوده و از

[illegible] معلوم شد که برای آوردن اسیران زندان فرستاده اند پس اگر بجهت گرفتن و آوردن

[illegible] ان این فکر بوده خوب چه لایق بود * قوله و اگر بجهت احمدنگر است * ای اگر گرفتن

[illegible] بجهت کشایش احمدنگر است سابق بهتر و مناسب بود حالا که از آن فراغت

بودن مثل شما در میان فوج آنچه چنان گرسنگی و خلل در رسیدن خرج و جیره نزد ما رو همانا [illegible]
پس باز کدام شخص برنجم و کرا نفرین کنم * قوله و توقع کم آزاری [illegible]
آزاری از مردمان زمانه در سر من نیست تا کاز دیدن اندک خلاف طبع خود ملول [illegible]
شوم اما اگر هزار یک این خلاف طبع که از مردمان زمانه می بینم اگر از شما می بینم با وجود اینکه یقین
می دانم که این رنج و خلاف طبع که به نسبت من ظاهر شده بقضا و تقدیر الهی است
و شما را اصلاً دران دخل نیست تاهم از شما آزرده و رنجیده می شوم و درین اضطرار با نفس
خود در ستیزه و تسکین کانی نمی شوم و بس نمی آیم * قوله و آن دعوی های پیشین آه *
باید دانست که خانخانان اکثر وقت تجرد و هنگام گوشه نشینی شیخ را برای
مداخلت در امورات خود تحریص و ترغیب می نمود و شیخ عذر عجز و بی سلیقگی خود در
امورات دنیا در پیش آورده دخل نمی کرد و انکار بسیار ظاهر می نمود پس شیخ باین قول
این معنی را بخانخانان یاد می دهد و می نویسد که از شما چشم داشت آنست که به مقتضای
عادت قدیم خود بی مشورت من معامله نکنند و کاری بعمل نیارند * قوله آن چنان که
نگاشته اند آه * ای آنچه بدون اجازت من تغیر جاگیر و غیره کرده نگاشته اند در مقابله آن
بشما چه ملامت باید کرد * قوله و آنکه در ابرای ذمه آه * ای آنکه ابرای ذمه خود به مقدمه
وقوع هرج و مرج در فوج کشی بطرف غنیم وجوه معقول نوشته اید فی الحقیقت سخن همان
است که نوشته اید لیکن ازین ابرای شما چه سود زیرا که فعل شما با قول شما موافقتی ندارد
* پوست برهان پور * متصل برهان پور * قوله بموجب طلب ایشان آه * ای کسان
سرکار شاهی بموجب طلب شما بطرف سرکار شما رفتند چنانچه نوشته شما که سابق ازین نزد من فرستاده
اند حاضر است و تفصیل مردم را علیحده نوشته فرستاده اید و دران نوشته اید که همه
خدمت شریک من بودند و الا از من تنها چه آید و چه خیزد * شاه گده * نام مقامیست * آ
سختی * ورود روه آمد و شد خلق بشتابی * قوله چون در شاه گده آمده

... خود را از بیهوده گوئی و ... را از بغض و ... نگاه بالی می کند شاید
... بر خطر دینی بخیریت و عافیت سپری و طی گردد * قوله از مهمات
... انجام مهمات دنیوی حسب مضامین فرامین که بیان مضامین در رسائل ...
... می شود اگر نشود خموشی ما کنیم * قوله نامه مردم آه * ای نامه ... را ... در خیال
کردن و با نفس خود ... خصم ... نامدن و عیوب خود دیدن مناسب و لایق است ...

* تشریح نامه ... تحریر یافته نامه دوستی آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن امور اینکه از آن رفع شکایت خانخانان گردد
در جواب نامه شکایت آمیز خان موصوف * قوله نامه دوستی و حرف یگانگی *
درین قول به نسخه مطبوعه لفظ یگانگی بجای بیگانگی غلط طبع شده چنانچه برین معنی قول
طبیعت خام آه دلیلی است روشن کما لا یخفی یعنی بظاهر نامه دوستی و در باطن
حرف بیگانگی شما نشاط افزای ... شد * شکر ... کاری روزگار * بوقلمونی و نیرنگی
روزگار * قوله و طبیعت خام سرتهی مغز آه * هر دو لفظ طبیعت و خام را بتوالی اضافت
ای طبیعت خام سرتهی مغز باید خواند یعنی الحاصل می گویم که خط شما موجب مسرت من شد ولیکن
طبیعت خام سرتهی مغز من که بنظر دیرین حقوق صحبت و رسائی ذهن و فهم و دیگر اوصاف شما
آرزو ... داشت بمطالعه آن ... گشت * قوله خطهای مردم آه * ای شما در خط
خود نوشته بودید که مردمان توجه را نه طلبیده ام حالا که خطهای مردم که نوشته اند که ما طالب خانخانان
رفته ایم حاضر است * قوله آنچه در باب تغیر جاگیر آه * ای آنچه در باب تغیر جاگیر
مردمانیکه به استقبال و پیشوائی شما رفته بودند رقم پذیر کرده اید موجود است * سرباری *
... سرباری بار اندک که بر بار بزرگ نهند * قوله و توقف ... نمودن آه * ای توقف
... شما در میان راه خصوصا در برهانپور سرباری است بر بارهای بزرگ دیگر یعنی
... ست بر رنجهای جانکاه دیگر * قوله هرگاه با وجود ... شما آه * ای هرگاه با وصف

مقدمات دوستی می کند و می گوید که آدمی زاد از گمان فاسد خود و بسبب بیهوده گوئی
در عالم نیدن سخن سازان ناکاره و فهم و علت دیدن بدکاری عامهٔ خلایق دشمن دانستن نهای
نا فرومایگان که به جهت عدم امتیاز مردمان یا بسبب نیک اختری خود به ایشان شباهت پیدا کرده اند
به تخیلات بدیع که مراد از این کبر و غرور و بغاوت و نافرمانی از حکم آقایان است فرو می شود
پس مناسب که درین وقت تامل و تفکر کثیر حقیقت حصول خواری حال سابق خود که قبل
از ملازمت پادشاه بود و عزت و حرمت زمانهٔ حال خود که بعلت قدمبوسی بندگان شاه حاصل
نموده اند دریافته اگر نه وی گردیدن از تخیلات مذکوره باشد بسیار بهتر پس اگر این امور را ملحوظ
نماید از عزم خود برگردد مناسب است که در گروه که قریب جای فرو کش شما واقع است
توقف نمودن سرمایهٔ دولت خود شمرده * قوله خود از تیرگی آه * ای من خود از تغیر و
تبدل حال مردمان زمانه انقدر رنج دارم که قلم به تحریر آن یاوری تواند کرد با وجود آنکه صرف
بخیال گرد آوری و خبرگیری عاجز و محتاج بار تعالی بعهدهٔ وزارت بر دوش دارم و فقط
به نیت درستی امور عاجزان تعلق بدنیا اختیار کرده ام و نه هم چو دیگران بهوا و حرص در زمرهٔ
دنیاداران درآمده ام * قوله اگرچه میدانم آه * ای اگرچه میدانم که هرقدر که زمانه انقلابات
و تغیرات و کارهای عجیب در پیش دارد نمی دانم با این همه به تکان و به زور حرف ... ام
و سخن نصایحت آمیز می گویم زیرا که شما را دراندیشه باد که عبارت از همان تخیلات مذکوره
است می بینم و حرف واو در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ اگر فرو گذاشته شده باید نوشت * قوله
بهرحال اگر زمانه آه * ای بهرطور اگر زمانه از کرم خود امان دهد و موافقت کند بدون تکلیف
... تلاش از فکر و تلاش اول نشان مقصود دیده ام پس باین لحاظ می توانست که
توفیق سرزنش و ملامت نفس امارهٔ خود از جانب خدا یافته بر شاد در ادا امور یکه کردن آن
فرض و ضرور است مثل امورات حسنه واشته ایم وگرنه شاید دو می زیبد که ...
ادراک دانشهای اخیار العلوم که مقتضای سعادت ذاتی من چاره گری نفس بد اندیش

آه * ای شهوت بگذار و نفس امارهٔ خود را بکش تا خدا را بر تو رحم آید * قوله
آزمودی آه * ای دریافتی که برای رحم خدا اثر ترک آرزو ضرورا است * قوله گذشت رنج
احمقی آه * ای حماقت قهر و غضب خدا است و رنج کوری به نسبت رنج حماقت مهربانی خدا
است * قوله ابتلا رنجی آه * ای مصیبت و تکلیف رنجی است که او رحم بر مصیبت زده
آورد یعنی آخر آن به راحت مبدل می شود و احمقی رنجی است که تا آخر بجا بماند فقط

* تشریح نامهٔ که خانخانان در ارسال اعداد نمود *

این نامه در باب اظهار شوق و شکایت در مقدمهٔ عدم ارسال رسل و رسائل ارقام یافته
* قوله باد دل بس بیامده آه * ای باد دل خود که مشتاق ملاقات شما است بس نیامده تابع
طبیعت که اقتضای آن بی صبری است شده می خواست که محبت دلی و معنوی را گذاشته
اظهار محبت ظاهری و صوری کند باری شکر خدا که این آرزوی مستترانه بظهور نیامده * قوله
این آهنگ باطن آه * ای این بیان تمامی خاطر و شوق دل من نه بجهت سرور و آمدن شما که
بزرگ در مرتبه و کوچک در مزاج اند هست بلکه آویزش خاطر من برای اندوه نرسیدن
رسل و رسائل شما است که سابق از این می فرستادید اگرچه این معنی از یک جهتی و صفائی
باطنی بسیار دور است اما در میان دنیاداران رسمی است پسندیده * قوله از محاسبهٔ زمان
بیداری آه * ای به جهت محاسبهٔ زمان بیداری ما غافلان و زمان خواب حال بطرف روزنامچهٔ
گذشته و آینده نظر انداختن ضروریست زیرا که اگر از اتفاق به نسبت سابق زمان زمان
خواب و بیداری حال بد باشد درست باید نمود * قوله از اسباب ناخوش رهای آه *
ای از شکر و شکایت اسباب دنیاوی که مغرور کن آدمی است احتراز لازم دانسته پاس
فراخی حوصلهٔ خود که پیش آن دنیا و هرچه در آن است هیچ است باید داشت فقط

* تشریح نامهٔ که خانخانان ارقام یافته نزد دیگری آه *

این نامه در وقت بیماری خانخانان در باب عیادت و تشفی

او محرر یافته * قوله الله با شما است آه * ای الله مددگار شما است نه ازان حیثیت که
در علم و دانست او درآمده اید بل ازان جهت که در پی خوشنودی او قصد وارید و پسندیده
ترین نسبتهای بقاء و دوام اقبال و ثروت شما آنست که دل اولیاء عارفان را بطرف
تندرستی بدن و درستی سیرت شما متوجه می بینم پس درین صورت باید که از نادرستی چند
روزه مزاج خود رنجیده نشده که تنها سبب مرض را بر تغیر غذا و بر اختلاف اربعه که عبارت
از صفرا و سودا و بلغم و خون است نه نهاده سبب حقیقی آن مرض خدای جهان آفرین را دانند
* قرابادین * کتاب طب که در نسخه های مرکب باشد * قوله معالجه آن را منحصر آه * یعنی علاج آنرا
موقوف در قرابادین طبیبان بدن نه نهاده اند که معجون روحانی طبیبان نفس ناطقه را که
عبارت از نصیحت و اندرز خداشناسان و عارفان است بعمل آورده بکار درست
فطرت خود مشغول شوند و اول گام راه کار درستی نفس سر رشته محاسبه اوقات
شبانروز خود را دراز کردن و پهناور کردن است یعنی حساب گفتار و کردار شبانه
روزینه خود را سبب اول درستی نفس خویش دانند فقط

* شرح نامه که بخاقان خاقان نگارش یافته اشتیاق آه *

باید دانست که این نامه وقت ظهور ناخوشی خاقان خاقان از طرف شیخ مرقوم گشته * قوله دعا
از جانب فطرت آه * ای دعا و عرض من از جانب پیدایش خود که بسبب نیکی و پاکیزگی
خویش بطرف بدیهای مردمان نظر نمی کند و اغراض را شمار خود می سازد قبول کن
* قوله اگر درین دو روز آه * ای اگر درین مدت شما را فکر درستی نفس افتاده
خود از پرسیدن حال آشنایان حقیقی باز داشته است پس این فکر مبارک باد و نه بزودی
ایزد تعالی شما را قدرت بازگشت و ندامت از ناپرسیدن احوال دوستان دهد
[illegible]ب در وطن آه * یعنی مسافر رنجیده در زاد و بوم خویش * قوله مهجور
[illegible]ان مطمئن * یعنی در باطن رنجور و بظاهر شادان * قوله آرزو گذار

عجیب و غریب دنیاداران و بدذاتی مردم این بوم هم هست * یعنی ﷲ باجود مذمت
* قوله هنگام تماشا گریه‌ای آه * ای هنگام تماشاست زیرا که با وجود اجتماع منع آن و بدذاتان
ایزد به ما از گزند زمانه خلاص بخشید * قوله و اگر گذشته بیاد آید آه * ای اگر ذکر تکالیف
و رنجهای گذشته و رین ایام عیش و عشرت بر زبان آورده شود در حمد ایزدی خللی واقع
شده باشد و مانند بی دانشان کوی ضلالت بیهوده گو شوم * قوله و آنکه [illegible] آه * ای
سوای پنج مسرت های مذکور مسرت دیگر آنکه مرا پادشاه وقت از دکن طلب فرموده
بحضور خود می طلبند پس این مژده برتر از آنچگونه درین پنج بهجت و شادی مذکور برشمارم
و ششم نام نهم زیرا که این دولتی است بی‌انتها و نعمتی است بی پایان و در متن
نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ دولتی حرف کاف علت فروگذاشت شده باید نوشت * قوله از چگونگی
احوال آه * ای از کیفیت حال صحت شما می پرسم فقط

۳۱

* تشریح نامهٔ که بخان خانان تحریر نموده از چگونگی آه *

* قوله صادق خان * باید دانست که خان مذکور ولد آقا طاهر و صلی نخاص بن محمد شرف هروی
برادرزاده و داماد اعتماد الدوله طهرانی است و در سال اول از جلوس شاه اکبر همراهی
شاهزادگان بدولت ملازمت بهره می اندوزد و به عالی مرتبه و منصب چهار هزاری و علم که قبل
ازین او را درین خاندان بود سرفراز می شود و باز نذرت بخشی گری و عطای قلم مرصع عزت می یابد
و سال ششم از جلوس نهم ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری طایر روح پرفتوحش
از قفس جسم پرواز می کند * قوله دوستان فدوی آه * دوستان موصوف
فدوی صفت آن ای دوستان مخلص شما فلان و فلان چه از مقام باطن و چه از راه ظاهر
با هم خود یکی بوده صحت و صحبت شما میخواهند

۳۲

* تشریح نامهٔ که به خان خانان مرقوم گشته الله باشما آه *

این نامه ایست که وقت بیماری خانخانان متضمن مواعظ و اندرز در باب

خانخانان است * قوله عیسی دمی آه * ای شخصی که دم و سخن آن مثل کلام حضرت عیسی علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام زنده کن مردگان و راحت رسان خستگان است خدا بفرستاد
وا و بار بجم من بر داشت و این جا هم مقصود از بن رسیدن نامهٔ مذکور است * قوله
بحسب بوی معنبر * ای مسرت اول اینکه نامهٔ شما بوی محبت دلی شما به مشام من رسانید
* قوله سرانجام شد * ای بسبب محبت دلی مذکور بهترین غذای جان آماده شد * قوله آزردگی
عنبری را آه * ای همان نامه برای نادرستی مزاج من تریاکی ظاهر شد * قوله سوم مژده آه *
ای سوم مسرت آنکه همان نامه مژدهٔ آمدن فیروزی آورد و ازان نوید قوت و تندرستی
دل خود شنیدم * قوله چهارم آه * ای خشنودی چهارم آنکه شما را باز خدمت دکن پادشاه
اجازت ارزانی فرمود و این خدمت جهت حصول نیک نامی و غیره در حق شما متدره و وسیله
گشت * قوله چنانچه در جهان آه * ای چنانچه در عالم آخرت برگزیده تریا ور وده کار آدمی
خوبی چهار گانه را که عبارت از حکمت و عفت و شجاعت و عدالت است برشمارند همچنان
در بارهٔ وصول مقاصد دلی درین عالم نیز از نام و ننگ مددگاری بهتر چه گویم بلکه برابر و
نظیر آن نمی پندارند * قوله ناهموار خاطر آه * ای ناهموار خاطر پادشاه ازان صدمهٔ نالایق
که در شکست جنگ دکن بشما رسیده بود آزرده بود * قوله آن نکوهیده نقش آه *
ای آن بدنامی و گزند که سابق ازین در هزیمت دکن عاید حال شما شده بود دور شود و خاطر
پادشاه ازین غم خلاصی یابد * آوا * مخفف آواز است * قوله بهم زمان خودرائی *
ظاهرا عبارت خودرائی در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن خودآرائی که عبارت
از مقابله و مجادله است باید نوشت یعنی بهم آنکه زمان مقابله و مجادله را که آن نه موافق
ضمیر ظاهر شده بود پیام تمام شدن آمد و باطن سنجیدهٔ من آواز راحت شنید * قوله
هم زبان من آه * یعنی ای یار موافق من چگویم و چه ادا سازم من تدبیر کاری می کنم و ظاهم
خدا خلاف آن کاری کند و با وجود این معنی کج آهنگی های کوته اندیشان و کارهای

در مفارقت ظاهری است اخراج نموده است الا ما نیم زیراکه اگر همان قصه پُر غصهٔ سوزش قرین
صدق است درین صورت راه خلاف زمانه که دوروئی کار اوست رفته باشم و اگر هرچه
ظاهری کم کذب است تیغ نظر از انکه در فهم رموزدانان ملا اعلی که عبارت از ملایک و انبیا *
است عقل خود را بی عزت و بی حرمت ساخته باشم بزرگ زاده اصالت منش خود را که مراد
از ان نفس ناطقه و روح است تابع و مطیع دنیا کرده باشم پس در اظهار تشش دو قباحت
صریح موجود است بنابران خاطر من اجازت تحریر آن نمی دهد * قوله محملا اگر آه * یعنی
اندک اگر دل شما سبب عادت خود خواهان صحبت ظاهری من شده بود و باوجود حصول فرصت
مراتب نفرموده اند ازان چه شکایت کنم لیکن از اختیار بر صبر خود مدح کنده ام که باوجود
فراوانی شوق بگونه ساکت ام * قوله و اگر عیاذا بالله آه * یعنی اگر خدا نخواسته مراتب
نفرمودن شما کاست شق اول که عبارت از صدق محبت مذکور بالا است بوده یعنی اگر سبب
طلب نفرمودن شما صدق محبت که نزد آن مفارقت و وصال یکسان است نیست بلکه سبب
آن رنجیدگی خاطر شما باشد پس در بی فهمی خود که شما را تا این زمان دوست حقیقی خود فهمیده
بودم هم خود خود را عتاب کنده ام و هم عتاب کرده شدهٔ دیگران و اگر مخالف قسم
ثانی که تعبیر ازان بکذب مذکور بالا توان کرد بوده یعنی شما که طلب نفرموده اید اگر سبب آن
صدق محبت شما که بحث آن ملاقات و مهاجرت برابر است هست پس درین صورت
در طلب نفرمودن هم شما ممدوح اید و هم من محمود ام

تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته ساقی آه *

این نامه ایست مشعر اظهار بهجت و مسرت بسبب ورود نامهٔ خانخانان مع ارقام دیگر حالات
مردمان زمانه * قوله ساقی بیا آه * یعنی ای ساقی بیا و شراب آر زیرا که یار از رخ پرده
برداشت پس این وقت شادی و بهجت است و چراغ خلوتیان باز روشن نشده
بسبب اینکه معشوق چهرهٔ خود که مثل آفتاب است وانمود و مراد از یار این جا نامه

یعنی حسن الامر هیچ حقیقتی ندارد و دوای تلخ شیرین معلوم می شود از حکیم حقیقی که خدا است
و از دوای تلخ که عبارت از نزول حوادث است ازین مرتبه چگونه کفر تصور توان کرد یعنی
دوای تلخ او را بطریق اولی عذب و شیرین باید فهمید * قوله و آنکه بتازگی آه * ای آنکه
بعد از اختیار سکوت در مقدمات مزاج ما از سر نو گویا شدم سبب آن این است که سلطان
مرا نوشتن نامه متضمن راز بزین خان کوکه خود فرمود پس مرا ناچار ازین کلام ضرور افتاد
* قوله در جواب معترضات آه * یعنی در جواب فرامین منطوی ناخوشی شاهی برای چه
اعتقاد را اظهار خشم و ملال خود می کند و برای چه اعتقاد سخن درازی کند و چرا یکبارگی اخلاص
خود گذاشته مثال با اعیان اطراف کشاکش مزاج بادشاه همسخنی می کند * قوله دل
دو سه دار آه * یعنی دل من از بی اعتنائی و بی پروائی شما بدرد آمد * قوله غیر آنکه تقصیر شده
آه * ای غیر از آنکه از من تقصیر شده چیزی دیگر در درگاه تو نرسید * قوله نسبت خاص آه *
ای محبت خاص شما را اختیار مراد گفتگو آورد ورنه من متحیر و مستغرق دریای حیرت را کی
خیال گفتگوی مخلوقات است * قوله همه حل آه * ای چون درستی وجود و عدم کارهای
عالم هر دو باختیار خدا است پس من زیاده گو مغرور در کارها هیچ اختیار ندارم یعنی محض
وجود معطل ام پس صبر و تسلیم مناسب حال ماست فقط

* تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته خاطر هوش آه *

این نامه ایست که شیخ مرقوی وجه عدم اظهار شوق خود و متضمن اظهار شکوه و شکایت بعلت
کم توجهی خانخانان بنسبت خود مرقوم نمود * مقالات ظاهری و مکالمات صوری * مراد
از ان نامه * حسن معنوی * اخلاص دلی * اقتضای لطف صوری * خوشامد و عبارت
آرائی * قوله خاطر هوشیار قرین آه * ای خاطر هوشیار من چگونه اجازت فرماید که قصه
خود را که در نهایت شما هم می رسد در نامه که اخلاص دلی و محبت معنوی آن را
مقتضیات خود که عبارت از اکتفا بر ملاقات روحانی و جزع و فزع ناکردن

ابرج پور بر شاهرخ مسلم باشد * قوله از انجا که جرئت آه * ای از انجا که بهبودی و

می خواهم راجه بیرنیس را که عدن ملک دکن خوب میداند بملازمت شما فرستاده صر...

که بیان آن شما در تعلیم تدبیر گرفتن ملک دکن مرا واجب بودی کوتاه گردانیدم زیرا

موصوف همه حالات و اطوار مردمان آنجا بخوبی میداند از و دریافت خواهند کرد * قوله

و نشنودن دیو افسانهای بیدلان آه * این جمله ترجمهٔ باند که فراخی حوصله معطوف است

ای باید که فراخی حوصلهٔ خود و به نشنودن قصص بیهودهٔ نامردان و غیر هم همه کارها بخوبی

انتظام می یابد و ملک دکن به قبضهٔ تصرف در می آید فقط

۳۳

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر دریافته خاطر حقیقت ... آه *

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن آثار نافرمانی خانخانان از جا و اطاعت شاهی ... ظهور

پیوست بابران شیخ این نامه متضمن نصایح واندرز ارقام نموده * قوله چون گویم که دوستان آه *

باید دانست که چونکه بالا خانخانان را اعزه دوستان نوشته لهذا اینجا بقول حق گویم از ان

انکار می کند و می گوید که اعزه دوستان چون گویم که دوستان ناپدید اند زیرا که برای دعوی آنکه

شما اعزه دوستان من هستید وجود دوستان ضرور و حال آنکه دوستان مفقود اند خلاصه اینکه

شیخ می فرماید که خاطر حقیقت پیرای را گرامی تر از نوید فتح خانخانان مطلبی نیست * قوله از انجا

که آه * ای از انجا که بطرف نیک بینی و احوال ستودهٔ شما نظر من می افتد بتصور فتح بسیار

بسیار شادمان می شوم و از ان بمشام دریافت من و انفعا اسرار و امورات جهان

بوی دولت و اقبال شما می آید و لفظ بلی قبل لفظ بر ده در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده آنرا

در متن باید نوشت * قوله اسه تعالی آه * یعنی اسه تعالی چنانچه شما را این توفیق کرامت

فرموده که در وقت شادمانی عقل و دانش خود بجای میدارند امید که همچنان در وقت

... شما ... کی ... خود گشته بهار بهجت که بی خزان است باشند یعنی

... از قانون دان آه * یعنی هرگاه از تجویز طبیب

[illegible] اند این خیال لازم فطرت باشد است لیکن در این روزها که انصاف معدوم [illegible] طان زمان بسیار خوشامد طلب و بیهوده گویان گرم در فتنه و فسادند اگر چندی دل نهاد [illegible] یاهی خود شوند نزدیک یقین است که بهرکت این قیام آن خواهش نیز میسر شود آما آمدن شما از انجا بهرطور مناسب می دانم فقط.

۳۲

* شرح نامه بند تغاتغانان تحریر یافته گر دل آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامهٔ ایست که خاقان منظومی شکایت نوشته بود * قوله گر دل وهی آه * یعنی اگر خود را دلیر گردانم و دربن که از تو شکایت کنم در انصورت تو خبت مبتدائی که در چه غایت شکایت خواهم کرد * قوله در پرده دری آه * ای اگر از قول من پرده دری تو هیچ از ان کارها و خطاها که تو کرده حکایت و نقل کردمی * قوله هم یک روزی آه * یعنی اگر یک روز تو از غایت غفلت و بیهوشی و نادانی بر من خشم رانی پس در انصورت مرا مناسب است که برگرده تو یکایک عیب گیرم یعنی هرگز این از من نخواهد شد بلکه بران تند بر خاموشی از من نخواهد شد * قوله ای عزیز من آه * یعنی ای عزیز من نیرنگی و ابلهگی زمانه که در حال خود دارم من نادان آنرا چه قوت بیان کرم و ناگفتوانم گفت هرچه لائق گفتن بود بهرطور بشما بیان کردم و راز خود را نیز از شما پوشیده داشتم * قوله و هرگاه به شما آه * یعنی هرگاه با شما هم خوش آمد کننده باشم خشم باکرانم * قوله چون ایزد بی‌همال آه * ای چون ایزد بی همتا مرا با محبت بسیار و خشم اندک آفریده است بنا بران هنوز به همین گفتار دل آویز خود در مقدمهٔ شما با مردمان در باره آشتی کردم و پادشاه را مهربان بر حال شما هم چنان که بودند بر قرار داشتم لهذا شما را واجب است که زود خدمت [illegible] شاه آئید * کاش * درنگی * ایرج پور * نام جائی * قوله ایرج پور بایشان آه * [illegible] ایرج پور که سابق ازین در جاگیر شاهرخ میرزا بود و عنقریب بشما داده است [illegible] بنظر می آید لهذا مناسب آنست که تا ایام رسیدن شما بحضور شاه

تا هر شود * قوله عزیز من آه‌ها می‌گوید ای عزیز من ما دوستان را با این وسعت این [illegible]
پس از بندگان پادشاهی که همراه همایون پادشاه بوده گردند * قوله بحرف و حکای[illegible]
ای آن مردم که می‌گویند از آن که خشم نوح کشور دارد به لشکر بسیار بیک غنیم تا به گر[illegible]
انداخته کار بر خلاف آن لازم است * قوله آنچه در هر باب دوستان آه * ای دو[illegible]
هر مقید به شما آنچه دوستان ظاهری شما کردن نمی‌تواند من آن را یاد آورده از اعمال دوستی
حقیقی خود مقصد در برآمد کار و بهبودی شما دارم * قوله ایزدی دوستان * مرکب مقلوب
ای دوستان ایزدی که معنی دوستان جوانمرد و با مروت است * قوله چند روز بیچ *
ای چند روز تعلق خاطر داشتم در آنکه اندکی از داستان مردمی و جوانمردی دوستان خود یعنی از
عادات آنان بنویسم شود که مرهمی بر خاطر افگار شما هم و این بیت مولوی روم را که کار
کنان قضا و قدر بمن یاد داده بود مدد سرمایه تسکین شما سازد * پزشکی * طبابت * قوله لیکن
پزشکی نمودن بیمار آه * ای هرچند می‌خواستم که حال عداوت دوستان نگاشته شما را تسکین دهم
لیکن به مصداق قول مشهور که رای العلیل علیل عقل مریض ناقص است پزشکی نمودن من بیمار
بر خاطر ضعف من دشواری آید یعنی از انجا که من خود متردد ام تسکین دادن من شما را چه مفید
خواهد شد * قوله تا آنکه گرامی نامه آه * ای در فکر تسلی شما بودم که نامهٔ شما مشعر رنج و الم آمد و دل
پریشان من دیگر شورشی یافت * قوله درین چیز که محکم آه * ای درین فلک که مضبوط بندی
خانه ایست که ایشان ده که کدام کس در آزار و مصیبت نیست * قوله نه در چیز آه *
ای نه در چیز سر را جدا و علیحده توان نمود و نه چیز را از سر جدا توان کرد * قوله هرچند میدانم آه *
ای هرچند میدانم که بسبب تجربه و باندحوصلگی خود از اقتضای طبیعت که آه و فغان است باز مانده
در آسایش زنم و براحت و مسرت گذرانم لیکن نه آن مرتبه پیدا کرده ام که [illegible]
گوناگون غم یکجهتان نا تجربه کار و صابر شوم و چاره‌ای آن کم بهر حال تدبیر دفع غم و [illegible]
[illegible] از بیرون نه طلبند * قوله و آنچه از تجرد آه *

جوانی یکی از رفقای او باشش منشی خود اشاره کرد که وقتیکه خانخانان بیاید بطوری
ز قالیچه ... ان بورکه مشرف بدریای بتی است پائین بیفتد چنانچه روزی این طور را
ظاهر کردند اتفاقاً خودش قائم ماند لیکن دستار او از سر افتاد شاهزاده از روی تواضع
خود برخاسته دست خانخانان گرفت و عذر بسیار نمود و گفت که از حالت نشهٔ شما چنین اتفاق شده
دولت خان دست دراز کرده دستار شاهزاده بر داشته بر سر خانخانان نهاده بخانهٔ اش
در آورد * قوله ملا تقیا آه * ای ملا تقیا را باید که بزور نفس خود را درست نموده
غرور بگذارد و باطبقات انام اگر با نفس صلح کردن نمی تواند مانع یک طور آشتی کدام است
* قوله ملا شکیبی آه * ای ملا شکیبی سبب ابرام خدمات غرور در سر دارد کاشکی این عیب
درو نبودی تازه و دم معتبر گشتی فقط

۱۳
* تشریح نامهٔ که بخانخانان نگارش یافته الله تعالی آه *

دانستنی است که این نامه ایست متضمن نصایح و اندرز در جواب نامهٔ خانخانان که مشتمل بر
شکوه و شکایت اهل زمانه و استدعای ارسال نامجات بود * قوله سخت کرامت
کناد * یعنی بسیار عطا کناد * قوله اگر در فرستادن نامها آه * پس شیخ در جواب همان
شکوهٔ خانخانان می نویسد که در فرستادن نامجات بطرف شما که توقف از جانب من میرود
این توقف قصداً است سبب آن توقف کثرت کارهای من است چنانچه فهمیده باید چه
ارسال مکاتیب مانوس و نامانوس می کند لهذا آنرا قصداً ترک کرده ام اما از طرف من هرگز در
لوازم خیرخواهی غائبانه فروگذاشت نمی شود و بهیچ طور فروگذاشت شود زیرا که آن خیرخواهی از
لوازم خلقت من است نه از عادات طبیعت من است که در ان دوری واقع می شود
... و پیش نسازیم آه * ای چون ظاهراً محبت دلی از نظ شما ... آن وقت
... نوشتن خطوط زیاده تر می شد بنابران امید که در ...
... نرود و مهمانی من که بارقام خطوط پیش نهاده است

یک مرتبه پیرروی شما کرده او را دوست میدارم و یک مرتبه بعلت فرط محبت
فهمیده من است او را دوست میدارم ابتدا می‌خواهم که وقار و بردباری درویش
و غیره بکو بعد منی او را مهمت نسازد باید دانست که دولت خان از افغانان [illegible]
است [illegible] ولی چاکر خان اعظم خان میرزا عزیز کوکه جنت آشیانی بود و چون عقل و کار آگاهی فراوان
داشت در زمانیکه خواهر میرزا عزیز کوکه بخانخانان منسوب گردید خان اعظم او را بخانخانان
سپردن نماید و می‌گوید که اگر اراده بلند و امری و جای و خطاب پدر می‌خواهی این مرد را عزیز و با
عزت نگهدار پس از آن دولت خان سالهای دراز برفاقت خانخانان کارهای نمایان و عملهای
شایان بجا می‌آورد و در فیروزمندی گجرات که خان ممدوح در جلدوی آن بخطاب خانخانی عزت
یافته شریک غالب بوده و در مهم یورش تهته و بساق دکن خدمات پسندیده او زبان زد
خلایق است و مشهور است که در خدمت خانخانان به منصب هزاری رسیده بود که
شاهزاده سلطان دانیال برغبت تمام او را ملازم خود داشته به منصب دو هزاری ممتاز
فرمود و هنگامیکه شاهزاده سلطان دانیال از احمدنگر برای تهنیت فتح اسیر بحضور سلطان
می‌آمد دولت خان را بکمک میرزا شاهرخ که پاسبانی آن مرزبوم بود می‌گذارد و آخر سن چهل
و نه از جلوس و سن هزار و نهم هجری بمرض قولنج در احمدنگر [illegible] در [illegible] و در
شجاعت و بهادری یگانه و یکتای زمانه بوده است و در بهادری و دلاوری او [illegible] عجیب و
غریب منقول است چنانچه یکی از آنکه زمانیکه شیخ ابوالفضل مدار المهام امورات و
مهمات دکن شده بود روزی در مجلس خانخانان نشسته تقریباً گفت که شمشیر هندی
در آب می‌نویسد مانند دائم دولت خان آن کنایه فهمیده شمشیر کشیده گفت که تیغ هندی
این است اگر بر صرت زنم پاره کی خان خانان دستش گرفته بیرون
از آن شیخ او را [illegible] در بر کشیده یک زنجیر فیل و خلعت داده گفت
[illegible] آنکه هنگامیکه شاهزاده دانیال از خانخانان رنج

[illegible] و تحریص خانخانان بطرف سنجر تهته وغیره در جواب نامه خانخانان که مشعر مژده فتح بود
[illegible] سالهای دراز آمد * ای ذات پادشاه سالهای دراز آبادی. خشنده خرابه روزگار
[illegible] و درین مصراع لفظ سال در متن نسخه مطبوعه مکرر شده یکی را ساقط باید نمود * قوله بنظر تحسین
واحسان در آمد * ای نامه والا منطوی اطلاع وقوع فتح قندهار بنظر تحسین شاه در آمد * آصفیا *
جمع صفی برگزیده * قوله امسال سال کل * ای امسال سال دولت و فرحت است
* قوله از ان باز آمد * ای از انجا که از مدت پیدایش انسان کارهای مردمان نیک
بنیت بخوب ترین وجوه صورت اتمام یافته است پس اگر آن نیک نیت وصاحب اخلاق را
چنین فتحها رو نماید چه عجب لیکن مرا که بر گنج لی شمار مطالب عالیه قدرت یافته ام از چنین مقاصد
محترز که ترسندی می شود و یای لفظ ترسندی در متن نسخه مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت
* استسقا * نام مرضی است که صاحب آن هرچند آب خورد تشنگی دفع نشود * قوله می گویم
که طبیعت من آمد * ای نمی گویم که طبیعت من و یا سوداگر من که عبارت از همان طبیعت است
خوش نشده این کار شگرف را حقیر شمرده بلکه این فطرت عالی من با شما یک سخن از روی
بی اختیاری می گوید * رطل * وزن نیم من * کمان * کافی * قوله ایزد جان بخش آمد *
ای قسم خدا اگر من بفتح قندهار که از سعی و کوشش شما بظهور رسیده شاد و خرم شوم تا روا
نشاخته باشم زیرا که از شما ظهور کارهای کلان و عظیم متیقن است * قوله امید که عنقریب
آمد * ای امید که فوج ایشان را از قبضه ظالمان پاک و بدر ساخته بعزم گرفتن خراسان و فتح
ایران زمین قبضه قندهار را شمه از نتایج سعی خود دانند * قوله اگر بسیار مشتاق نباشد *
یعنی اگر بسبب بلند حوصلگی خود در باره گرفتن خراسان وغیره بسیار مشتاق نباشد تاهم از
[illegible] آن غافل نبوده عرایض متضمن عزم یورش خراسان بدرگاه معلی ارسال داشته
[illegible] را با ظهار کارهای نیکو کامیاب گردانند * قوله دولت خان را آمد * ای
[illegible] ست میدادم نه بجهت آنکه خیرخواهی و همراه و نیکو شناخته ام بلکه [illegible]

و درست وزیر کنندهٔ نفس سرکش خود فرید الدین عطار بر خلاف نفس [illegible]
من می گذرد * قدس سره * درست و نیک شود حال پوشیده او در قبر با خدای
معامله او با خدای تعالی خوب شود * قوله هزار بار خم و کوزه آه * یعنی هزار بلکه
شراب مراگاهی در خم و گاهی در کوزه کرده اند یعنی با اختلاف حالات و نزول حادثات
مرا امتحان ساخته اند و بارها پیش من منافع و فوائد مرگ ظاهر کرده اما عجب است که هنوز هم چو
شراب تلخی مزاج من که عبارت از محبت دنیا و نفرت از مرگ است نرفته و به نسخهٔ مطبوعه لفظ تا
در اول مصراع زائد طبع شده * قوله و هرگاه دل حیران آه * ای هرگاه فطرت خود را مشتاق
بدنیا یافته بجهت تکمیل نفس و وجود خود مائل بطرف ترک دنیا می‌کنم طبیعت منحرف خود را که
در هوا و هوس مستغرق است باین بیت خوشحال می‌سازم * قوله آفرینش آه * ای هرگاه
پیدایش که عمده ترین اشیاست شاه سرنوشت بس تو مانند فرومایگان از آن منتفع
مشو یعنی بسبب مداخلت هوا و هوس تو از خلقت خود منتفع مشو بلکه خلقت و پیدایش
خود را بعبادت تحصیل حسنات کامگار گردان * قوله اگرچه مجملا آه * ای اگرچه بر سبیل اجمال
میدانم که از عمر حقانی خود تعلقات و آلام جسمی را مانع سرزنش و دستی نفس خود
نداشته سخنان خود را منحصر در بهبودی و فلاح خلایق و صلاح نفس خود خواهند داشت لیکن
کثرت محبت من طالب تفصیل تمام آن سخنان است و بعد لفظ جسمی لفظ را در متن نسخهٔ
مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت فقط

۲۸

* تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته عاشق آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اظهار شکوه و شکایت در باب نرسیدن نامجات
از طرف [illegible] خانخانان مع ارقام شوق و نصایح تاکی آمد * قوله عاشق معشوق مزاج آه * عاشق
خود را باعتبار بر داشت ناز و بی پروائی جانان از دستور عاشقان [illegible]
خود را [illegible] عاشق مزاجی و ز [illegible] در نخی که خصلت معشوق است قرار داده

[illegible] یا در لفظ بیگانها در نسخهٔ مطبوعه زائد طبع شده * احرار * جمع حر مرد آزاد [illegible] * قوله بسا احرار آه * ای بسیار شرفا که شیوهٔ سپاه گری اختیار نموده بودند [illegible] دیدن تحقیر و ناقدردانی سردار ترک نوکری گفته در زمرهٔ فقرا داخل شده اند * قوله غریب نکته آه * ای نادر آنکه مخاطب من اعنی خانخانان لائق این چنین گفتگوها بجهت عقل و فهم کامل خود نیست

* تشریح نامهٔ نغاخندان تحریر یافته ابوالفضل آه *

دانستنی است که این نامه هنگامیکه شیخ از مرض صحت یافته بود مرقوم گشته * مستمند * این لفظ مرکب از مست و مند است مست بمعنی غم و اندوه و مند بمعنی صاحب * قوله مشتاق کردار است * ای مشتاق ظهور خیرخواهی غائبانه طرفین هستم * قوله از کم حوصلگی خود آه * ای از حصول مسرت بجهت ظهور صحت خود که آن اقتضای کم حوصلگی است زیرا که وصول بهجت از مرض نمود عافیت و عروض رنج و الم بعلت لحوق مرض این هر دو از کم حوصلگی است چه بلند حوصلگی آنست که این هر دو مرتبه مساوات داشته باشد پس می گوید که بسبب کم حوصلگی خود موجب زیادت استفسار شما که این استفسار بجهت فرط عطوفت شما است بخبر تخفیف مرض جسمانی خود می نویسم * قوله چون مسرت خاطر آه * ای چون از اظهار خبر صحت خود مسرت خاطر شما منظور است از اندوه و غم خواص و عوام روزگار که بزعم فاسد خود بسبب وجود من سرد بازاری خود ها تصور نموده غم و الم را لاحق حال خود دارند نمی اندیشد * بزرگ زادهٔ قدسی نهاد * مراد از آن روح مقدس * پیر عاجز * مراد از آن دنیا * قوله الله تعالی * ای الله ترحم بر تنگ حوصلگی من کرده از پیرهٔ کاریک کار کند اول [illegible] مراد از تبع داری و محبت این دنیا با وجود تعلق دنیاوی رهائی عنایت نماید دوم [illegible] مراد درجهٔ گوشه نشینی بر وه خرسند دارد * قوله درین چندگاه [illegible] یافته آه * ای درین وقت این بیت آن واقف اسرار الهی .

این نامه ایست مشتمل بر نصایح و منع مالی که رفع شبههٔ نانی نان از آن
شبها این است که مردمان فتنه انگیز بخانان گفته بودند که شیخ ابو الفضل
مذمت و غیبت و بدی شما کرده می کند * قوله شما را آن طور می خواهم آه * یعنی می خواهم که شما با
و اندازه باشند که اگر هزار کس در حق شخصی گویند که آن شخص در پی بدی شما است فورا
حقیقت انشاء را که احتمال صدق و کذب حقیقت آنست در یافته اعتبار بر قول آنان ننهند و
بطرز غیبت و دشمنی آنها دل ندهند و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ اخبار لفظ واقعه بجای دفعه
غلط طبع شده دفعه باید نوشت * قوله و مرتبهٔ که صدق آن مظنون شده آه * ای در صورتیکه
بدی و بد اندیشی آن یکی بپایهٔ ثبوت در آمده باشد کنندهٔ آن بدی خدا را دانسته نوع را
بخاطر خود راه ندهند و خوش باشند و نگاه به مقتضای فراخی حوصلهٔ خود که لازمهٔ بزرگی و کریمی است
آنرا خیال نکرده شادان باشند * قوله کیف * ای بر تقدیریکه قول هزار کس بر بدی یکی
اعتبار را نشاید پس بسیار زشت و خلاف عقل و نقل است که بد اندیشی شخصی بسخنان
بیهوده گوئی دو روئی یا بصرف خیالی که دنیاداران از ان خالی نباشند بخاطر ما هم رسد
* قوله و اگر حرف درشت آه * یعنی اگر سخن سخت بر کلام آنرا سختی مانند و لفظ از بعد لفظ
درشت در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * قوله و آنچه بزعم آه * یعنی چیزی که بگمان شخصی
مصلحت و خیرخواهی باشد و آنرا بطرز ناصحان بدرشتی ادا کند پس اگر از درشتی او رنجیده
شوند و با او ترک ملاقات گویند یکبارگی معاملهٔ خوش آمد گویان بطوری رواج یابد که بازار راستان را
جای سخن نماند * قوله دیگر عزیز من آه * ای دیگر اینکه عنقریب است که ملک دکن گرفته
شود لهذا مناسب که در مواد دهش سپاهیان فروتنی را کار فرما شوند * قوله و همه نوکرانرا آه *
ای در صورتیکه همه نوکران خود را به محض بی التفاتی و یا بصرف التفات آشنا
پس با بیگانها بیک طریق آشنائی کردن بطریق اولی میخواهد بود پس باید
التفات بعمل در آید و وقت بی التفاتی بی التفاتی بظهور رسد و حرف

...نامه به خانخانان بحر بریا فقره مدت آ د *

... یعنی نامه بعد از ظهور فتح دکن که با تمام خانخانان رو داده بود در باب

اظهار بصرت و بهجت و در ماده تاثیر طور رای اشکر چنین عطیه بخانخانان ارقام یافته * کار

شگرفت * مراد از آن فتح دکن * وضیع و شریف * ناکس و کس * قوله اگرچه

جمعی آه * یعنی اگرچه جمعی خود پسندان احمق و نادان وقوع این فتح را از اهتمام دیگران

نفهمیدند و به بادشاه فهمانیدند که این مهم از دست دیگران سرانجام گرفت * قوله چرا

هرزه آه * یعنی چرا بیهوده در اظهار حماقت و بدطینتی مردمان سخن کم و خود را باطمش و دل

شمار که بدون ظهور تردّدی بخود مضطرب شونده است آینده در اضطراب انداز و قبل

لفظ دل حرف واو در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده * قوله قرار مردگان آه * درین

قول بعد لفظ قرار لفظ یافته در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت یعنی نه قرار یافتهٔ

ناقصان بل قرار دادهٔ خرد کامل * قوله کتر از وی احسان آه * ای آفرینش عالی و خلقت

متعالی خود را که هم چنین برآمد کار را ... ن می ... متصف کمال و عالم ستر گرداند ه نگاه ... لی

طبیعت ز ... فربه شو خود یاد کرد که ندانخواسته درین فتح ستایش خود نموده آتش و فسادی

برپا کند * قوله الحمد سه آه * ای شکر ... که کارزار ... عیب ... علی ... بسته و پرستی

نفس داده اند یعنی نفس خود را بطوری درست می کنند * قوله و آنچه از قسم شکایت

آه * یعنی اگر گاهی از آنچه شکایت شما می نویسم آن شکایت میان فطرت من و فطرت شما

است و اگر فطرت ما شما ملحوظ گردد طبیعت من با طبیعت شما بسیار موافقت دارد و دلیل آنکه

می بینم که طبیعت من زیاده تر بطرف ناشایستی ها از طبیعت شما مائل است * قوله و آنرا

... آه * ای باید که آن شکایت مراد و وقت ... فکر دادن اندیشهٔ معاملات

... همان مطالبهٔ شکایت در میان فطرت من و طبیعت شما گنجانند از و

... نامه که به خانخانان در قوم کرده اصدار زد *

زبان را در اظهار دوستی و خیرخواهی در بارگاه محبت حقیقی که مثل آئینه عکس ...

است دخلی نیست بلکه هر قدر زیاده تر اظهار شوق و محبت و غیره بوسیلهٔ خطوط ظاهری

قدر آن دوستی و غیره پوشیده و مخفی می‌گردد یعنی از اظهار محبت واضح می‌گردد که ...

در دل نیست * قلّاب * دغاباز * اندوده * چیزی پوچ طلا کرده شده ظاهر آراسته

و باطن خراب * قوله و سوداگر قلّاب آه * این جا مراد از آن دوست دو روی

است * قوله ملتزم این سرمایه آه * ای لازم کنندهٔ این دوستی ناقص می‌شود از نادانی

است که عیب آنرا ندانسته ظاهر می‌کند * قوله امانت ... سخن گفتن آه * ای حرص سخن گفتن که

با شما است مرا ... اختیار داشته بزیاده گوئی منسوب و موصوف میدارد * [illegible]

[illegible] * زیاده وای از کرهای نفس ... کننده ... * قوله اول آنچه آه *

ای ... از ... نامهٔ شما حسب احکام شاهی فرمان بنام شما درست کرده فرستاده شد

از این ... موافق خواهش شما در آن فرمان صورت ارقام پذیرفته * قوله حکیم عین الملک آه *

ای حکیم عین الملک نیز عنقریب نزد شما روانه می‌شود باید دانست که حکیم مذکور متوطن شیراز

است در علم ... مرتبهٔ اعلی داشت و هم صاحب مکارم اخلاق بوده است نسبتش از

طرف مادر بمحقق دوانی انتها می‌پذیرد در ابتدا بشرف ملازمت جنت آشیانی مشرف

می‌شود ... بالا به رزم و بزم حاضر می‌ماند و همیشه کارهای شایسته و نمایان از و بمعرض ظهور

می‌آید و بعهده‌های عمده و خدمات بایسته سرفراز و ممتاز می‌گردد شاعر هم بوده است و ... تخلص

داشت در سنه چهارم جلوس عرش آشیانی مطابق سنه یکهزار و ... هجری به منصب پانصدی

رسیده دعوت حق را لبیک اجابت گفت * مناشیر * جمع منشور فرمان * قوله

آنچه در باب مناشیر آه * ای هرچه گفتگو و تجویز در باب ارسال فرامین شاهی بطرف

ایران و توران نوشته بودند با تفاوت ... من هم در این جا همان تجویز کرده بودم ...

در عبارت و لفظ اندکی تفاوت داشت اما در معنی یکی بود و هیچ فرقی ...

[illegible] ت خاطر آورد که میرزا جانی بیک به مقتضای سعادت ذاتی آمده آن خط را
دید و گشت [illegible] ا [illegible] شما بستد روانشان بطرف شماست * قوله وقت آنست آه *
ای وقت آنست که یاران از سر نو خوشی کنند و طرهٔ شب که عبارت از غم است از روی
روز که عبارت از شادیست بردارند یعنی غم دور کنند و شادی بعمل آرند * قوله عشق
بنوا * ای عشق با ساز و سامان * مشاق * جمع مشقّت * محن * جمع محنت * قوله
چنانچه ولایت بدست آورده * یعنی چنانچه دلیل بر دانشوری شما آنکه ولایت و ملک
بدست آورده و هم ذکر خوب بهم رسانیده و ثبوت و گواه بر مردمی و فتوت شما آنکه با چندین
بیکار طرح دوستی نفس الامری انداخته ملایک را آفرین گوی خود ساختند * قوله نیکوئی
فروشی آه * ای نیکوئی فروشی را نیستم که هر چه در باب بر آمد مطلب و خواهش شما بدرگاه
سعی نموده ام آنرا شرح دهم * قوله اکنون هرچند زود آه * ای اکنون هرقدر زودتر
میرزا جانی باغی را دلاسا و خاطرداری نموده بملازمت شاه آورند این معنی سودمندتر
و بهتر در حق شما خواهد شد

* نشر [illegible] نامهٔ بخانخانان بگزارش یافته بحق آنکه آه *

این نامه ایست متضمن بر اظهار شوق و رنج دوری وغیره با اطلاع وجه عدم اختیار در ضبط امان
اظهار شوق * قوله بحق آنکه آه * یعنی قسم محبت و دوستی که جز تو اکسی راه در این پسند
نکرده ام که در فراق تو یکدم آرام نکرده ام * قوله مدتی است آه * ای مدتی است که
درین فکرم که سخن دوستی بر زبان نرود و ظهور آنرا بر زبان معامله و سلوک باید اگرچه اردو یعنی
از معامله غائبانه حال دوستی ظاهر گردد اما چه توان کرد آه * قوله الحق از انجا که آه * ای الحق
از انجا که معامله دانی و دریافت حقیقت هرکس خصلت شماست و میدانند که هرچه اظهار شوق
وغیره کرده ام منافقانه نیست بنابران ازین تراوش بی اختیاری آزردگی بخاطر من راه
[illegible] اما حقیقت کار آنست آه * ای حقیقت کار آنست که قلم و کاغذ و زیاده گوئی

وا فلا سس خود وغم خواری مردمان را که در زمان بیکاری داشت ... و رجوع
اهل دنیا نگاهی دارند * قوله ورق گردانده چون گویم آه * ... چنان وضع
ولو رخود تبدیل نموده اند که چگونه گویم نامه اعمال حسنه خود را ... کرده اند
زیرا که بیان تغییر و شست و شوی نامه اعمال حسنه آنها کردن نمی توانم باوجود این چنین
افعال شنیعه دیگر توقع از برد و عالم فروتنی و احتیاج سوی خود از جهانیان امید می دارند
* حبل المتین اخلاص آه * ای آنقدر غرور در بسر نوکر پیدا می شود که رفته رفته
رسن استوار محبت و ارادت نوکر که با آقای خود داشته گسسته می گردد و همان
نوکر با خداوند نعمت خود کج روشی در کار خدمت و تابع داری ظاهرا و باطنا می کند
* قوله شبنمی ازان * ای به نمی ازان باده خود کامی * قوله لهذا اگر صاحبان آه *
ای بست همین مستی و نافرمانی اگر خداوندان نعمت حرمت دار و دادگان خود را
بنظر خردی و بی حرمتی او بین دیده خیال اعتباری و عزتی که خود داده اند می فرمایند آن
نیک حوصلگان که در فکر سود و زیان تحقیق در معنی سوداگری سخن اخلاص بر زبان ظاهری بکار
دارند از دیدن کم توجهی پادشاه نادان گشته سود خود در ادر نافرمانی و سرکشی
که عین زیان آنها است می انگارند

* تشریح نامه که بغبانان تحریر نامه همی آه *

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خانخانان با سپاه بسمت بطرف تهته وغیره
جهت دوستی با غبان رفته بود چنانچه قوله هی ندام چاره فراق آه برین معنی گواه است
* قوله حاشا آه * یعنی از گریبان شده باید جدائی می توانستم کرد حاشا کی بر زبان من آن شده باید
آمدی زیرا که نه لایق حوصله استعداد شنوندگان زمانه که بسیار نازک دماغ افتاده اند و هم
خاطر شما که متعالی بسوی بسیار دوست است خیال سخن شنیدن دارد * خَتَمَ بالخیر و بالظّفر *
تمام شده به نیکی و فتح و نصرت * قوله در عین راه آه ...

مخفی نماند که جواب نامه ایست که خانخانان متضمن شکوه و شکایت رنج و اندوه و نوشته بود و تدبیر دفع آن بشیخ نوشته بود بنابران شیخ در جواب آن می نویسند * چارهٔ آن از بیرون می طلبی آه * ای چرا غفلت می ورزی و رنج می کشی و تدبیر و کار کار خود نمی کنی * قوله گرد مردم می تنی * ای گرد مردم میگردی * قوله این سنگ ضلالت آه * ای این سنگ غفلت و گمراهی سنگ راه مخلصان با ارادت شده مخلصان را از سر انداخته یعنی خراب و منکوس نموده * قوله ذره مثال * ای مثل ذره در طلب آفتاب می رویم * قوله این نه تنها آه * ای این غفلت و بیهوشی در کار خود ها نه تنها صاحبان معنی و حقیقت را پیش آمده بلکه صاحبان ظاهر و صورت را هم پیش با افتاده * قوله نفس اماره آه * ای نفس امارهٔ خود را * قوله در نیک و بد * یعنی در نیک و بد آنکس * قوله کج روشی و سرگردانی آه * ای تباهی و پریشانی خود را که مقتضای فتنه و فساد این دنیا است منسوب بطرف اجسام فلک می کنند و نفوس خودها را معذور میدارند * قوله والا آه * یعنی اگر این تباهی خودها را بطرف فلک نسبت نکنند بدانند که در حقیقت این مردمان با هم خودها هم چو سباع و بهایم در آویخته در پی ریختن آبروئی که عمده ترین زندگی و حیات است اند پس درین صورت ریختن خون نیز و آنها کار آسان است و باز بنابر ترقی خصومت مردمان با هم خودها بلفظ حاشا از تمثیل مذکور احتراز می کند و می گوید که از شنایع کبر و هم جنس خود این چنان خرابی که آدمی از حماقت بر خود می کند می پسندند * قوله اگر بر جهانیان این حقیقت آه * یعنی اگر بر جهانیان ظاهر شدی که هر چه تباهی و خرابی و غیره بر ما واقع می شود مقتضای این نفس اماره و دنیای دون است هر آینه در حال از دشمنانیکه از جنس انسان اند و از نادانی در پی انتقام اند بر راحت افتاده کوشش بی فائده برای دفع دشمنان نکردندی و تهمت فاعلی بر خودها نه نهادندی * سموم * باد گرم * قوله اول سموم جاییان مکنون یقینی است یعنی اول خطائی که از نوکر ظهور رسید آنکه غربت

وسرقی برای طبیعت غم زده من که بسبب نادانی قابل ترحم است فرستند و مراد از
اطلاع خاطرجمعی خود خوشوقت سازند * قوله دل و دامن شب * دل شب و دامن شب
عبارت از نصف شب و آخر شب است * قوله در تخیل صحیح آه * یعنی دل را
از یقین فتح آینده و تصور راحت بالفعل باز داشته نگذارند که بشادی در آید زیرا که
کارکنان قضا و قدر دولت در دل اندوهگین می نهند * قوله علو همت را بر غضب والی
ساخته * ای مهربانی را بر غضب غالب ساخته بقصور آنکه مردمان حشم تراند * فنون
شتی * فنون بسیار * حرف زدن * سخن نمودن

* تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته ای القانی آه *

این نامه ایست در جواب نامه خانخانان متلوی رسیدن نامه خان مذکور مع اظهار شوق مواصلت
دل پسند و نصایح ارجمند * قوله ای القائی تو آه * ای از دیدن تو جمیع مطالب مردمان حاصل
می شود و چنان عاقل هستی که بدون تکلیف عرض همه مشکلات مردمان از تو حل می گردد * قوله
ناایمنی شاهراه سخن * ای بسبب پرخوف بودن راه سخن بعلت احتمال ظهور سخن * قوله
ناموثقی پیغام گذاران معابر های کون * ای از بی اعتمادی پیغام بران دنیا * قوله سخنی
برا دل آه * ای بسبب موانع مذکوره از دل سخنی بر زبان آوردن چه معنی دارد بلکه حرفی
مشهور و عام که صدق داشته باشد از باطن بظاهر نتوان آورد * طعم * مزه * قوله که
مخاطب من آه * ای مخاطب من بمزه آن کلمه چند از باده بی حقیقت ظاهری فارغ شده
خوش وقت گشتی * قوله اکنون که باین حالت آه * ای بالفعل که باسباب مسطوره
خیال سخن گفتن ندارم چه توان نوشت بهرحال دل دیوانه را بعدم تحریر مطالب راضی نموده
می نویسم که خط شما رسید و هرچه دران نوشته بودند اگر در خطوط دیگران آن مطالب بودی
نوشته محبت نام آن نهادمی و چونکه همه کسان آن مطالب نوشتند لهذا نام آن نوشته
نهادم * قوله اگرچه رسیدن این نامه آه * ای اگرچه رسیدن این نامه

قسم خدای خورم که هرگز نیست آن بی توجهی که شما تصور نموده اید همواره بخوبی و عظمت
و باستلاعی در جاه و منزل سلطان مذکور اند ❊ قوله هرگز حکم نبود آه ❊ ای هرگز حکم حضرت
نبود که در همه فرمان شاهی حتی که در فرمان متضمن اعتراض و ناخوشی شاهی نیز غیر از یار و وفادار
که باین خطاب مخصوص اید نویسند ❊ قوله خدمت اعظم خان آه ❊ مخفی نماند که هنگامیکه در
ظهور فتح دکن از دست خانخانان درنگی و توقفی رو نمود حضرت ناخوش شده اعظم خان
کوکه خود را نیز بطرف دکن روانه فرمودند پس ازین قول شیخ بهمین معنی اشاره می فرماید
و بنابر تسلی خانخانان می نویسد که تقرر خدمت اعظم خان را که در حقیقت بادشاه جهت اجرا
و تاکید امر شما ساخته بودند خیال نموده ازین امور ناخوش نباید شد و از جا نباید رفت و در
امثال چنین عتاب که بجز صورت ظاهر هیچ حقیقتی ندارد گفتگوی بسیار نباید کرد و هرگز از
اندک ناخوشی شاهی ناخوش و رنجیده نباید شد و اگر بسبب اخلاص و محبت و از که بخدمت
سلطان دارید از چنین ناخوشی های شاهی چشم پوشی نمی کنید عقل شما بکار رفت که در چنین
امورات مدد شما می کند و اگر خود کنه و فائده این چنین عتاب و خطاب سلطانی نمی رسید چون
نوشته های مشتمل حقیقت اعتراضات شاهی می رسد چرا از ان آگاه نمی شوید ❊ قوله گذشت
آه ❊ حالا برای خاطر شما که باید که چیز خرسند شوید و سوگند دوست است سوگند می خورم که در
بارگاه سلطان چیزی از رنجشهای سابق نیست ❊ قوله کوهش طبیعت ❊ ملامت طبع

١٩

❊ تشریح نامه که بخانخانان نوشته شده تعزیت آه ❊

دانستنی است که این نامه وقت روانگی خانخانان بمهم دکن تحریر یافته اند ای نویسد که
عزیمت سپهر و غیره بنیت تسخیر دکن که کرده اند مبارک باد ❊ قوله ❊ کلمات ❊ دوستان
زن طبیعت ❊ دوستانیکه خانه مالوف و وطن مالوف را دوست دارند و از ان جدا نمی شوند
او نرسیدی دوستان ❊ ای نرسیدی دوستان مصلحت و انجام بین و مردانه
صفات موصوف اند نفس ناطقه خود را شاد و خوش کند و نیز از ان سکینی

[illegible]

بدست می آید زبان زر بدون اراده بانام باید حاصل می شود و عبارت حلقه اقبال که
در نسخه مطبوعه بیچ بشده ظاهرا غلط است بجای آن چون اقبال حلقه بر در باید نوشت •

۷۱

* تشریح نامه خانخانان ارقام یافته دل آه *

این نامه ایست مبنی بر اظهار معذرت وتنبیه ناخوشی خانخانان از طرف شیخ ظهور یافته بود نگارش
یافت * قوله دل معشوق آه • ای دل معشوق من که خانخانان است برمن خشم ناک شده
وازرنجش او نزد من جهان بر باد شد • قوله دهان بربند آه • شیخ خود را می گوید که
خاموش باش زیرا که کسی سخن فهم نیست واراده گفتن اندکی از شکوه وشکایت اهل
زمانه هم مکن چرا که اندک نیز به گفتن نخواهد آمد واز من هرزه شعرهویدا گردید که این نامه وقت
ناخوشی خانخانان مرقوم شده * منافیه ابیس • نامه مانوس مصدر بمعنی مفعول • قوله
از پیشانی الفاظ وحروف آه • ای از ظاهر عبارت نامه شما بطرف خود دلتنگی شما در یافتم
• قوله ونیز دانست که از هرزه گوئی آه • باید دانست که سابق ازین شیخ در جواب نامه
خانخانان چند سخنان بطور تنبیه وتادیب ونصیحت بنابر صلاحیت وقت نسبت بخانخانان
نوشته بود وازان آزردگی در دل خانخانان راه یافت لهذا ابالفضل شیخ بسبب خاکساری
درین خط ازان نصایح تعبیر به هرزه گوئی نموده می نویسد که از هرزه گوئی من دوستدارکه
فرط دوستی شما مرا از عالم بیهوشی که در حالت تجرد بسبب کثرت عبادت بود بهارگاه
گفتگوی که عبارت از عالم دنیاداریست آورده است ملول دل شده اند چنانچه باشاره
رنجش اکتفا نکرده در خط خود از من خواهش نوشتهای مانند نوشتهای مهربانان وصاحبان شفقت
فرموده اند گویا ازین تصریح رنجش خود نموده اند • قوله حاش که خاطر کردان آه • ای باید که هرگز خاطر
شما از من خیرخواه خیال وطمع خوشامد نداشته باشد • قوله وان خیال دیگر • یعنی خیال آزار
رسانی از طرف من که بطرف احمق وناباهل ترین بگمارم نمی رسد بطرف همچو شما اهلی وعاقلی چگونه تجویز
سازیم وبگوییم که بر ضمیر شما باشد که مقصود من آزاررسانی خاطر شما باشد خلاصه اینکه شیخ درین فقره [illegible]

ولایت قندهار را از قوم بلوچ و افغانان به دلاسا و شیرین زبانی و انعام تابع خود کرده ۰
همراه لشکر خود باید ساخت * عُروةُ الوُثقیٰ * دستهٔ استوار * قوله هرجه قندهار
شد * ای باید شد * قوله چندان دل گرانی آه * یای بسیار اعتماد بطرف مردم کمکی
باید داشت * قوله ناموس درگرو اینها آه * ای عزت و آبرو در پی داد و دهش و
ضرره است * قوله آن گفت گوی بحر داست * ای آن گفت و گوی بی تعلق است
* قوله از صدائع نفس اماره آه * ای از انجا که خواندن کتب اخلاق صرف بر زبان
دنیا داران است و از زبان تجاوز نه نموده لهذا این خواندن ما از مکرهای
نفس اماره است، که در راه ما غار تاریک که عبارت از عیوب و قبایح ظاهری است
کنده نتوانست چاه نورانی که عبارت از درستی ظاهری و خرابی باطنی است ترتیب داده و
به مقتضای مَنْ حَفَرَ بِئراً لِاَخیهِ فَقَدْ وَقَعَ فیهِ ناگاه و یکایک خود این نفس اماره
دران افتد و یکایک که بعد لفظ داده است بمعنی یکایک است * تضرع * زاری
کردن * مُفرِط * از حد درگذشته * قوله دریوزه دلها آه * ای گدائی دعای خیر از
دلهای درویشان عادت و خاطرداری و خدمت گذاری ایشان بیشتر باید کرد * هنگامه
ترکان آه * ای جمعیت سپاهیان آراستن و خاطرداری رعایا وغیره نگاهداشتن خصلت
خود سازد * پشتبان * سفره و سماط سلاطین و امرا * قوله پایهٔ گنجیست آه * ای مزه
و لذت طعام را بنسبت کثرت و کمی آن زیاده تر ملحوظ باید داشت و عادت باید کرد
* قوله کارهای کلان برآمده آه * ای کارهای بزرگ برآمده جز و بهبودی حاصل شود و ماهره که
جهت اضافه بر لفظ آمده در متن نسخهٔ مطبوع طبع شده ظاهرا غلط است * قوله هندوستانیت
[illegible] از و کم آه * ای نزاکت و سبک ساری که در هندوستانیان بیشتر است از [illegible]
[illegible] ساخت و حلم و بردباری را در و باید افزود * ما تقیاد [illegible] در دعوی آه * باید
نام واقعه نگار راست که پیش خانخانان بود و با هرکس و ناکس در مقدمه کشش

متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای اگر چشم معنی نه بیند چشم ظاهر بین چه شد فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته ذات من آه *

این نامه ایست متضمن اظهار شوق ملاقات و نصایح و اندرز در باب تعلیم تدابیر تسخیر قندهار و محتوی ترغیب خانخانان بطرف تسخیر آن * قوله ذات من آه * ای بسبب کمال شوق و محبت ذات من تصویر صورت خوب تو شده پس گویا من ما است و صفت ذات توام و قتیکه کسی مرا به بیند بداند که خانخانان است * قوله نقش اندیشه آه * ای نقش صورت من همه از تست پس من مانند الفاظ و عبارات ام و تو مثال معنی * قوله طبیعت عنصری آه * ای مقتضای بشریت می باید و کمک محبت خاص شما بر کار فرمایان جهان دل که عبارت از عقل و هوش و حواس خمسه است غلبه یافته میخواست که من صابر را در اظهار شکوهٔ رنج دوری گویا سازد صد الحمد که سلطان خلقتم بر من شفقت فرموده حمایت کامل نمود زیرا که من مغلوب طبیعت را غالب مطلق ساخته با طبیعت و محبت من که باعث اظهار شوق است مقرر ساخت که قصهٔ اشتیاق را بعد از شنیدن فتح قندهار در میان آرد * قوله امید که خرد دور من آه * ای امید که خرد دوربین شما باعث شنیدن آن گردد * قوله سوداگر زرطلب آه * ازین جا آغاز حرفی چند است یعنی بدان که سوداگر زر حاصل کنده و سپاهی آزموده کار همیشه بهم نمی رسد این وقت سپاهیان تجربه کار را که نزد شما موجود اند غنیمت باید دانست * اشباع * سیر کردن * قوله ندانم که خاطر شما آه * یعنی اگر بدانم که خاطر شما عزم تسخیر شهر را بر گرفتن قندهار مقدم دارد پس در آن صورت البته بذکر تقدیم بهم قندهار بر یورش تهته بسیار گفتگو [illegible] شما را بترغیب بطرف عزم قندهار دهم اما اندیشه که دارم از همراهان نااهل اندیش [illegible] را عوض ناموس خرید کنند * قوله باین وادی * ای بطرف ترجیح مهم [illegible] که زمینداران میانه ولایت آه * ای مناسب که زمینداران در میان

خانخانان [illegible] خطاب آنها شیخ بخانخانان بطور استفهام می نویسد که وقت آن
نیامده است [illegible] نامه فرزند این را رخصت فرموده بدرگاه شاهی بفرستند * قوله از
رسمیات و حقیقیات آه· یعنی از معاملات رسمی و مقدمات حقیقی که ایشان را شب
و روز بگذرد نوشته می فرستاده باشند فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته دل آه * ۱۰

باید دانست که این نامه ایست متضمن نصایح در جواب نامهٔ خانخانان وقتیکه خان ممدوح در مهم
قندهار و غیره رفته بود * قوله وز تو بهرم آه * ای از تو بداندیشی و ستیزهٔ دشمنان نفع
کم یعنی آنها را اقبل رسانم * قوله مهر تو میراث آه· ای اگر من بهرم دوستی تو بطور
وراثه بخویشان و بیگانگان خود بدهم و بگذارم * قوله خاطر قدسی نژاد آه * باید دانست
که خاطر مخاطب خود را بدو طور تعبیر نموده اول خاطر قدسی نژاد گفته و مراد از آن فطرت و جبلت
است و ثانیاً خاطر آلوده و مقصود از آن طبیعت که سوای فطرت است و در متن نسخهٔ مطبوعه
بجای آلوده آسوده طبع شده ظاهراً غلط معلوم می شود زیرا که ترقی و شرافت خاطر قدسی نژاد
بر خاطر ثانی بدون لفظ آلوده مفهوم نمی گردد یعنی فطرت شما که مرتبهٔ اعلی دارد چه حاجت بگویم
بلکه طبیعت شما که شناسای حال روزگار است باید که بگذرد بلکه بطرف صد هزار فرسخ خاطر شما
عبور شود که در تنگی معاملهٔ داد و ستد که اکثر در ان خلاف واقع می شود حالا نیک خاطر من راه یابد
بس چگونه در معاملهٔ دوستی سخن ناحق بر زبان من بطور مدارا و تواضع که اکثر مابین طور سخن ناحق
و دروغ رواج دارد هم بگذرد چه جای آنکه مقدمات قدسیه یعنی مقدمات دوستی خالص
[illegible] کام آن بسبب وقوع تاکیدات و امتداد زمان نابسوده دست یعنی نو را از
[illegible] ست شونده دل و خاطر ناپخته و بیهوده که دو وادی کرده لفظ دل در متن
[illegible] ظاهراً غلط است چه فاعل دهد بدون لفظ دل بنظر نمی آید * قوله اما چه
[illegible] که هر چند من در مقدمات دوستی خالص و واثق هستم اما چه توان کرد که

زمان هم که دو حسد اخوان زمان بود تا بچه قبه حسد برادران یوسف ...
و السلام مشهور و معروفست * محبوب بسیار آه * مطلوب کامل * ... روز خود
که حال او معلوم است آه * ای درین روزها که حال عدم رواج مردم معلوم شما است
هرگز نشاید که از نادید مروت کردی بر دامن حوصله شما نشیند * قوله و اگر از یکرنگ
بودن آه * ای اگر از تلون طبع پادشاه شکایت دارید خود این تلون باعث تحقیق و
دریافت اخلاص درست شما که از سود و زیان شما خلل پذیر نیست می شود بمصداق آیهٔ کریمه
وَاَطِیعُوا اللّهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ اطاعت کنید خدا و پیغمبر او و او خاقان
را که از جنس شما اند و راه معامله با خدای تعالی مسلوک داشته برای هزاران مقاصد صوری و معنوی
دام بحث تر ددی کرده * قوله نهایت عجب است آه * ای اگر از جدائی دوستان عرفی و
زمانه ساز و دور و دروغ و الم اند نهایت عجب است زیرا که اگر این جدائی موجب
شکرگذاری نباشد باعث کلفت کار شناسان چگونه خواهد شد * قوله و اگر از دوری
صوری دوست حقیقی آه * یعنی اگر از دوری من آزرده دل اند خود این معنی هم از بی تابی
شما تواند بود * قوله پرحوصله کم حوصله آه * پرحوصله باعتبار عاقبت و کم حوصله باعتبار بعض حالت
عارضی مثل اضطرار و غیره گفته * قوله بسیار پرواز کم پرواز آه * بسیار پرواز باعتبار
عقل و ذکا و کم پرواز بلحاظ بعضی حالت لاحق * قوله ... دور بوده آه * ای ناصح خود
خود شده بود در رهنمائی خرد غم ... دراه نه اند * قوله داغ بر پیشانی بزرگان نهاده آه *
ای با جرائی مهمات مرجوعه خود بزرگان جهان را عیب دار نموده ...
... کردند * قوله نامهٔ عطوفت * مراد از آن ... خاکپای * قوله ...
... نصایح و مواعظ که در اول نامه مرقوم شده * یاد داشت ...
... پند و اندرز مذکور تواند شد * قوله بعد از آن * قبل ا...
... سهو شده باید نوشت * قوله میرزا ایرج و داراب ...

نامهٔ سلطان ...

... شاه داد و نمود و در مراعات خاطر فرستاده‌های پادشاهی و در فرستادن
قاصد خود اهمال نماید و اتفاقاً مطابق ... شد بوقوع پیوست پرسش مردمان بظهور
مناقشت اندیشهٔ ... فعل شمار ... مساله نافهم برده گفته‌اند که گرباشار ابوالفضل
این اهمال خانخانان بمرض وقوع آمده و ضمیمهٔ آزردگی طبیعت پادشاه آنست که شما
میرزا ایرج را بمجرد رسیدن او از نزد خود بسبب دیدن آثار کوفت اسلام او در رزاق
خانه از من نارسیده فرستاده اید * نفس الامری * کرحقیقی * ساثبت * سوال
کردن * قوله توجه ظاهری آه * ای توجه ظاهری و باطنی پادشاه به نسبت شما درجهٔ اعلی
است * قوله نخی ازین گرم تر آه * ای ازین عرصه و مدت که دران عرضی بدرگاه والا
فرستاده اید از که زودتر عرایض فرستند زیرا که شجاعت وغیره که شمارا درین روزها حاصل است
مست کن آدمی است * قوله الله تعالی آه * معمول است که بعد ظهور فتوحات اکثر آدمی را
بعلت غایت مسرت غرور و عیش لاحق می‌گردد لهذا می‌گوید که الله تعالی شمارا بعوض عیش
وغیره توفیق مناسبه اوقات در عبادت شب و تضرع وگریه سحری عطا فرماید * قوله
این بار نظری آه * ای این بار شفقت پادشاه زیاده تر به نسبت شماست * قوله توقعات
او آه * ای رود رواگی ... اعتماد بود ازین جهت دررواگی او دیرگی رو نموده فقط
* [illegible] در تحریر بوده گرفتمی آید * ۱۰

* قوله گر می آید آه * یعنی دانست که این نامه وقتیکه پادشاه از خانخانان آزرده بود نوشته
گر دگر ... آید آنرا دور کن و تا کام مستقل باش * کی‌کک * چنین و شکنج
آه * مراد ازین ... شاهی که متضمن بر عتاب شاهی بخانخانان
... دل بوده از امور نا ملایم زمانه آن معشوق
... حل خودسگی به معنی دارد چنین و شکنج هم پدید آرد
... اج مر... که در زمان ایشان بوده است دران

بآن معنی است که از آمدن خط شما هم در تعب و رنج [illegible]
نام خدمتگار خانخانان * قوله از دور بینی آه * یعنی بسبب دوری [illegible]
خود از شما آزرده هستم به مطالعه منشور شما هم قرین شادی و مهجوران غم [illegible]
آنکه آه * ای بجهت آنکه طالب حقیقت و محبت معنوی و بکرده از ظاهرداری و [illegible] داری ام خم
اول مراد آن است که بر زبان محمود خان که تعلیم یافته کاتب غایبه شما است با وجود این معنی که جهت
انصرام امور متعلقه خود در پیش آمده بود سخن دروغ و ظاهرداری گذشت * قوله خو کرده هجران *
شاید از این جمله اشاره بذات خود می کند * قوله غم سوم آنکه آه * ای از آنجا که از مضامین
مختلفه خط شما و سخن شما با مردمان آنجا مضطربانه معلوم گردید اگرچه شما از طور صلح و جنگ مردمان
زمانه که از آن عاقل مکر و حیله آنها صاف می فهمد جدا شده بطور احسن با مردمان قول و قرار
کرده آید لیکن چون که آن مضمون پر از نکات و طوالت بود اندوه افزای من گشت * قوله
شادی چهارم آنکه آه * ای سبب شادی چهارم آنکه هم از مضمون نامه و هم زبانی قاصد شما اخبار
صحت ذات شما و توجه شما بسپاهی و با اهتمام مهمات مرجوعه آنجا معلوم گردید * قوله آنکه عزم حزم
بصوب ناصواب تنبیه کرده * بعد لفظ کرده لفظ اند در متن نسخه مطبوعه سهو شده باید نوشت
* قوله این اسمیت * ای مراد از آن فتح مذکور * معترضات پادشاهی * جنگی و ناخوشیهای
پادشاهی * قوله مع هذا آه * ای با وجود نانوشتن معذرت در عتاب پادشاهی
استغنای آن عتاب از من استدعا کرده بودید * قوله هذا را اندو ستی فروشی آه *
ای غرض از دوستی و محبت حقیقی من مدار او ظاهرداری می کند * میرزا ایرج * نام پسر
خانخانان که چندی به گجرات نایل بود * رزاق نامه * ترکیب مقلوب خانه رزاق و مراد
از آن بارگاه سلطانی * قوله عجب که مقدمه توسید آه * ای عجب است [illegible]
در باب اصلاح احوال شما گفته بودم و آن این است که روزی شخص [illegible]
آمده بود که هست از اخلاص و افزایش [illegible] است [illegible]

[illegible] نمایند ... غضب بجای میرسد که بیک ترک ادب شخصی
[illegible] ان بکشت قاتل [illegible] می شوند تا برشتای چه رسد و غضب را بسگ و شهوت را بخوک
[illegible] بار کثرت [illegible] سگ و زیادتی قوت جماع خوک تعبیر نموده ✻ قوله دریوزهٔ لبهای
[illegible] شکسته آه ✻ یعنی درخواست بست و دعا از درویشان هر قوم لازم شمرد ✻ قوله پهلوان
این راه آه ✻ ظاهرا در متن نسخهٔ مطبوعه پهلوان غلط طبع شده بجای آن پهلوانان باید نوشت
ای کسانیکه بسیار خوشامد شنوند در بلای خوشامد خوشامدگویان هلاک شده اند
✻ قوله مخاطب ناپدید آه ✻ ای مخاطب من که خانخانان است از من دور و ارباب مکر
فراوانند ازین جهت اندیشه بخاطر دارم فقط

✻ تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته نامه آه ✻

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که خانخانان متضمن درخواست ارقام نصائح
نوشته بود ✻ قوله به مشاغل بسیار اند آه ✻ ای شما کارها بسیار است و اگر حسب الحکم
شما خود خطهای نوشتم دران صورت خط دراز میشد بجهت نوشتن نصائح و حقائق که خواهش تحریر
آن کرده اید و نیز بران تقدیر بسبب قلت فرصت شما برای خواندن خط پیش شما مرا باید
آمد ✻ احوالان ✻ جمع احوال کج بین ✻ سروبرگ ✻ سامان ✻ قوله امثال این حکایات آه ✻
ای نصائح و مواعظ را دیاداران از درویشان قبول می نمایند تا از امثال ما مردم که
سوای مشاهده تعلق دنیاوی ما به نامی بار اسیر نظارگی اند کجا شنوند لیکن چونکه از ابتدا اتحاد ذاتی
و اخلاص شما دیده می شد بنا بران این دو کلمه درباب تذکرهٔ نصائح نوشته فقط

✻ تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته گر آه ✻

[illegible] باید دانست که این خط در جواب خط خانخانان است که بعد مدتی متضمن فتح و شکست و اندوه
فرستاده بود ✻ [illegible] ✻ قوله اگر نقوش آه ✻ یعنی اگر خطوط شما ازین
[illegible] دیدن آن نادیدن اولی است ✻ قوله دو گونه رنج آه ✻ ازین هم [illegible]

...ند آن دلی تمت آه * ای هرچند آن دلی تمت از گروه دریا داران که مشغول [illegible]
باشد لیکن ... زم را لازم است که با او بخصوص دل بر محبت ورزد و بسر [illegible]
در چنین محبت منحصر است نه در عبادات ... نماز و روزه و خیرات و
صدقات زیرا که آن سرمایهٔ سود دیگران است * قوله بلکه خوبی آن آه * ای بلکه خوبی
آن اخلاص که با صاحب خود است در ضمن انتظام عوام است و بی انتظام آنها اخلاص
پسندیده نیست * قوله درین راه آه * ای در راه اخلاص ملازمان را غلطی می افتد و آن
غلط آنست که پیوسته نظر بر اخلاص خود دارند و چون درین زمان اخلاص در مردم کمتر یابند
بر اخلاص خود فخر و افتخار می کنند و نمی دانند که خداوندان آنچه معشوقان حقیقی اند
بی پروائی لازمهٔ معشوقیت است خصوصا وقتیکه عاشقان را است اندیشی بسیار باشند
بی پروائی ایشان افزون خواهد بود و لفظ عاشقان قبل عبارت و است اندیش در متن
نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * منفخ * دم آهنگران * قوله منفخ هزار
نخوت آه * ای بمجرد زدن شمشیری که کار اندک است بغرور خودهم چو منفخ پر باد شده
به تصور عوض آن کار در مقام خواهش های گوناگون می شوند * قوله سیوم * ای سیوم
پایهٔ اجابت * قوله در رواج کار دشمن * ای در رواج کار دشمن باشد نه در انتقام
او مستعد باشد * قوله اسباب دنیوی و اخروی آه * ای اسباب دنیوی و اخروی
در ضمن اعمال بلا قصد بدست می آید هم چنان که گیاه بدون ارادهٔ مزارع [illegible] کشت زار
حاصل می شود پس مناسب که آدمی از سوداگر کمتر نباشد جوهر بی بهای اخلاص را ده و مایه
اسباب دنیوی و اخروی که همچو گیاه بلا قصد بهم می رسد نفروشد یعنی [illegible]
حصول اغراض فانیهٔ خود نورزد بلکه صرف جهت خوشنودی [illegible]
* قوله پنجم از غضب و شهوت آه * ای از غضب و شهوت [illegible]
نفس اماره اند هوشیار باید بود درین که عقل را مغلوب [illegible]

[illegible] و شمس ضرور نیست که مردمان بی غرض و کم خوشامدگوی را اجازت و قدرت عیب گفتن شما حاصل باشد

※ تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته رقیمه والا آمد ※

دانستنی است که این نامه است متضمن نصائح و مواعظ در جواب نامهٔ خانخانان که مشعر درخواست نصائح بود ※ قوله آنچه در باب ره نمونی آه ※ باید دانست که خانخانان در خطی که بشیخ نوشته بود فقرهٔ چند در باب درخواست هدایت و صلاح و بهبودئی خود که در هردو جهان بکار آید تحریر نموده بود پس شیخ در جواب آن از روی انکسار می نویسد که ای هوشمند خود راه راست نایافته من که قصد رهنمائی دیگری کنم گویا این معنی اقرار بحماقت خود کردن است میان من و دارالامن ابد ابعد بسیار است اگر هیچک نزدیکی بودی ناالته در عشرت سرای [illegible] است رفتاری چند آمد میانه می توانم کرد ※ پشت گرمی ※ مدد ※ قوله حجاب جویای مقصود ※ [illegible] حجاب کاف بیایه در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت ※ جمال وحدت ※ مراد ازان جمال اکبر پادشاه ※ قوله چون طلب و تپش باطن آه ※ یعنی لیکن چون استعداد و آمادگی خیریت و سعادت ازلی در طبیعت من مرکوز بود تائیدات الهی و [illegible] معاون آن شده چنین و چنان کرد که این بی راه براه آمد حالا امیداست که مهتدی گردد ※ قوله این بی راه بره آمد خبر مبتدا است که حمد لیکن و غیره است ※ قوله ای برادر باران رحمت الهی آه ※ ازین جا آغاز بیان بعضی [illegible] ※ خود میکند پس می گوید ای برادر بر گاه که رحمت الهی چه بر مسلم و کافر و چه بر عابد و فاجر [illegible] است و خالق جهان آن را وجه این معنی را بجهت [illegible] کار [illegible] از نظر ما پوشیده داشته است پس درین صورت اول مرتبهٔ اهلیت [illegible] که با طبقات انام طرح آشتی باید انداخت و بسعادت صلح کل باید گسترد [illegible] کسی [illegible] اعتبار نکند ضرر [illegible] و [illegible] گرد [illegible] ※ قوله دوم ※ ای دوم پایهٔ اهلیت [illegible] ※ قوله

مقدمات ملازمان درگاه و مدبران امورات بارگاه است سخن [illegible] آید

التفات * درین قول واو عاطفه میان توجه و التفات که در متن [illegible] فرو [illegible]

شده باید نوشت ای توجه و التفات شاهی که به نسبت شما است * قوله همه مجرا است

ای همه خدمات شما روان کرده شده و مقبول بارگاه سلطانی است * قوله و چگونه

مجرا است آه * ای بطرز و قاعده شایسته مجرا است زیرا که جمیع امرا و غیرهم که حسن خدمات

شما را در بدرگاه والا نوشته اند همه موافق مقدار خود در دل مهر منزل پادشاه جا کرده است

* دولت خان * یکی از رفقای خاتمه مان بوده است خان مذکور در باب بهبودی او بشیخ

نوشته بود پس شیخ در جواب آن می نویسد که حسب نوشته شما در حق او سفارش های

خوب کرده شد * قوله سخنان قدسیه نفس الامریه * ای سخنان حقایق و معرفت

* دمساز درباره * حاضران بارگاه * احبان * جمع حبیه یکوقت در روز و شب * قوله

بعد ری گرانی می شوند آه * در متن نسخه مطبوعه می شوند ظاهرا غلط طبع شده بجای آن می شوند باید

نوشت ای پادشاه که یاد می فرمایند و حاضر می مانند از ینمعنی اندکی گرانی در مزاج پادشاه می شود

* درین حین را وسیله چندین تامل می گردانند * ای این صحبت مرا که گاه گاه بار و [illegible]

[illegible] سعایت کنندگان و رزمان غیبت من خدمت پادشاه و سیله گشتن [illegible]

بهوس و حرص و تحشش و عشرت مشغول ام بدرگاه می گردانند * قوله یک ذاتی و خوب سیرانی آه *

ای [illegible] یک ذاتی در غیبت منکر در برادر گرامی حکیم همام آستنان * قوله چنان فرود رفته

[illegible] آه * درین قول رفته در متن [illegible] مطبوعه ظاهرا غلط طبع شده بجای آن فرقه است

[illegible] * امی رهی * در [illegible] * قوله امروز کار مشاغل صورت [illegible]

ای درین روزها می [illegible] کار [illegible] یافت [illegible] موقوف است

[illegible] نفس کجا است آه * ای آن [illegible] است

[illegible] اند که ناشایسته [illegible]

[illegible] باث و شرح [illegible] امات آن مردمی [illegible] که دار خود [illegible]
[illegible] ثابت محض بجالست [illegible] عبارت شیخ اشاره بجوانمردی خود می کند و
[illegible] گوید که با وجود [illegible] عشائی و بی پروائی شما هرگز شکوه را در دل مروت منزل خود راه نخواهم داد
زیرا که هرگاه مردی من بکردار خیر خواهی من در حق شما ثابت شده پس چگونه باز شکوه را
همراه ان دل [illegible] خواهد شد چرا که شکوه [illegible] خلاف جوانمردی که عبارت از [illegible] دردباری
است تواند بود * قوله حیرت زالی * حیرت در [illegible] [illegible] [illegible] است که
بمعنی [illegible] است باید نوشت * قوله در محبت آه * ای چنانچه شما در نیک ذاتی افزایش دارید
من نادان هم در محبت شما افزونی دارم * یار فروشی * کنایه از تعریف کردن است
* قوله بخالت خود نمی گذارد آه * یعنی [illegible] خجالت من نمی گذارد که از مقدمه تعریف خود در
بازار رواج این جهان که اگر [illegible] ازان ده و نیم گفته آید مشتریان هوشیار [illegible] گران خریداری
می کند سخن [illegible] لفظ جهان حرف کاف در [illegible] مطبوعه [illegible] لفظ مشتریان زاید
طبع شده * قوله هرچند طبیعتم آه * ای هرچند طبیعتم مرا [illegible] خودسرائی و خودستائی
ترغیب و تحریص می کند لیکن چه کنم که مرا کار موافق حاقت خود که مقتضی چنین امورات نازیبا
[illegible] و بر طبیعت من غالب است باید کرد * قوله [illegible] آه * [illegible]
سبحان الله بوده است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و اکثر سبحان الله درجای تعجب و حیرت می گویند پس [illegible] حالت تجرد و وارستگی
[illegible] خود را وحشی [illegible] قرار داده می گوید که سبحان الله من دیوانه [illegible]
[illegible] دیاداران داخل نمودن و در گفتگوی تذکره شکایت [illegible] چه حکمت
[illegible] از تحریر مقدمات [illegible] [illegible] را
[illegible] آه * ای لوازم عهده وزارت و [illegible]
[illegible] ولوازمات عهده وزارت [illegible] مذکوره

اگرچه [illegible] آرزو ای گرچه با نام و [illegible]

[illegible] است و بشارت و خوشی جوی [illegible] دلهای [illegible]

[illegible] رسید که خاطر شما از هر نوع رنج رهائی یافت [illegible]

پس با این همه دریافت آنچه بی باکانه سبب [illegible] و [illegible] قدم [illegible] یافت [illegible] نفس

خود از وجوه شکوه و شکایات شما در این حرف در نامه نوشته ام اولا سبب آن این است که

که دل خود [illegible] از جهت حب [illegible] امید و سبب بعض کسی آلوده

یاس نمی سازد و پس بجهت همین عادت [illegible] هر چه خواستم بلا تامل بشما نوشتم و ثانیا

سبب آن این است که از [illegible] ازین باطن شما را اظهار شکایات شما در عین مشاغل و

هم کارها و شورش انداخته بودم اگر [illegible] نیز در ایضاح وجوه آن شکوه [illegible] کوشش

دارند [illegible] آئین کار داران [illegible] وقت مطعون نخواهم بود و حرف [illegible] قول در

عین شاغل و [illegible] طبع شده * قوله لیکن چون دوستی [illegible] آه * یعنی چون

دوستی من از طرز و روش منافقان [illegible] ظاهر و باطن من یکسان است از [illegible]

خواهش چند مثل اظهار عزیت و خطای [illegible] که خلاف طبع مردمان دنیاساز است بخاطر [illegible]

گوی [illegible] که بدون اظهار و ناروائی آن [illegible] می شود * قوله آنچه که روز

بازار مردی [illegible] از آنجا که قدر و منزلت مردمی و متاع [illegible] من هم [illegible] دانستن

مردمی و مروت [illegible] هر چند [illegible] بعالم و عالمیان

می کنم و جوانمردی و مروت نزدیک و قریب شما [illegible] دانم که بس ازین جهت

[illegible] بی اعتنائی شما [illegible] خاطر [illegible] و چرا [illegible] باوجود

دریافت نفاق [illegible] و دوروئی مردمان [illegible] از کدورات [illegible] مجید [illegible]

است * قوله [illegible] * [illegible]

وغیره کرد آن [illegible] گشت [illegible]

... حضرت پادشاه مصحوب محمود خان فرستاد طی ...
... رنجیده خاطر شده لهذا بعد از آن شیخ می فرماید که
... پنهان ... کرد که حالا ... عفو جرایم شما بجناب اقدس شاه آنچه لوازم
دوستی و خیرخواهی ... کوشش فراوان و مساعی نیکو نمودم * قوله چون حقایق
احوال آنجا آه * یعنی چون ... اختلاف میان شاهزاده و شما معلوم حضرت شد بنابر آن
از جهت تعریف و توصیف شما که در پیشگاه اقدس نموده بودم شرمندگی کشیدم * قوله
بر خود مرزبدی آه * ای چرا غرور کردی و از یادگار عارضی یعنی از رتبهٔ مستعار و منصب
ناپایدار در پایهٔ پندار ماندی * قوله همه حرف فدویت * باید دانست که حسب دستور
همیشه خانخانان در عرایض خود لفظ فدوی می نوشت لهذا شیخ بآن اشاره می فرماید

* تشریح نامه که بخانخانان ارقام یافته اند آه *

این نامه ایست متضمن اظهار شکوه و شکایت مع تحریر وجوه آن و مشعر از تمام حالات دربار
و نصایح و مواعظ در جواب نامهٔ خانخانان وقتیکه خانخانان در مهم گجرات و نواحی آن رفته
بود مرقوم گشته * قوله گرچشم خویش آه * ای خانخانان چون جان از چشم خویش
هم پنهان ست * قوله امروز که آن آرام دوست آه * باید دانست که شیخ مجملا گله و شکوه
در نامهٔ خود بخانخانان نوشته بود بعد الان خانخانان وجوه آن گله استفسار نموده پس ...
شیخ بجواب آن می نویسد که امروز که آن آرام دوست عیش گزین را بسبب ...
یا بسبب آرزوی ... که آنها آن ... از ... کرد که نسبت به ...
... آسان و سهل بود باز داشته ... را که دشوار ست ... شما گردانیدند
... توزع خاطر بسیار باشد پس درین حالت ...
... اجازت دهد ...
... ی رفته ست شرح دهم * قوله

و غیره با مردمان تجرد عرفی دارم و بقدر [illegible]

استاد تحریر [illegible] دهن نیست ناچار لوازم و واجبات رسم و مرسوم آن [illegible]

وقت که برادر فهیمی که استاد این من بوده است نوشته شد * قوله [illegible]

فطرت آه * ای عزت آفرینش که بسبب برگزیدگی و بزرگی ذات فیضی بود برادر رفت و [illegible]

ناخودبینی آن دانستم که بمشیت بقضای الهی خورسند خواهم ماند بعد وقوع این حادثه آنچنان

خود را مضطرب و بی صبری دیدم که پرده کار من دریده آمد یعنی علامت اعتقاد مردمان ظاهر شد

* غول * دیوی که خود را رنگارنگ در نظر نماید * قوله کو ن این بادیه آه *. ای بعد

ازان که این نفس غول گرا مرا در خرابیها افکنده ازین دنیا کاروان یعنی تا عالم ارواح

رسیدن من خیلی دشوار یعنی در زندگی بسبب تحصیل صفای قلب وصول معرفت محال

* آدمی گوی * تسلیم کننده هر سخن پادشاه و این اشاره بطرف ذات خود است * قوله

از سر آن جهانی آه * ای از سیر و سفر عالم بالا که بسبب ریاضت و عبادت چندین

سال حاصل شده بود باز داشته خواهی نخواهی در گروه دنیاداران شامل نموده

* قوله کی باشد آه * ای کی باشد که ازین قفس جسم فارغ شوم * قوله این دیو سرای آه *

ای سرای دیو نفس اماره که عبارت از جسم خاکی ست * قوله این [illegible] آه *

ای این خانه ناتمام آدم را که تعبیر ازان جسم ناقص [illegible] گردد و در عالم قدس آن را ناتمام و

تکمیل زینت آرایش [illegible] * قوله درین شورستان ضمیر آه * او درین [illegible]

ضمیر از جان خود تنگ بودم و خیال خود نداشتم کجا فرصت آنکه گفتگو و غیره کنم * کسری *

پاره از هر چیزی * محمود خان * یکی از خواص خانخانان بوده است * قوله [illegible]

دانستنی ست که درین هنگام خانخانان همراه شاهزاده [illegible] نظرت [illegible]

بود که فتح و فیروزی نصیب ایشان شود [illegible]

ناهنجار در ظهور نصرت فوری عظیم و نقصان جسیم را [illegible]

[illegible] ای آه * یعنی از سابقهٔ معرفت که با من میداشتید
[illegible] ابتدای نیز از گروه تجرد گزیدن بوده ام چون به تقدیر الهی [illegible]
[illegible] وقت نیز همان حرفت نیک انداشته
[illegible] پنهان بر نوید هم [illegible] تجرد مراحله بود درین وقت نیز همان حرفت نیک [illegible]
۳
خود را بطرف کنج خموشی از صحبت مردم کناره کرده میداشت هرچند زمان در دوستی
مهربانیها می کردند من از دوستی نفرت می کردم * قافله بزرگ * این عامرا وازان
مردمان ملازم شاهی * برادر نظرت * برادر رفاقت یعنی متفق هم مزاج * نسخهٔ مکارم اخلاق *
کتاب خوهای بزرگ و پسندیده * قوله دوم آن گوهر ساوت منش آه * بجا نخان
می نویسد که اول آبوالفتح گیلانی دوم شما با سابقهٔ درست درزمان عزلت من تخم محبت را
در زمین دل من کشت کاری نمودند و در متن نسخهٔ مطبوعه که بجای می نمودند نموده طبع شده غلط است
زیرا که فاعل این فعل دو کس اند * قوله چندگاه آه * یعنی چند اوقات که بکامیش و
عشرت نموديم بعضی سخنان درویشی و معرفت که بر مذاق زمانه نامخ آمدی اگر مرا بسوی ترک دنیا
آوردی باز عنان دل گرفته شما طالب کاری من نفرمودی درین چند مدت بوئی ازان سخنان معرفت
بمشام من نرسیده و بجای زمانه آمدی زبان آید که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است
* قوله باده خوردن آه * ای به مقتضای این که باده خوردن و مستی کردن بدیع نیست محرومی
خود را که از معرفت و درویشی است از نتایج تعلق دنیا اندیشیده اراده در اصلاح شما بسر
دارد اما [illegible] خود را از نوشتن باز می آرد برای اینکه راه دوستی را که آن در حقیقت خیر
خواهی باطنی است گذاشتن و بکوچهٔ خوشامد که نوشتن ظاهری است شاید لایق نیست
[illegible] * زی [illegible] ادازه
[illegible] جمایل [illegible] گردن افکندن و درین جا بمعنی پیروی کردن
[illegible] یعنی بسبب عدم تحریر آن که اگر در حقیقت از گروه [illegible]
[illegible] لیکن همان طور که اهل غرض و متملقان باما از [illegible]
[illegible] همان طور باند از ضرورت [illegible] اسانت
[illegible] من هم همان طور باند [illegible]

کرده شود ※ جهروکه ※ بالاخانه و در مقام دهلی بالاخانه [illegible]
باین آن مردمان ایستاده مجرا می کردند این لفظ هندی است و در بعضی نسخ جهروکه یعنی
خیمهٔ کوچک که اندرون خیمهٔ بزرگ برپا می کنند دیده شد ※ قوله و آنکه بمقتضای کمال عقیدت
آه ※ ای آنکه بمقتضای نهایت شوق و عقیدت آرزوی ملازمت درگاه کرده بود بسبب
آنکه هنوز از انجام امورات اینجا که رفته اید فراغت نکرده اید این آرزوی شما آنقدر بعجلت
نامناسب است که در جواب آن چیز انم فقط

※ تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته در گردش آمد ※

این نامه در جواب نامهٔ خانخانان است متضمن اظهار وجوه معذرت در باب عدم ارسال
جواب نامجات خان ممدوح و نیز مشعر ملامت و نصایح در باب رفع اختلاف و خصومتیکه میان
خانخانان و شاهزاده و قبیله بطرف دکن و غیره برای تسخیر اطراف سواد دکن رفته بودند
و در انجا بسبب ظهور را اختلاف آنها در همی و برهمی رونموده بود وقوع و ظهور داشت
※ دایرهٔ بی پایان ※ آسمان ※ نشاءتین ※ هردو جهان ※ هواجس نفسانی ※ این جا
مراد از ان خیالات نفع و ضرر ※ قوله نه آن بود آه ※ ای سببش نه آن بود که در دوستی
من خللی واقع شده باشد چه در دوستی من طمع انتفاع و دفع ضرر که از خیالات خام عاقلان
و از تصورات نافرجام نافهمان است ملحوظ نبوده و همین معنی فقرهٔ ثانی آینده است
※ رصدگاه دهر ※ کنایه از دنیا ※ دخل ※ در آمد چیزی ※ خاقانی ※ خطاب و تخلص
شاعریست که نام شریفش ابراهیم بن علی شروانیست ※ قوله نسخهٔ از سر دل آه ※
یعنی آنکه از اسرار دل حاصل خاقانی که عبارت از مضامین عالیهٔ اوست و از
همان نسخهٔ سر دل ایمان خاقانی پیدا شده و در حقیقت ایمان حاصل وجود انسان
است پس دل خلاصهٔ وجود انسان و زبدهٔ چشم آدمیان است لهذا [illegible]
الکذب و نفاق آینهٔ دل را تیره نسازند بلکه بسبب راستی گفتار و [illegible]

[illegible] کتب اخلاق که خلاصهٔ جمیع علوم است
[illegible] حزت آه ٭ ای اگرچه بنش صاحب عقل درستی نفس به مطالعهٔ
[illegible] نیت وعنیه بحال طالب علمی مشابه است که ذهین باشد ولی آنکه
[illegible] کند و طور آن تجربه از طبیب کامل آموز و خود مطالعهٔ کتب طب نموده در مقام
[illegible] شود پس هرآینه هرگز علاج او سود مند نخواهد شد لیکن بهرحال مطالعهٔ کتب اخلاق
[illegible] است که آدمی تند زندگانی بدل را در تحصیل علوم دیگر صرف نماید ٭ قوله کیف
که عمر [illegible] آه ٭ ای هرگاه مطالعهٔ کتب دیگر سوای مطالعهٔ کتب اخلاق نامناسب است کیف
یعنی بسا ناشایسته و نالائق است که آدمی عمر عزیز را منحصر و موقوف در آراستگی های دنیوی
و نگاه بانی نام و ننگ این عالم فانی که در حقیقت آن نام و ناموس عین بی عزتی آخرت
است وارد ٭ قوله وآنکه در باب ایجاح آه ٭ دانستنی است که خانخانان پابند در باب
رواشدن مقاصد خود و دیگر ما از زبان و پوشیدن اسرار مع دیگر مطالب بدولت تمام
بشیخ نوشته بود پس شیخ درین خط اشاره بآن معنی می کند و می نویسد که الحمد لله اکثر آن
موافق اراده و خواهش شما بر آمد و نیز خانخانان از حال مرض و بیماری شیخ استفسار نموده
بود پس شیخ جواب آن ارقام می فرماید که بر سبب تقدیر چند روز صحت یافته ام اگر
ارادهٔ خدا درین صحت آنست که در طرق حقیقت مثل عبادت و دیگر کار خیر خواهم رفت
شکر خدا والا یعنی اگر این صحت مراجهت ارتکاب گناه حاصل گشته پس این صحت
زیاده تر باعث پریشانی باطن من شده است و بهرطور الحمد لله که دل از رنجهای بدنی
تخفیف یافته اگرچه در تکلیف روحانی هم چنان است ٭ [illegible] ٭ غافل شدن
٭ [illegible] ٭ جمیع ترا به خیر باطن و نجوده ٭ قوله اکنون غایت نیست آه ٭ ای حالا که صحت
[illegible] است غایت آرزوی من آنست که درین حالت بهری هر قدر بقیهٔ عمر که در گمان
[illegible] اقعی موافق گمان من بوده باشد پس باشد عمر جوانی [illegible] و بطلان [illegible]

جمع ترک که بمعنی کلاه [illegible] است * یا بیابان ساده از آن مراد از آن سیاه بیابان ساده [illegible]
و ساده گیاه * آطلال * جمع طلل نشان خانه و سرای ویران * مشاهیر *
شخص نامور * قوله اصل کار آنست آه * ازین جا شیخ آغاز تمهید گله‌های خود می
تمهید می گوید که باید دانست اصل کار در معرفت خدا و مطالعه کتب اخلاق که مطلوب است
آنست که هر آدمی بکوشش بلیغ خود آشنائی بهم رساند که اگر آن آشنا حقیقت خدا است
که واقعی حقیقت آن دشوار است او را فهمانیدن تواند باری او در بروی مردمان
نفس او را خصوصا عیوبی که آن آدمی بسبب کثرت مشاهده آن در احوال نیکوکاران
زمانه آن را از اخلاق نیک اعتقاد دارد بسمع او رساند و او را از آن آگاه سازد
و اگر آن آشنا همی کامل نباشد باری در پوشیدگی عیوب او را بمسامع او رساند
و این چنین آشنایان را در زمره ناکساران و تباه حالان که نظر ناقص دنیاداران آنها را
ناچیز دیده اند لیکن و اگر آدمی را بسبب کثرت اشتغال امور دنیاوی که باده غفلت است
طلب آنها نماید و دشوار باشد آنها را در سیاه بیابان ساده نیابد و در این حرف کم پایه که
با امیر علی شیر [illegible] ان روزگار و این اشاره است بطرف درویش دنیادار [illegible]
نداشته باشند باید جست برای اینکه از آنها در موافق مشایخ و علما و فضلا اثری نیست
* مردم عیار * مردم ناقص و سفله * [illegible] * [illegible] در زمین * احصا * ضبط کردن
* قوله و اگر در خلال احوال آه * یعنی اگر بعد از تقدیم شرائط طلب آشنایان مذکورین
بسبب نایافت آنها در میان احوال آدمی ملالی حاصل شود و یا بدی روی نماید ناچار در
وقت اطمینان و خاطر جمع محاسبه احوال خود خود باید کرد و حسب طاقت و قدرت خود
نیکوئیها و بدیهای خود را بوسیله فکر و تامل خود ضبط نموده در مقابل نیکوئی نفس تحسین نفس
و در مقابل بدی نفس مذمت نفس از روی تحقیق باید نمود * قوله اگر عیاذا بالله آه * ای
اگر خدا نخواسته بسبب [illegible] این مرتبه هم میسر نشود داد که از عمر گرامی [illegible]

[illegible] بگو بم اتا بچه [illegible] ولئن عشنا الی زمن التلاقی ※

[illegible] اگر زنده ما [illegible] ملاقات ※ لاشکونّ ما ألاقی فی الفراق ※ مراینه شکایت

آن چیز کنم که می کشم در فراق تو یعنی شکایت رنج و الم که در فراق تو کشیده ام بکنم

※ [illegible] کند بر سر زبان چشم آه ※ ای که های اشک بر سر زبان چشم من نثار

※ قوله و آنکه سابقه گله آه ※ باید دانست که سابق از ین شیخ در خط خود که بخان خانان

[illegible] بود در ماده عدم ارسال رسایل نوشته بود پس بالفعل درین خط می نویسد که

آن ممانعت در امر کرمل بر کار و شکوه من نمایند هرگاه خود بعلم الیقین میدانم که مراسلات

صوری دستور پابندان رسوم روزگار است و علاوه آن در صورتیکه کثرت شاغل طرفین هم

ضمیمه آن شده باشد پس دران باب چه جای شکوه است ※ قوله عجب که خوش طبعی آه ※

دانستنی است که هنگامیکه شیخ بخانخانان در باب منع ابلاغ خطوط ایمائی نموده بود و عقب

آن حکیم همام بخانخانان نوشته بود که سبب ممانعت شیخ در ارسال خطوط ناخوشی و رنج

است لهذا خانخانان بدریافت این معنی خطی متضمن معذرت شیخ نوشت پس درین نامه

شیخ اخبار حکیم موصوف را بخوشی طبعی تعبیر نموده بخانخانان می نویسد که عجب است که خوش

طبعی شیخ التماسی حکیم همام در دل شما بصورت واقعی جلوه نموده از راه کرم شما را باعث

معذرت شده است ※ استعلام ※ آگاهی خواستن ※ استعلاج ※ علاج خواستن

※ الا ما نحو معذور ※ شخصی که حکم کرده شده است عذر داشته شده است ※ قوله و آنکه

در باب معرفت آه ※ سابق ازین خانخانان بشیخ نوشته بود که از جمله آنکه بمعرفت

واجب تعالی از ان حاصل شود و از ان کتب که خواندن آن ابتدا آشنائی دهد اطلاع فرمایند

[illegible] درین خط بجواب آن شیخ می نویسد که اگرچه فی الحقیقت درخواست آن امر از

[illegible] از جاهل و استعلاج از عامیست با این همه بموجب قول مشهور الا ما مور

[illegible] خودی نگاه رم ※ آخیار ※ جمع خیر مرد بسیار نیکوکار ※ آثراک ※ /

تلخ می نماید * قوله را گمان این مقال را آه * ای از آنجا که طالب ...

بی درد دانسته است لهذا مطالعه اندرز و پند موجب مزید رنج خاطر او می شود * قوله

بروابط روحانی * در متن نسخه مطبوعه بعد لفظ روحانی لفظ ظاهری که صفت آن قوله محض حرف

و حکایت مر همان روزگار نباشد واقع شده است بسبب سهو الطبع در ساده باید ...

چه اگر لفظ ظاهری نوشته نشود قوله محض حرف و حکایت صفت و بیان کدام جمله خواهد شد ای

اکتفا بروابط روحانی و روابط ظاهری آنچنان ظاهری که محض حرف و حکایت نویسندگان

روزگار نباشد نماید و مراد از ان مثل خیرخواهی و دوستی غائبانه می تواند شد * قوله لیکن

چه کند که محبت مقتضی غیرت است * ای محبت من باعث رشک است تو را که خط

علیحده بحکم ابوالفتح ارقام فرمودند و از من دریغ نمودند

* نامه بخانخانان *

باید دانست که این نامهٔ شیخ متضمن اظهار رنج و الم خود که در مفارقت رو نموده و سرلوی

ارقام نصایح حسب خواهش خانخانان و اطلاع انجاح مقاصد خان مذکور و اظهار

حالات در بارهٔ کیفیت مزاج خود ارقام نموده * قوله اَلَا یا نَسیمَ الصُّبحِ بَلِّغْ تَحِیَّتی *

آگاه باش ای باد صبح برسان سلام من * اِلیٰ مَن فَدَاهُ فُؤادی و مُهجَتی *

بسوی آنکس که فدای او شده است دل من و جان من * وَقُل یا وَحیدَ الدَّهرِ مُذ غِبتَ

اِنَّنی * و بگو ای نسیم که ای یکتای زمانه از ان وقت که تو غائب شدی تحقیق مرا

فی دُمُوعی و لَوعَتی * غرق شده و سوخته در آتش های خود و در سوزش عشق خود هستم

* فَلَیسَ لِقَلبی غَیرُ وَجهِکَ مَقصَدٌ * پس نیست برای دل من سوای روی تو مقصدی

* لِقاؤُکَ مَقصُودی و وَصلُکَ مُنیَتی * دیدن تو مقصود من است و ملاقات تو آرزوی

من * تَرجُمانی * ترجمه کننده و ترجمانی و یای وحدت است در ان * قوله هر چند آه

ای هر چند اراده می کنم که از شوق و محبت که فضل و حال من باعث پوشیدن آن ...

گرامی مولا ... شده ع عالی است بدرگاه والا فرستاده و دران اظهار

اخلاص و ... نموده و داد انصاف داده بود بلکه ازان هم زیاده است

دیگر شما که ... بوده رسید * تسویف * تاخیر کردن * مماطلت * خشم

... ملامت کرده و مخاطب بهمین معنی نیز مجاز استعمال می شود * نگارستان استطهاری *

... دوستان خاص و یای نسبت است دران * قوله در ارقام نگارستان انجام آه *

ارقام ... اقلام در متن مناسب می نماید و اضافت ارقام بسوی اقلام

باید نمود ... * قوله اما این قدر هست آه * اول گفته مباعدت صوری شما

قطع نظر از ... ارقام اقلام نگارستان انجام شده

مالاکلام ... این قدر هست می گوید که وجه دیگر هم در ارقام سوای وجوه

مذکوره این قدر است که هرگاه می خواهد این رساله تمام کند باز از عالم غیب امری ظاهر

می شود که موجب نوشتن می گردد * هوای کلام * طرز کلام * قوله برخی سخنان غم اندوز

آه * ای اندکی سخنان غم اندوز ... دران خط مرقوم شده بود که بنا بر صورت

معقولات آن زمان ... مخصوص آن مراد زیرا که بر تقدیر خصوصیت آن زمان بد

مدتر خواهد شد پس ... زبونی آن سخنان چه وهم توان زد غرض

که این بیان ... است * قوله واسطه آنکه بعضی مقدمات آه * این

جمله ... آلام ... تراویده است * مضایق * جمع ضیق تنگی

* قوله بی آنکه نظر ... آه * ای بی آنکه نظر بر رنج و غم این دنیا افتد و مشاهده خوبیهای

این جهان خرسند و محظوظ باید بود و ... باطن خود جای نداده

[illegible] ... است ... باید گذراند ... شریک نباید شد

و هر چند میدانم که در وقت پریشانی خاطر نصایح و غیر آن ناخوش می آید علی الخصوص وقتیکه

... و لال و ... مردم می کند نصایح بسیار /

جمع لاع سوزنس دل را * مبارک * در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن معارف
باید نوشت * قوله اجوبکی های خاطر آه * ای تجارب خاطر آزرده بسبب شاهدهٔ کذب
دریای مردمان دغل ذلت و خواری اظهار شوق را در بادهٔ گذاشت که سفر و منت
اطلاع اشتیاق رفته کامهٔ چند آنچنان درد آلود نویسد که شنیدن آن از بیان غم نا آشنا
نازنینان هزار نالهٔ تنک در دیده و عرش گداز نده بر آید * قوله چون اصح اوضاع
ای چون در اظهار حقیقت کلی و جزئی بارگاه سلطانی سایر دوستان بمدفاع پر حوصله و
شناسی هستند و اینها اندو تی که در بیماری خود و انقلاب حالات مردمان زمانه و غیره که پیش
ازین مشهود بود اگر ظاهر شده باشد بر تفاوت اندک نخواهد شد لهذا در آن باب نیز شروع
نمی کنم * کوره کهات * نام جائی * مکتوب * بد حال و سختی رسیده * غمات *
جمع عاصی گنهگار * غلبه * جمع ظالم * فسقه * جمع فاسق بدکار * [illegible] * لوهان توح
است از اقاعه * سیکر بوال * باشنده سیکری * قوله به از جانب شهباز خان *
این چه فتوحات که از جانب شهباز خان حاکم فوج متعینه صوبهٔ بنگاله که بتوفیقات ربانی اکثر ملک و جا امر
آن صوبه را تمام و کمال متصرف شده است بظهور آمده و بخراب شدن سرکشان
آن اطراف خصوصا رانی عیسی خان و غرق گشتن او بدریای شور و چه فتوحات از طرف
وزیر خان و صادق خان که هر یک از ثابت مانده و خبره و آن نواحی را بدخل خود آورده دست
تعدی از ظالمان و غیرهم کوتاه ساخته جاهای سخت و دشوار دشمنان را دار الامن گردانیده
اند و اطاعت کردن قتلو خان و فرستادن او پسر زادهٔ خود را با پیشکشهای لائقه همراه
ابراهیم باشنده سیکری بدرگاه شاهی و بجز آن در پی رسیدن خبر مرگ محمد کاظم میرزا که یکی از
سرداران مهم بود و سند واقعه جویان روزگار گروید قطع نظر از یکه دوستان و موکلان
بد گورین با خبار این اخبار کمل هستند شرح چنین اخبار فرحت آثار با کمال شهرت
احتیاج نوشتن ندارد * قوله دیگر رحمت نداآه * ای رحمت خدا باد

بعد از خالت نی زبانی اولاد در عالم ارواح کوشش زده بهر ارواح فرموده است
بایی گوید * حقیقت هر دو عالم * اصعب * دشوارتر * انحا * جمع نحو قسم
لطیفه * جزئیات * هیولی * نزد اهل الله اسم چیزیست که صورت اشیا در وظاهر گردد
این آنرا حقایق اشیا نامند و حکما آنرا ماهیات اشیا گویند * اخس * زبون تر
مساهم * شریک * قوله وانبیا آه * بعد این قول کاف و قبل لفظ مجردان واو
در بعض نسخ مطبوعه غلط طبع شده ای شرح حقیقت انسانی گردانند واگر دریافت حقیقت هر دو عالم
بدلیل دعای خیر البشر و آن این است * اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَائِقَ الْاَشْیَاءِ کَمَا هِیَ * ای خدای
بنما مارا حقیقت چیزها چنانکه هست خصوصا حقیقت آدمی که دشوارتر است لیکن یکتایان راه تحقیق
درین باب اقسام گفتگوی فرموده اند و آنچه از جمیع تفاصیل مذکوره بتقریر و تحریر محققان
راست کیش ثابت می شود آنست که حقیقت آدمی چیز پاکیزه و نیک است که عبارت از آن
نفس ناطقه است سوای این خاک و باد و آب و آتش * قوله حقیقت ناسی * ای
حقیقت آن چیز که سابق ذکر کرده شد و آن خرابی و تباهی حال مردم است و فرو رفتن
در غلافت حقیقت خود * قوله این دو اساس * یعنی یکی حقیقت خدا و دیگر حقیقت انسان
* ادانی * اصاغر * دانایان * اخیار * جمع خیّر نیکوکار * ابرار * جمع بر نیکوکار * نقیض *
اختلاف * مشارب * جمع مشرب نوشیدن * مطاعم * جمع مطعم خوردن و این جا
مراد از این هر دو لفظ طعام و آب * مناکح * جمع منکح نکاح کردن و این جا مراد از آن نکاح
* ملابس * جمع ملبس لباس پوشیدن * لذائذ * جمع لذیذ * متاعب * جمع تعب رنج
* اعتیاد * عادت گرفتن * قوله سیّما وقتی آه * ای خصوصا وقتیکه حقیقت لذات و
سپرده مردم ظاهر کنم و واضح کردم که بعلت غفلت و حماقت باشد که چیز دل پاکیزه خود را برابر ما داده
های بدن را محموده لذات دانسته واز سهو بجای چیز خیر در متن طبع شده بجای
ت * اعوجاج * کج شدن * جیاد * جمع جیّد نیکو و سره * لوامع *

حمایت و بخردی * منهیان * جمع منهی خبر دهنده * [illegible] و رئیس [illegible]

* خدا مشربان عالم ذوق و شهود و دریاکشان تشنه لب بزم [illegible] وجود * اولیا [illegible]

عارفان و سالکان * منزه * پاک * آزادی * جمع ذیل دامن * مهذب الا[illegible]

درست عادات * تشبه * مانندگی * تخلقوا باخلاق الله * عادت کنید بعادات

خدا * قوله اگر از حدیث دلسوزی آه * باید دانست که شیخ از اینجا اشاره بطریقت حالی

و اطوار مردمان ریاکار و ایمائی بسوی تزویر و درویشان مکار که در بارگاه سلطانی بازار

خود گرم داشته می کند و خود حقیقت درویشی و غیره قوله باتفاق خدا مشربان الی آخره

بیان می سازد یعنی اگر از قصه پر غصه خود باز مانده [illegible] که سبب غمگین بودن

مرده دلان زنده تن که مراد از آن درویشان ریاکار است بنام و اگر اندکی از حالات

عجائب خلق نوشته شود و اگر بحر دهای عاقلان زمانه و بیان این معنی که مدعیان معرفت حاقه

اقبال و سعادت مندی محال در بارگاه سلطانی نیز ندای دعوی امورات محال

و دشوار در سر دارند کورگرد و طرفگیهای که در ضمن خور سند بها و آن اینکه هرچه

عاقلان و خاصان از روی عقل و عیب دانایان بجهت عیب دانی خود بحضرت

پادشاه بیان می کردند اتفاقاً بر خلاف آن ظاهر گردید و غرض آنها بظهور نه پیوسته

اظهار آنها موجب ذلت آنها شد آشکار و اساخته مجلس شاه بفرستم پس بالضرورت

اولا باید که اگر تفصیل میسر نشود بر مز و ایما بطریق اختصار به مسامع علیه شما رسانم

و قوله مندرج است معنی قوله و طرفگیها است * قوله باتفاق خدا مشربان آه *

یعنی باتفاق اولیا و غیره هم آنچه در مادهٔ بیان عرفان معرفت تحقیقی بوضوح پیوسته آنست

که غرض مطالب عارفان معترف بودن بعدم دریافت حقیقت حضرت واجب [illegible]

[illegible] اشتن حق تعالی را از غبار صفات نمود [illegible] و امکان

[illegible] بودن و مشابهت آن حضرت تعالی پیدا کردن [illegible]

[illegible] * عبد الهی * بندهٔ خدا * عبد الطبع * بندهٔ طبیعت
[illegible] بندهٔ دراهم * قوله شمهٔ از آلام و اسقام آه * ای اندکی از رنج
این معنی که من در منتهای بیهوده ترو رفته از بندگی خدا بطرف بندگی طبیعت در آمده عنقریب
ستند آن شده ام که خدا نخواسته ازین مرتبه هم درگذشته به بندگی دراهم و دنانیر موصوف
گردم و در قید عبارت در آورده ام زندگی خود را ظاهر سازم * ای توزکانه [illegible]
* قوله اندکی از ترددات آه * این جمله هم معطوف است بر جملهٔ و فقدان محرمی
* قوله سی و چهار سال آه * باید دانست که در آن وقت مدت عمر شیخ ممدوح سی و
چهار سال بوده است و مدت نوکری ایشان در سرکار دولتمدار شاه اکبر دو از ده سال
* استظهار الانامی * قوت خلق و این هر دو لفظ را بمنزلهٔ یک لفظ قرار داده یای نسبت در ان
* در آورده * قوله دستی نه آه * یعنی دست و قدرت آن ندارم که با کم خدا امتثاله کنم
و هم طاقتی آن ندارم که از درمیان بگریزم * قوای روحانی * قوت حافظه و مخیله و غیره
* قوای جسمانی * قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و شرح این در کتب اخلاق دراز
است * بندی * اندکی * تجارب * باید گریز جنگ کردن و در متن نسخهٔ مطبوعه تجارب
بجای تجارت غلط طبع شده * بنا خنس * یک دیگر را دشمن داشتن * نقاد * شناسنده
* و قاد * روشن * اعضاد الکرامی * قوت بزرگان اعضاد الکرام را بمنزلهٔ یک لفظ
گردانیده یای نسبت در ان آورده * قوله بندی از تجارب آه * این جمله هم معطوف بر جمله
و فقدان محرمی ای نمیه آن اندکی از اختلاف مزاج و بیماریهای خود بار بار مرقوم ساخته خاطر
شما را اطلاع بخشد * افاقی * افاقه هوشیاری یای وحدت است در ان * غلیل * سوزش
[illegible] سینه * علیل * اگر چه این لفظ بمعنی بیمار است لیکن این جا صفت
رنج و بیماری است * قوله ای ارواء غلیل و رقتای [illegible]
[illegible] انت کرده شد * سایم [illegible]

* قوله با ضرورت این دو کلمه پریشان * ای خط هذا که بطرز ...
رسالهٔ می نویسم هم از جنس مزخرفات دو اهانت است که در رساله تحریر
اشرافیه * حکمتی که از روشنی قلب حاصل می شود و هر که بیا صفائی و روشنی دل
بوصول می پیوندد آنکس را این مرتبه حاصل می شود که چه از دور و چه از نزدیک
تعلیم امورات از نور قلب بدیگران کردن می تواند * قوله هر چند قوت آه * ای هر چند
وابستگی و علم من بران می آرد که پاس خاطر یکدیگر را ملحوظ داشته آنچه می باشد از حسن
وقوع اطلاع آن بقدر امکان از تصرف قلب بدون مداخلت تحریر و غیره بشما نموده تلافی
اموریکه عند الملاقات بسبب غفلت ما و شما کرده آن بعمل نیاورده باشد آنچه توان کرد که
بواسطهٔ کم فطرتی و غیره از دولت تعلیم بتصرف و نور قلب مهجور و محروم مانده بصدد احتیاج
محتاج تحریر و تقریریکه در آن سراپا رسم و عادت است شده ام و هر چند از علم و عمل این
رسومات مرا رنج حاصل شده اما چون تحریر امثال این مقدمات یکنوع گفتگوئی است معنوی
لهذا محبت نمی گذارد که ازین امر باز مانم و ظاهرا لفظ آن که بعد تلافی در متن نسخهٔ مطبوعه طبع
شده زائد است * متنفر * گریزنده * متاذی * آزرده شونده * قوله بهم نرسیدن
همدمی که اقل مرتبهٔ از استماع آه * ای اقل مرتبهٔ آن همدم این باشد که باستماع سخنانیکه
بموجب کم حوصلگی خود نگاه داشت آن در دل نمی توانم کرد آزرده شده * طاری *
پیش آینده * سهام * جمع سهم تیر * خفایا * جمع خفی پوشیده * قوله و فقدان
محرمی * این جمله معطوف است بر جملهٔ بهم نرسیدن همدمی ای ضمیمهٔ آن شرح اندوه
تنهائی و ضمیمهٔ آن بهم نرسیدن همدمی و ضمیمهٔ آن فقدان محرمی که از دیدن ظهور یکنوع خلاف
عادت خود که البته در پنهانیهای روش و رفتار مردمان ... است و در حقیقت
... در نهایت خوبی باشد و حال آنکه آن خلاف عادت
باشد ... و از راه گریز بیش نبرد و ... [illegible]

... قائم می فرماید که می خواستم که از اتفاق آن رسالهٔ مذکوره باز مانم
... و از زشتی مضمون و عبارت آن چون آنرا بنظر تامل دیدم خود را در آن
... و غیره که خلاف عادت من است آلوده یافتم و خود زیر بار خجالت پیش خود
گذشت بزین انواع خجالت هاست که عاجز یافتم وحق این است که باوجود فهم این
معنی که خوشامد و غیره زشت و خلاف عادتم هست من قابل ترحم دبیر و رسوم را علم
ناقص قبیح همین خوشامد و غیره سودمند نیست و مانع و مزاحم این عمل بی حاصل نمی شود یعنی
بسبب دانستن زشتی این طریقه از رسومات عرفیه باز نمی مانم پس درین امر چکنم و
چه چاره سازم و ازین مفهوم شد که شیخ در ارسال رساله و عدم آن متردد بود
* آجله * جمع جلیل * آجلا * جمع خلیل دوست * آخلص * ظاهرا همزه درین
لغت به نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده صرف خلص که بمعنی دوست است و واحد و جمع
هر دو آمده باید نوشت * اَصدقا * جمع صدیق دوست * نسبت گدائی * نسبت
هم چنین * لآلی * جمع لولو مروارید بزرگ * متلالی * که صفت لآلی در متن نسخه
مطبوعه طبع شده غلط است بجایش متلالی که بمعنی درخشنده است باید نوشت
* مُودّی * ادا کرده شده * مزخرف * ظاهر آراسته و باطن خراب * مشتری *
خریدار * اعتضاد انامی * قوت حامی و یای نسبت است در آن * غُرَر * جمع
غره سپیدی * قوله تا آنکه بعضی آه * شیخ بالا مرقوم فرموده که بلحاظ امورات مذکوره
نمی خواستم که رسالهٔ مسطوره ارسال دارم تا آنکه بعضی از دوستان بسبب خیرخواهی
من یا بخیال باداش حقوق آشنائی و قرابتم یا بملاحظه آنکه رسالجات متضمن مدح و ثنای
شما که آنرا تصنیف کرده بود و شما فرستاده اند بعلت قبح و زشتی رسالهٔ من به معرض
... یا بسببی دیگر که در خاطر دوستان مذکورین رسیده باشد آن
تمام از من گرفته بعد آرایش آن پیش آن مشتری فرستاده اند

... از نقصان پس از زیادتی و مراد ازان افلاس بعد از توانگری

چابک دانه خرما و مراد ازان وافر * نقطیر * نقطه سفید بر پشت دانه ...

... رسید و اینجا مراد ازان اندک * ثقات * جمع ثقه مرد معتمد * قوله ...

باشند [illegible] بمدگار باشند * از جا نرود * ای خشم نکند و بردباری نماید

* ابتذال * خواری * تعصب * طرفداری * ما على الرسول الا البلاغ *

نیست بر رسول مگر رسانیدن * قوله عادة الله * یعنی عادت خدا برین جاریست که تا

وقتیکه کلمات صدق از مرد صالح و پرهیزگار صادر نشود سخن دیگر اثر نمی بخشد و فائدهٔ کثیری دهد

* تشریح نامهٔ هفدهم که بخان خانان تحریر یافته *

... دانست که این نامه ایست متضمن تمهید ارسال رسالهٔ که شیخ در تعریف

... تالیف کرده بود و مشعر در دوام شیخ که بسبب مردمان نابکار و خرابی باطن

... بود و منطوی از کام نصایح و حالات دربار وغیره * خزف * سفال و هرچه

از خاک سازند خزف ریزه به ترکیب مقلوب ای ریزهٔ خزف و مراد ازان اینجا

رسالهٔ که در مدح خانخانان ابوالفضل تصنیف کرده بود * جلال * در میان

* ردادت * خرابی حاصل مصدر * دنائت * زبونی * مصبغ * رنگ

پذیرنده * مطارحات رسمیه * گفتگو و طریق معروف * علک * دانش

ناتمام و کاف تحقیر است دران * ناچیز * کمینه و ناچیز و درین نیز کاف تحقیر

* هواجس * جمع هاجس خطره و وسوسه که در دل گذرد * وساوس * جمع

وسواس اندیشهٔ بد * قوله و قوای عملی این علم بی ماحصل را هیچ وجه مخالفت و مزاحمت

نمی رساند * ظاهرا باین قول در متن نسخهٔ مطبوعه عبارت غلط ...

و قوای عملی را ازین عمل بی حاصل هیچ وجه مخالفت و ...

... یا مسک من هیچ وجه مانع اعمال ...

* قوله در سابق مطالعهٔ عمر گرامی آه * ای اگر در مدت هفته و یک ماه نتوانند
ب عمر خود بگیرند پس لازم که در عرصهٔ یک سال یکبار حساب عمر گذشته از
و تمیز نمایند و بی تکلیف تمیز دهند که غیره بی باکانه بدل فکر منزل خود ملاحظه فرمایند که در
زمان سابق چه قدر کار نیک و چه قدر کار بد کرده اند اگرچه درستی ایام ماضیه محال اما ازین فکر
و درد این قدر فائده متصور می تواند شد که زمان آینده در گمراهی نگذرانند * حریق *
سوخته * مطاعن * جمع طعن عیب کردن * لیام * جمع لئیم ناکس * قوله کر او چرا آه *
ای نزد مرخود را بر اظهار عیب شما و روده خود را بجای طعن ناکسان ساخته شما را تصدیع دهد
* را انه مغوی * بهمت * نشا کثرت * دنیا * مهمک * کوشش کنده * خذ
ما صفا دع ما کدر * بگیر آنرا که صاف است و بگذار آنرا که کدر است * ملتبس *
پوشیده * حکیم علی الاطلاق جلت حکمته * دانا در هر وقت و زمان و بزرگ است دانائی او
و مراد از ان خدای تعالی * قوله صلاح حال هر گروهی بوجدی آه * ای خدای تعالی بهبودی هر
گروهی بذات شخصی باز بسته است * قوله چنانچه نظم امور آه * ای چنانچه انتظام بدن
انسانی که مشهور بعالم صغیر است بحسن تدبیر نفس ناطقه متعلق است همچنان ثبات عالم
کبیر که عبارت از دنیا است متعلق بذات حاکم بادای است * سویت * برابری
* قوله گماشتگان اویند آه * ای گماشتگان نفس ناطقه اند * والا آه * ای و اگر
تدبیر نفس ناطقه او غیره از روی برابری نباشد احوال بدن از صحت و عافیت جدا شده
بفساد انجامد همچنین اگر پادشاه از راه سویت سرانجام مهام انام نماید هر آینه
مردمان تابع او شوند و رنه عزیز بسبب ذلیل و خوار و هلاک گردد * رای رزین * رای
استوار * شوارد * جمع شارد رمنده شوارد ایام متفرقات ایام
* حرکت کننده * سائر الناس * مثل عوام
... الاقرمن الحور بعد الکور * پناه می برم

و آزموده کاران از قدیم معلوم بل مشهور است * اقتفاء لآثار
واتباعاً لمرضاتهم * به جهت پیروی آن گروه و به جهت خوشنودی آنان
دوستان حقیقی که بالا مرقوم گشتند * قوله استماع * درین مقام استماع
مطبوعه غلط طبع شده بجایش اسماع که بمعنی شنوانیدن است باید نوشت * تعایب
معیب عیب * قوله بنا بر آن اقتضاء آه * ای بنابراینکه دوستان حقیقی عیوب دوستان
خود را ظاهر کنند هرگاه که با شما ملاقات حاصل شده پاره از اوقات ملاقات را در
شنوانیدن عیوب شما گذرانیده و بعضی از زمان مواصلت را در شنودن آن صرف نموده
* قوله اگرچه این دو حالت آه * یعنی یکی شنوانیدن عیوب شما و دیگر شنیدن عیوب
خود چنانکه باید و شاید ظهور نرسیده لیکن چون سبب آن کمال محبت هر دو جانب
بوده بنهایت خوش حال می بودم * طریقهٔ انیقه * راه خوب * مراد از ان این جا
همان عیوب شنوانیدن و شنیدن که مرقوم گشته * مطارحات عرفیه * گفتگوی رسمیه
مثل اظهار اشتیاق و خوشامد وغیره * فصلی چند * فقره چند * نکهت خلقیه *
بکسی که منسوب بطرف درستی عادت است * مقصود بالذات * خلاصه
* قوله مرقوم سازد آه * ای این معنی را مرقوم سازد که از عجایب حوادثات روزگار
ما آن است که با وجود اینکه علم اخلاق خلاصهٔ جمیع علوم است علماً و عملاً نیست و نادره شده
یعنی نه کسی اخلاق میداند و نه کسی می کند * قوله قطع نظر از ین که این امر لب علیه منتق
علیه آه * یعنی اگر اعتبار کرده نشود این معنی که اخلاق وغیره پسندیده عادات روزگار
است در حقیقت بخاطر بزرگ شما چه می رسد که اخلاق وغیره خوب است یا نه و بعد از این
که معلوم شود که مرا با خوبی دارد پس از ان ظاهر شود که آنچه خلاف است باطل و
ناحق و قبل لفظ آنچه واو یک در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده زاید است
مستفیض سالک منهجان * مستنیر * تمیز کننده * ...

[illegible] ای معیت و در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده بسیار کی باید نوشت
[illegible] ای آئینهٔ امورات قضا و قدر * فهرست کتاب حسن تدبیر *
نیرنگ * نفایس * جمع نفیسه عیب * ازاله * دور کردن * منقصت *
نقصان * دنیه * ناقصه * ذمیمه * منسوب بطرف ذم * یستوی عنده الامیر والفقیر *
برابر است نزد خدای تعالی امیر و فقیر * جلت قدرته * بزرگ است قدرت او
* قوله چرا فهمیدگی و نفاق * ای چه از دور اندیشی و احتیاط عیب مردم گویند و چه از
جهت دشمنی و نفاق عیب مردم گویند زیرا که دشمن به جهت اطلاع بر عیب خود خود را از ان
عیب پاک خواهد کرد * رذائل * جمع رذیله بدی * قبائح * جمع قبیح زشت * دول *
جمع دولت * قوله سجیهٔ دوستان حقیقی آه * ای هرگاه که خصلت دوستان آنست که
همواره بر احوال دوستان مطلع شده یکدیگر را از عیوب و محاسن آگاهی داده باشند پس
چگونه است حال طائفه نادرست یعنی بسیار بد است حال آنها که بملاحظهٔ فوائد دنیا یاب سبب
خوف مضرت خود که اختیار آن هردو بدست خدا است عیوب بعضی ارباب دولت
را که آنها از غایت حرص و طمع و تعلی [illegible] عیب را نجو در راه ندهند خصلت های پسندیده
بیان می کنند * طباع * که جمع طبع در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده غلط است بجای آن طماع
باید نوشت * الذ * لذیذتر * رؤسا * جمع رئیس سردار * اخوان * جمع اخ
برادر * مرجوه * این لغت ظاهرا در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن مرحومه که بمعنی رحم کرده شده
است باید نوشت * نکال * رنج * خسر الدنیا والآخره * زیان کار دنیا و آخرت * قوله
خوشامدگویان آه * ای خوشامدگویان را از هواخواهان و قدردانان خانهٔ خود می دانند و از بین
امر و اند که [illegible] خرابی های چند درجه رو نموده در دنیا و آخرت خراب و خسته می شوند
[illegible] یعنی پناه می بریم بخدا از ان خوشامد * حسرت * آه دستی و
[illegible] * ای چنانچه حقیقت مضرت خوشامد شنوائی [illegible]

عالم معقولات آه ※ ای بشکل از ان که در عالم غیب که عقل را در ان دخل نیست بر دو [illegible]
بپیرد ※ چودهری کشنا ※ نام شخصی که صاحب اخبار بوده است ※ شهاب الدین احمدخان ※
پسر کلان محمدخان نیازی است مرد سخی و دلیر و متواضع و صاحب خصال ستوده بوده است
اولا بمنصب پانصدی پانصد سوار سرفراز شده بود بعد ازان در سال نهم از جلوس
شاهی خان مذکور باضافه منصب پانصدی دو هزار سوار جرت یافته در سال سی و پنجم
سنه یک هزار و شصت و هشت این جهان فانی را گذاشت فقط ※ نادوت ※ نام جائی
※ ربیاریان ※ جمع ربیاری قاصد ※ علی نسق المسطور ※ ای بر ترتیب مرقوم ※ قوله این
نوید بهجت بخش ※ یعنی فتح گجرات ※ فرار ※ گریختن ※ ملاعین ※ جمع ملعون دور کرده شده
از رحمت خدا ※ کنهایت ※ نام جائی که در انجا عقیق [illegible] ※ نوادل و پای
مستحکم است در ان ※ تکمیلا للبهجة وتتمیما للمسرة ※ از جهت کمال خوشی و مسرت ※ قوله
ان شد ※ ای آن رفت ※ قوله دی نزد آه ※ نزد در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجایش بزد باید
نوشت و اگر بطور استفهام انکاری معنی نزد بیان کرده شود شعر آخر منافی آنست زیراکه در ان
معنی استفهام انکاری متعذر است ※ جواد ※ بسیار بخشنده جواد مطلق بسیار بخشنده در هر
زمان ※ مسئول ※ سوال کرده شده ※ بلطفه وعطفه ※ بمهربانی و مهربانی خدا ※ دواهی ※
جمع داهیه بلا ※ صانه الله تعالی عن الآفات والدواهی ※ نگاهدارد او را خدای برتر از آفات و بلاها
※ کما و کیفا ※ ای از روی چندی و چگونگی ※ سرا و جهرا و خلوة و جلوة ※ هم از روی پوشیدگی و هم
از روی ظاهر ※ الاهم فالاهم ※ اول کار ضرور و در پس از ان کار ضرور ※ قوله بکرات و مرات
حضرت فرموده آه ※ ای بارها پادشاه فرمودند که مناسب بندگان تیار کرده فرستاده شود لیکن
بواسطه لوازم سلطنت که رعایت ضابطه الاهم فالاهم بندگان پیش دید نظر [illegible] امور
مهام می فرماید ازین جهت فرمان خاقانی با وجود ضرورت آن [illegible]
بود کیفیت فرمان ثانی خصوصا در چنین هجوم امورات بزودی ارسال [illegible]

قبل از روانگی بادشاه و غیره محبوبهٔ فتح و نصرت صورت می‌بندد آنکه به نیکترین طرق
اسمی حسن آغاز و انجام پوشیده در نظر عیش و عشرت جلوه‌گری نماید و دوستان
بار حقوق آشنائی فارغ شده از تکالیف خدع و فریب خلاصی یابند * ناقد * بشناسنده
* حرکت * گرمی * کربت * رنج * انسداد * بندشدن * مر * سبب * احیانی *
حیله‌گری * کم نظرت * سفله * لایعنی * بی‌هوده * توفر * بسیار شدن * شاید
روانی و بدنی * کلفت حالی و بدنی که بسبب افکار و امراض لاحق می‌شود * قوله چه از
ره گذر لطافت و علو رفعت آن مآرب عالی مرتبت آه * ای چه از سبب نزاکت و بلندی
رتبه آن مقاصد عالی مرتبت و چه بسبب مکاری زمانه و چه بسبب کثرت کارها و بهاریها و
نمره و ست باعلام آن مطلب مدد نمی‌نماید * منذوق لازم الوثوق * سخنی که اعتماد
بران لازم است و آن این است * ما لا یدرک کله لا یترک کله * آن چیز که کل
گرفته نشود دگر گذاشته نمی‌شود بالکل یعنی بعض گرفته می‌شود * بیهره * بی‌بهره
* قوله جائز التقریر و ممکن التحریر بود * ای آنچه تقریر و تحریر آن روا و ممکن بود * قوله بی
سرو دلانه * ای بی‌باکانه و بی‌توجهانه و آن در اصل سرو دل و آنکه به‌جای نسبت
است بود * قوله درازنفسی های آه * ای درازنفسی های ظاهری من با آمیزش پریشانی
خاطر شما که آن پریشانی بسبب این و آن پیش آینده احوال آدمی می‌شود باعث
مطالعه که بالی توجهی است نگردد * کج مزاج * تباه مزاج * قوله هرچند که اعتقاد آه *
یعنی اگرچه اعتقاد بر شما مقتضی آن نیست که درین امراد که عبارت از التفات بطرف
مطالعه خط هذا است اندیشه کنم لیکن روز [illegible] داغ این اندیشه برجگر می‌بندد و مرهم این داغ
که آن بازمایش امورات [illegible] نمی تجربه حاصل نمی‌شود که بسبب آن
[illegible] * طول اندیش * دراز * کمالات ابرسام *
[illegible] فاعل * قوله پیش ازان که ظلمت آباد عدم که [illegible]

مستبعد میدانم و به یقین میدانم که برای ناقصه عمامهٔ شما مستدعی این امر شده است چندان
پریشانی باطن حاصل شد که خارج از بیان است ٭ مبادی عالیه ٭ ملایک و عقول عشره
٭ قوله اعلام روحانی والهام ربانی ٭ ای باطلاع غیبی ٭ مهب ٭ جای وزیدن باد
٭ ریاض ٭ جمع روضه مرغزار ٭ دوحه ٭ درخت بزرگ ٭ ازهار ٭ جمع زهر شکوفه
بکافت تازی ٭ صنایع ازلی ٭ کاری گریهای خدا ٭ مکمن ٭ جای پنهان شدن ٭ مملکت
جلالی ٭ مملکت اکبری ٭ نفحات ٭ جمع نفحه خوشبو ٭ قوله هرچند از مبادی عالیه اه ٭
ای هرچند در هنگام جنگ مالک تسکین من میداد که چون از قدیم سلطنت اکبری را با
زیب و زینت داشته اند هر اینه نگاهبان حقیقی این دولت عظمی از حوادث روزگار
در پناه الهی بوده همیشه خوشحال خواهند بود اما سبب بی حوصلگی از رنج نجات نمی یافت
٭ مکارم ٭ جمع مکرمت بزرگی ٭ قوله داد از مکارم اخلاق آه ٭ ای فریاد از بزرگیهای
اخلاق و نیکوئیهای اشفاق شما که دست ظلم در خانهٔ آباد ضمیر من دراز کرده نقود جهود
معرفت را که به عبادات و طاعات سالها در درگاه الهی بهم رسانیده بودم و از
چند روز در زمرهٔ دنیاداران شامل شده ام بتاراج بردند یعنی اخلاق شما صفائی باطن
مرا بغارت بردند و در امورات دنیا مستغرق نمودند ٭ اعتنا ٭ غم خواری حاصل
مصدر ٭ ظواهر ٭ ظاهر کردن ٭ عبدالرزاق معمورهٔ ٭ عبدالرزاق شیرازی
زیرا که معمور شیراز را گویند ٭ قوله چون بیان مقدمات معروض داشته آه ٭ ای چون
در باب کوچیدن بندگان شاهی وغیرهم مبالغه زیاده نموده بودند لهذا تجویز خاطر ناقص خود را
برطرف نهاده باتفاق دوستان خالص وسعی اهتمام بلند هر کردن آن مقاصد زده بعد
گفتگوی بسیار که تفصیل آن از خطوط بعضی دوستان معلوم ایشان شده باشد رای بآن شده
که توجه رایات بطرف مالوه بعد جشن نوروزی و فرستادن خزانه و جمعه [illegible]
٭ مالوه ٭ محبوبه ٭ قوله رجا بکمال مواهب آه ٭ ای امید از بخششهای [illegible]

خدام حکمت پناهی شریک ندارند * ای کسی را در عالم اسباب بدانیدن خطاب شما خدام حکمت پناهی یعنی حکیم ابوالفتح شریک ندارند * قوله اگرچه در انتظام و انصرام آن بعضی دوستان همیمی دیگر را دخلی باشد * یعنی اگرچه در تدبیر ظهور همان خطاب مرا دخلی باشد لیکن فی الحقیقت حکیم ممدوح باعث آن شده اند * بدرقه * راهبر * قوله سخن همان است آه * ای فی الحقیقت به بدرقهٔ توفیقات الهی مصدر امری شد که آن امر و پیدا کردن نفاست و شرافت و بلندی مرتبه و بزرگواری شما نزد اصحاب عقل و شرف هیچ وجه احتیاج این چنین جزئیات مثل خطاب وغیره ندارد و آن امر ظهور فتحی است که بسعی شما ظاهر شده * اعتساف * گم راه شدن * قوله همانا وقت آن رسیده آه * ای گویا حالا وقت آن رسیده که خدای تعالی باظهار چنین فتح ها لیاقت شما ظاهر ساخته اهل حسد و اعتساف را که می گویند پادشاه ادنی کس را این چنین مرتبهٔ عظیم عطا فرموده معترف این معنی که خان خانان واقعی قابل این رتبه است نموده غیب دانی پادشاه و آن اینکه پادشاه اولا از بشره خان خانان فضیلت و جلادت او دریافته بعهدهٔ معاونه سرفراز کرده بر دوران و نزدیکان خاطرنشان ساخته وجه تفوق و تقرب شما بدرگاه سلطانی بر سائر ارباب دولت واضح و مبین سازد * مصدع * دردسر دهنده * کشنده * مکر * فولاد دیوانه * نام غلام خان خانان * موشح * آراسته * مطاوی * جمع مطوی پیچیده * فحاوی * جمع فحوا مضمون * ارتیاح مالاکلام * راحت بسیار * قوله بمقتضی المرام بخاتمة الکلام رسیده شد * ای از تمامی مدعی بخاتمه نظر رسیده شد * رعا [illegible] برده * قوله از مضمون آنکه موشح بتاکیدات آه * باید دانست که خان خانان بمجرد وقوع فتح خلی جهت آمدن خود خدمت شاه بشیخ ابوالفضل با تاکیدات و مبالغهٔ تمام نوشته بود و شیخ آنرا نامناسب و ناملائم پنداشته باین طور انکار آن می فرماید که هرچند در آن باب بامعان نظر ملاحظه نموده شد اما مقصود آن واضح نگردید و از ان امری که کشف پرده از چهرهٔ مطلب

تردد و جنبیدن * احوال تذبذب اسما * احوال منسوب به تردد و تزلزل * طینت *
سرشت و خلقت * برادران طبی * برادران حقیقی * آلا * جمع الی
نعمت * عظمت الائه * بزرگ است نعمتهای خدا * بغتة * ناگهان * سلخ * آخر ماه
* غره * تاریخ اول هر ماه * مواکب * جمع موکب گروه سواران * مواکب انجم
ثواقب * گروه سواران که هم چو ستارگان مزین اند * کور دکهاتم پور * نام های * قوله
چو دهری کشنه * کشنه نام شخصی که صاحب اخبار بوده است * قوله از میامن
محاسن اتفاقات آنکه * این قول مبتدا است و قوله که یک مرتبه بغتة در سلخ بهمن ماه
مقصد ان چو دهری کشنه این مژدهٔ غیبی رسانیدند خبر آن * قوله در اصل کمال بهجت
دوست و دشمن مساوات پیدا کرده بود * یعنی این قدر بهجت و شادمانی حاصل شده
بود که در میان دوست و دشمن امتیاز باقی نمانده بهمه دوست معلوم می شد تا چنانچه
علامت غایت شادی همین است * قوله علی الترتیب المذکور * ای بطوری که نام
هریک گذشته * جلادت * چستی و چالاکی * احسنت * نیک کردی و مراد
ازان تحسین است * قوله الحمد لله حمدا مؤبدا فردا و شکرا مؤبدا ابدا مخلدا سرمدا *
بسیار بسیار ستایش و شکر ثابت است برای خدا * اخوان * جمع اخ برادر * قوله
که خدمتی از شما بتقدیم آمد * ای شکر خدا که آنچنان خدمتی از شما بتقدیم رسید که همان خدمت
از برای بزرگی نفس شما پیش برادران زمان وجهت حسد بردن ابنای روزگار که
حسب ظاهر نسبت شما مرتبهٔ بلند داشته باشند بی انضمام خطاب * غیره بخوب ترین وجوه
صورت بست * بایسر او ضاغ * باستان ترین طورها * منتها * نهایت * منتها *
آمرزق * پنجهزاریان * کسانیکه در سپردگی آنها پنج هزار پیاده یا سوار که معین باشند
* قوله ضمیمه آن * ای همراه همان خدمت شد * قوله این طینهٔ بود آمد * ای خطاب خانی را
پوشید . خدا بود که بی شک باین عالم آورده شد * قوله در عالم اسباب

ـه ان بر کروهی کرکای راسه * کسی را خذلان * بسیار خراب * اعدا جمع عدو دشمن
* لاطائل * بیهوده * اشقیا * جمع شقی بدبخت * قوله کفی بالله شهیدا * کافی است
خدا که گواه است * تشتت * پریشانی * توزع * پریشانی * ممات *
موت * قوله بی شائبه ریب بچندین وجوه آه * ای بی شک بهزاران وجه موت بر حیات
فوقیت و فضیلت حاصل کرده مرغوب طبعت من شده بود * قوله هیهات * این کلمه در عربی
بمعنی دور شود و در فارسی بجای افسوس استعمال می شود * هرزه درائی * بیهوده گوئی * قوله
هیهات هیهات آه * باید دانست که قائل ازین جا گریزی فرماید از توهمی که از کلام سابق
او متوهم می شود و آن توهم اینکه از کلام سابقش فهمیده می شود که شاید بسبب توجه باطنی
و بعلت رنج و محنت بی شمار او ایزد تعالی چنین فتح کرامت فرموده است لهذا از قول جائی که
اقبال شاهی الی آخره ازین توهم گریزی فرماید * لطیفهٔ غیبی * یعنی این فتح مهربانی پوشیدهٔ
خداوند * آشرع * زودتر * شداید * جمع شدید سخت * نکابت * رنج
* منصه * چیزی باشد که عروس را بر ان نشانند و جلوه دهند * قوله یابند دست آه *
این جا دست بمعنی قدرت * محاسن * جمع حسن نیکو * تطاول * دراز شدن * کنکاش *
مشورت * صواب انتما * منسوب بطرف صواب مصدر بمعنی مفعول * اولیای دولت
قاهره * این جا مراد از ان خانخانان و همراهیان او * دمار * هلاکی * فجار * جمع
فاجر کار بد کننده * نزول اجلال * نزول تعظیم کرده شده مصدر بمعنی اسم مفعول
* عارفان * دانایان * بصیر * بینا * هرج و مرج * فتنه و خلل و مراد از ان این جا
شناخت خائنان و غیره * اتکا * تکیه کردن * بستان * چمن * قسم * حصه
* وافی * کامل * قسط * حصه * اوفی * بزرگ * انحظاظ * بهره حاصل شدن
* یک نحو * یک قسم * تبعیت * پیروی * قباب * جمع قبه بنای گرد برآورده چون
گنبد و غیره * رکاب نصرت قباب * رکاب نصرت مند * تذبذب * تردد

...خدمت کرده شده من و یای متکلم است دوان * مخدوم الانام *
... * مدّ ظلّه العالی * دراز کناد الله سایهٔ بر آاو را یعنی سایهٔ شما را * ظلمانیت *
... اصل مصدر * قوله شهرستان ضیاء گلستان نورانیت * مراد از ان بهشت
* ثبت * پاره از هرچیز * قوله کامروای شادی طبعی عنصری داشت * یعنی مرگ والدهٔ مرا
حسب خواهش طبیعت عنصری که آن خواهش در حالت غم حزن بی قراری و بی تابی نخواهد بود
داشت * شطر * پاره از هرچیز * قوله بصبر تلخ کام دارد * ای بصبر رنجیده دارد
* وجدانی المطالب * یابندهٔ مطالب و وجدان مصدر است بمعنی اسم فعل و یای نسبت است
دران * تسلیم * گردن نهادن حکم یعنی راضی شدن بهرچه پیش آید * قوله ظاهر است که آن
رموزدان آه * ای ظاهر است شما را که واقف اسرار کارخانهٔ پیدایش هستید و از ابتدای
شعور خود تا این وقت دریافت کنندهٔ حقیقت مرگ که فنا را در آنجا دخلی نیست بوده همت بلند
خود را در خوشنودی عاعرف نموده اید در ... از بن حادثه نشده باشد * قوله زمین پست
* قوله جمعی را که در نشیب طبیعت و گوشهٔ بشریت مانده * یعنی جمعی که در جمیع امور عرف
تابع طبیعت خود اند و عقل خود را دخل نه دهند * علم الیقین * علمیکه شک انداختن کسی
زائل نشود * هوان * خواری * سیاح * بسیار سیر کننده * معرفت آزمای *
ترکیب مقلوب ای آزمایندهٔ معرفت و مراد از ان مرد عارف * عیار گیر * سره گیرنده
و آزماینده * مسافر عالم قدس * مراد از ان مرده باید دانست که در دین اسلام
ثابت است که بی صبری و گریه مرده را ضرر می رساند لهذا الشیخ درین مقام از گریه و
بی صبری پدر را منع می فرماید * محققان ملت و نحلت * انبیاء و اولیا * ایما *
اشاره کردن * قوله چشم اند از * درین قول چشم بمعنی امید است * جاده * راه
بزرگ * غیر مرضیه * ناپسندیده * مقابر * جمع مقبره * ... نهان کرده شود * قوله
راه یابندهٔ سرایم معنی آه * ای واقف رازهای آسمانی * نهان خانهٔ هستیت * نهان خانه

شده نگران می گردد چون آلوده باغراض ناقصه است لهذا آن هم چو باطن
تخییل ما است و هیچ حقیقی ندارد * اعمال بدنیه * اینجا مراد ازان نماز و روزه
* شرایع * جمع شریعه راه راست که حق تعالی برای بندگان پیدا کرده و بدان امر
عامه * همه را افزار رسند ضد خاصه * قوله ابناء دنیا دو وجود او عدم چگوید * یعنی آن بست
و نیست چگوید * إِذَا لَمْ يَكُنْ رَأْسُ الْمَالِ فَكَيْفَ يَرْبَحُ * این مثلی است که شیخ حسب
حال خود آورده ترجمه آن وقتیکه موجود نباشد اصل مال پس چگونه نفع کرده شود یعنی وقتیکه
حقیقت سیرتم درست نباشد پس از امور ظواهر مثل نماز و روزه چه فائده مترتب خواهد
بود * تلبیس * مکر * قوله ما لجه آه * یعنی در صورتیکه نفس می خواهد که عیوب خود خود
هم نداند و او علاج را دران کجا دخلی خواهد شد * سبحان الله * یعنی یاد
میکنم خدا را * قوله وا اسفاه وا غوثاه * ای فریاد وای فریادرس و این مندوب است
و مندوب آن را گویند که بروی از جهت فوت یا وجود آن بواسطهٔ لفظ وا یا یا گریه کنند و
اینجا لفظ مغیث و غوث مندوب است چرا که بسبب فوت مغیث بران گریه میکند وادرا
می خوانند و برای مد صوت الف و ها بر مندوب در آخر زاید کنند * قوله در بعضی اسلوب
بی رکانه آه * باید دانست که اینجا از بعضی امور اشاره بطرف سفارش خویش شیخ
است که پدر شیخ بشیخ نوشته بود پس شیخ در جواب سفارش به پدر بزرگوار خود
می نویسد که قبله گاها آن سفارش را محض سعادت خود میداند * قوله ایصال نفع و دفع
ضرر آه * ای بر تقدیریکه رسانیدن نفع و دفع ضرر از لوازم ادنای مرتبه جنسی آدم در نظر
خرد ثابت و متحقق است پس چگونه قرابت و محبت وغیره را در ایصال نفع و دفع ضرر
دخلی خواهد بود و هم شکر خدا که بنده را نسبت خویشی با لوم همه حقوق ثابت است

* تشریح نامهٔ سیوم که شیخ بوالده ماجد *
* خود در واقعهٔ والده خرد ارقام نموده *

مجلس برتر و مراد از ان مجلس بادشاه * بوجه احسن * بطور بهتر * ...
انجام به خیر باد این جمله دعائیه است فقط

* تشریح نامه دوم بمقتدای خداشناسان حق دین *

* قدوهٔ ایزد پرستان حقیقت گزین زبدهٔ رموز دانان *

* دقایق دین عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ نصیر *

باید دانست که این نامهٔ شیخ متضمن خرابی حالات خود و اظهار مکر و حیلهٔ نفس امارهٔ خود و دیگر حالات در جواب نامجات پدر خود تحریر نموده * مخدومی * خدمت کرده شدهٔ من و یای متکلم است دران * قبله گاهی * قبله گاه و مراد از ان پدر و فارسیان خلاف قاعده در لفظ فارسی گاهی یای متکلم در می آرند و بسبب کثرت استعمال آن یا را جزو کلمه می پندارند و قصد از ان یای متکلم نمی کنند و درین هم یا از ان قسم است * مدظله العالی * دراز کند الله سایهٔ برتر او را * خبیر * آگاه * قدیر * قدرت دارنده * رحیم * رحمت کننده * شدت * سختی * رخا * فراخی عیش * قوله از انجا که متضمن آه * درین قول اگر بجای متضمن متغمس که بمعنی غرق شونده است نوشته شود خوب است ای از انجا که شامل لوازمات طبیعت بشریت هستم * قوله اگرچه بنظر تامل آه * این جمله دیگر برای تقویت این معنی که من لائق ملامت هستم آورده ای دیگر وجه عدم ملامت آنکه اگر بنظر فکر ببیند فاعل حقیقی این شکوه و شکایت که می کنم بجز خدای تعالی است پس مرا ملامت کردن در حقیقت این ملامت منسوب به درگاه بی نیاز کنش خواهد شد پس چگونه بدرگاه بزرگش ملامت و چون و چرا جائز است * قوله شرح اطوار * یعنی شرح حالات خود می نویسد * اتعاب * جمع تعب و رنج * آلام * جمع الم رنج * شاق * جمع مشقت محنت * فوق الطاقت * بالای طاقت * قوله در نشای صوریه بدنیه آه ای در عالم زندگانی قطع نظر از ان که رنجهای بدنی دارم تحریکه واقع است

تشریح عرضداشت پنجم بشاهزاده عالمیان *

وقتی تحریر یافته که ابو الفضل و خانخانان و شاهزاده بطرف دکن برای
... بودند و در انجا رسیده هر یک متفرق شدند پس شیخ از جای رفتن خود
این نکته مضمن ... های آمدن شاهزاده وغیره بجالناپور بنابر صلاح و مشورت ارقام
نموده * قوله اصل آنست * ای واجب آنست * جریده * تنها * جالناپور *
نام جائی * قوله و یک یک را قرار ... شود آه * لفظ شود در نسخه مطبوعه غلط طبع شده
بجای پس لفظ خود باید نوشت ای هر یک از خانخانان و بنده پیش حضور صلاح و تجویز خود ظاهر
کند ناصلاح دید آن حضرت که در ان نباشد لائق اعتبار نشاید * قوله مردم هم دل نهاد
نمی شوند * ای مردمان لشکر نیز هم دل بسته نمی شوند و بدخواسته خاطر اند * قوله و آنکه
سفرت منع فرموده اند * اینجا مراد از حضرت ذات اکبر پادشاه * قوله بی تقریب *
ای بی وقوع مهمی * قوله بامکنونات قدسی خاطر * ای بامطالب و مقاصد خاطر قدسی * قوله
در ده روز کار کرده آه * تفصیل آن ده روز این است در شش روز می آید و ...
روز اگر بسیار باشد میرود پس درین صورت ده روز شد و دیگر در دو روز میرود
درین صورت هشت روز در آمد و رفت می شود پس بلحاظ اکثر ده روز گفته * شیء
نیمه چیزی و دوش اینجا یکی آمدن خود و دیگر فرستادن ابو الحسن * گنجائی * گنجایش
* نغرک * چیز خوب و بکو و کاف تصغیر است درین و قبل این لفظ در نسخه مطبوعه حرف بای
معیت سهو شد باید نوشت * اتک * نام دریائی است فقط

* تشریح نامه اول که مولانا نزاد شاهرخ میرزا فدیره *

* سلیمان ... فرمان روای خاندیس تحریر یافته *

ملایم و ناملایم * مناسب و نامناسب * مسامع * جمع مسمع گوش مسامع همایون مراد
از گوشهای بادشاه * دفتر الغیب * یاد کردن در پس و عیب * مجلس معلی *

ای عرائض بدرگاه پادشا[ه] * قوله عرائض بدرگاه آه * هستند آزرده اند

[ا]نذر * وندر ... پایندار ... ای ... خود طلب فرمایند * که شاهزاده را بحضور خود طلب فرمایند

ای خطوطی برای ... * راه * مستوفیان و حساب گزاران نزدیک خاصه بزرگ منصبیان

[و]عبارت چند حرا است و ایشان سرمایهٔ دل ... کردن این مردمان و برای بدست آوردن

* جمع اُتُش انچه از پیش ملوک * اُتُوشِش * است حرها آن تفصیل این قول بعد

ای جمیع امورات مذکوره * قوله جمیع اینها * برای نوکران بخش دهند و بزرگان طعام

ای در حق بعضی مردم لائق او از امورات مذبوره ظاهر باید فرمود * قوله و بعضی را در خور *

نام کتابی است که در ان احوال شاه بابر مرقوم است * واقعات بابری *

قوله گذرانیده اند * جرهای نشه آور * کیفیات * دعا از روی تضرع * نیایش گری *

ای ترک داده اند * سره کردن * جید و پاکیزه کردن فقط

* تشریح عرضداشت چهارم که به بیان ارتخت *

* والا اقبال شاهزادهٔ دا اقبال نگارش یافته *

باید دانست که این عرضداشت هم درباره ترغیب شاهزاده بسوی درستی احوال خود

* قوله بخود هانان قدر پرداختن شایستگی دارد شان و توبه او برحال تحلائق مرقوم گشته

ای برای آرام خود هانان مقدار اوقات مقرر کردن * که پیکر استخوانی منتظم باشد

درست ماند از جسم لاغر است که عبادت استخوانی که پیکر دارد شایستگی

* باستانیان * گذشتگان * شب و روز الف بمنزلهٔ واو عاطفه است * شبانروزی

یعنی نه آنچنان شنیدنی که * خواب داند سرمایه آن را کلانان که * قوله شنوائی *

امیران و توانگران وقت خفتن برای آمدن خواب مثال افسانه می شنوند * رهزنان

* مثنوی * مردمان فتنه انگیز و مفسد * رهزنان بیزدانی * خیالات زشت و بد * درونی

نام کتابی است فقط * کیمیا سعادت * مثنوی مولانا روم * معنوی

تشریح عرضداشت دوم

هرچند خان [illegible] قطب الملک که هر دو حاکمان سواد ملک دکن اند کس فرستاده مدد و کمک طلبیدم اما آنها با من اتفاق نکردند ※ جرنغار ※ فوج دست چپ ※ برنغار ※ فوج دست راست ※ قوله بمجرد برآمدن ستاره سهیل ※ این ستاره در آغاز سرما یعنی در اول ماه کوار از جانب یمن بر می آید و ازانجا که تاثیرات آن بطرف یمن بسیار است لهذا آن را سهیل یمانی گویند ※ قوله دلی و حوصله ※ یعنی جرأت و همت فقط

※ تشریح عرضداشت دوم ※

باید دانست که این عرضداشت وقت مراجعت ابوالفضل از دکن و روانگی دیگر شاهزاده در آنجا متضمن اظهار حقیقت اثنای راه وغیره تحریر یافته ※ روز سروش ※ نام روز هفدهم از هر ماه شمسی ※ آهو بره ※ نام جائی ※ قوله از روی کرامات آه ※ یعنی سابق ازین قبل از درخواست من در باب ابلاغ لشکر از روی کرامات فرمان در باب فرستادن لشکر و خزینه بطرف احمدنگر وغیره بکارکنان صادر شده بود ※ برار ※ پرگنه است در ملک دکن ※ قوله لیکن تا تهانه آه ※ یعنی ازانجا که تا تهانه ها نه نشیند ملک برار و احمدنگر ضبط نمی شود بنابران حالا فرستادن لشکر مناسب است ※ قوله هنگام برابر ساختن نشیب و فراز ※ ای وقت انتظام ※ احدیان ※ جمع احدی و او سپاهی است که در خانهٔ خود نشسته از طرف پادشاه روزینه می خورد و وقت حاجت پادشاه بطور محصل وغیره اول در جا میرود و بی نیل مقصود باز نمی گردد ※ قوله چون دانستند آه ※ یعنی شاهزاده چون دانستند که حکم پادشاه در باب نگاهداشت فیلان نیست همه فیلان را روانهٔ حضور ساختند و با فیلبانان قرار دادند که ما عرضداشت می کنیم فقط

※ تشریح عرضداشت سیوم که بحضرت شاهزاده مرقوم گشته ※

دانستنی ست که وقتی که شاهزاده دانیال بطرف دکن مراعات حال رعایا و لشکریان نمی نمود ابوالفضل این عرضداشت متضمن نصایح و تحریص شاهزاده بطرف دلجوئی لشکریان و رعایا ارقام نمود ※ قوله [illegible] آه ※ اتفاق شوم که از شما مردم ناخوش شده میروند و آنان که در انجا

[illegible]	[illegible]	١٦	٧٤	[illegible]	[illegible]	٤	٤٣
[illegible]	[illegible]	٣	٨٤	[illegible]	[illegible]	١	٧٤
[illegible]	[illegible]	١٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	٧	٤٤	[illegible]	[illegible]	٤	٥٤
[illegible]	[illegible]	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠	٤٤
[illegible]	[illegible]	١٠	٦٠	[illegible]	[illegible]	١	٤٤
[illegible]	[illegible]	١٧	٧٠	[illegible]	[illegible]	١٣	٦٤
[illegible]	[illegible]	١٠	٨٥	[illegible]	[illegible]	١٤	٦٤
[illegible]	[illegible]	١٤	٥٥	[illegible]	[illegible]	١١	[illegible]
[illegible]	[illegible]	٦	٣٥	[illegible]	[illegible]	٣	٠٤
[illegible]	[illegible]	٧	٤٥	[illegible]	[illegible]	١٤	٣٤
[illegible]	[illegible]	١٦	٥٥	[illegible]	[illegible]	٢٠	[illegible]
[illegible]	[illegible]	٤	٣٥	[illegible]	[illegible]	٨	٤٤
[illegible]	[illegible]	١٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٦	[illegible]
ص	خ	س	ص	ص	خ	س	ص

* [illegible] فرمان حضرت شاهنشاهی در طلب یکی از فضلای شیراز *

* ابتسام * ترنم خندیدن و این جا بمعنی ظاهر شدن * اعوام * جمع عام سال * آربعین * چهل * ترتیب * در نسخهٔ منقول عنه غلط طبع شده بجایش تربیت باید خواند * بحار * جمع بحر دریا * مطالب أسنی * مطالب مرغوب * محفوف * گرد گرفته شده * معالی * جمع معلاة بلندی در قدر و منزلت * کمالات وهبی * کمالات خلقی و ذاتی * مرضی الشمائل * پسندیده خصائل * جامع الکمالات * جمع کنندهٔ کمالات * قائد * از پیش کشندهٔ ستور * سائق * از پس رانندهٔ ستور * محمل * کجاوه

* تمام شد شرح دفتر اول بفضله الاجزل والاجل *

* غلط نامه *

ص	س	غ	ح	ص	س	غ	ح
۴	۹	ورزیدم	وزویدم	ایضا	۲	بَشرةَ	بُشرةً
ایضا	۱۱	اسابزم	تبازم	ایضا	۱۹	مَتکئین	مُتّکئین
۲	[illegible]	هردو	[illegible]	۳۳	۳	قضات	قُضاة
۹	[illegible]	مزاهنات	مناوهنات	۳۵	۶	مارب	مآرب
[illegible]	[illegible]	[illegible]ون	أکردن	ایضا	۱۶	العقیدت	العُقدة
[illegible]	[illegible]	هرشدن	ظاهرشدن	۳۷	۱	آمام	اهتمام

بسم الله الرحمن الرحیم

* آغاز دفتر دوم * تشریح عرضداشت اول که بشاه مرقوم شده *

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن هنگامه و فساد برپا بود جهت تصفیهٔ آن و هم بنا بر تنبیه دکنیان
اولا شاهزاده بملک دکن رفته بود و بعد ازان که در سنی آنجا از شاهزاده بظهور نرسید و شاهزاده درانجا
ازین جهان فانی رخت رحلت بربست ابو الفضل بدان کار مقرر شده روانهٔ آن طرف گردید پس
ازان جا احوال آن ملک درین عرضداشت می نویسد * قوله وعنایت ایزدی * درین قول بعد
لفظ ایزدی حرف کاف در نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت * قوله توجه شاهنشاهی آه *
مبتدا و قوله دکنیان بی دولت بحال تباه گرفتار خبر آن و قبل لفظ دکنیان واو در نسخهٔ مطبوعه
زاید طبع شده * نخوت * غرور * باد آفراه * پاداش * روز خور * نام روز
یازدهم است از هر ماه شمسی و بعد آن یازدهم خورداد بیان آن * برهان * مخفف
برهان الملک که صوبه دار دکن بوده است * ناهم و پتیاله و آسوه * هر سه نام جائیست
* روز گوش * نام روز چهاردهم از هر ماه شمسی * چاند بی بی * نام ملکهٔ دکن * سا
ناگزیر * اینجا مراد ازان مرگ شاهزاده که بطرف دکن واقع شده بود * غلامان حبش *
بطرف وسالهٔ حبشیان که همراه ابو الفضل در جنگ بود * قوله هرچند بعادل خان که * ا

که چنان تدبیر شایسته بکار برد که برهان نظام الملک از جادهٔ اطاعت انحراف نورزد
* قوله بخاطر اشرف نمی رسند * نمی رسید در نسخهٔ مطبوعه ظاهرا غلط طبع شده بجایش میرسید
باید نوشت * قوله با آنها * ای باحکام دکن * قوله آنرا * یعنی آن خدمت سفارت که
اکبر برای راجی علی خان از نزد خود بجانب حکام دکن مقرر می فرماید * مرصع * آنچه
در طلا و جواهر نشانند * راهوار * اسپ فراخ گام * کافل * ضامن * قوله چون
همواره توجه عالی * شرط و جزای آن قوله بالکل بدرگاه عالی رسیده بخدمت ما بتحقق
شوند * مرضات * خوشنودی

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که *
* به برهان نظام الملک تحریر یافته *

باید دانست که این فرمان بعد از فتح ملک دکن متضمن تفویض خدمت حراست و حفاظت آن به برهان
نظام الملک و اطلاع روانگی شاه زاده بطرف دکن جهت انتظام آنجا مع ارقام نصائح ارجمند
و مواعظ دلپسند مرقوم گشته * اُسوه * پیشوا * مفتخر * نازنده * مباهی * فخرکننده و نازنده
* ملجا * جای پناه * قوله چون شوکت دستگاه * باید دانست که شاه اکبر بعد از عطای ملک دکن
برهان نظام الملک ارقام می فرماید که چون تو سابق از این بعد از سرکشی و بغاوت از خلوص و
عقیدت ما پناه بدرگاه حضرت ما آورده بودی بنابران همواره مرکوز ضمیر ما می گشت که اگر اتفاق
شود ولایت دکن بشما تفویض یابد الحمد از انجا که آن طور رضی که خاطر اقدس می خواست
باهتمام راجی علی خان صورت وقوع یافت حسب مرکوز خاطر حکومت آن ولایت بشما سپردم
پس باید که بره نمونی بخت قدر آن عطای بزرگ دانید * حرز متین * جای نیک استوار
* ولایت * جمع والی حاکم * آمصار * جمع مصر شهر * کرپزت * فریب و مکر * شعار
جامه که زیر جامهٔ دیگر پوشند * مهاد * بستر * تصاجریان * جاری شدن آن مثل کمر
است * سوالف * جمع سالفه گذشته * بنادر * جمع بندر جزیره ...

فرمان شاهنشاهی در اجی علی خان

نام نیز گویند * قوله باعث آنست آه * ای درصورتیکه کار دیگران بدرخواست شما ساخته
می‌شود بنابران باید که هیچ گونه اندیشه ناموده نزدیکی شاهزاده را از اسباب ترقی دولت
خود پندارد و در اطاعت ما کوشیده خوشحال باشد * اِعتِضادُ المَمالِکِ العُظمیٰ اِعتِمادُ
الخِلافَةِ الکُبریٰ * قوت سلطنت های بزرگ معتمد علیه پادشاهت بزرگ * قُدوَةُ الخَواقینِ
العِظامِ عُمدَةُ الاُمَراءِ الکِرامِ رُکنُ السَّلطَنَةِ العالِیَه مُبارِزُ الدّین * پیشوای پادشاهان بزرگ
عمدهٔ امیران بزرگ ستون پادشاهی برتر دلیر در اجرای امور دین * قوله آنکه در اخلاص آه *
ای سبب عدم ملاقات اعظم خان با شما در هنگام بودن بطرف دکن نه آنست که در اخلاص و
محبت اعظم خان که به نسبت شما است فتوری رفته باشد * قوله لهذا * یعنی بعلت عدم اتفاق
ملاقات اعظم خان با شما درباره شما انواع عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم
* فتور * سستی * عُمدَةُ المُلکِ مستشار الدَّولَه مؤتمن السّلطنه * عمده و زبدهٔ ملک
مشورت گرفته شده مملکت امین سلطنت * حکیم * جمع حکمت * اتم * کامل‌تر * قوله
نسبت قرابت باید دانست که پادشاه شیخ عبدالرحمن پور ابوالفضل را داماد خود راجی
علی خان منسوب فرموده بودند * محرمیت * رازدان شدن * صمیم القلب *
صاف دل * قوله سخن ناشایسته * یعنی سخن نافرمانی و بغاوت شما * جامع معقول
و منقول * جمع کنندهٔ علم منطق و فقه وغیره * حاوی فروع و اصول * جمع کنندهٔ علم
مخترعات و معلومات * الخطاب بملک الشعرا * خطاب داده شده به ملک
الشعرا یعنی بادشاه شاعران * ابوالفیض * صاحب فیض و این خطاب
فیضی است * رموز * جمع رمز اشارهٔ پنهانی * کماهی * چنانچه هست * سعادت
[illegible] * سعادتمند * وثوق * اعتماد * دقایق * جمع دقیقه چیز باریک و کلام مشکل
[illegible] نظام الملک آه * برهان نظام الملک از طرف اکبر بحکومت دکن مامور شده
[illegible] جبلی خود بغاوت ورزید لهذا شاه اکبر بر اجه علی خان می‌نویسد

است که وقتیکه امیر تیمور که یکی از اجداد حضرت شاه اکبر بوده است بهم روم از
راه ایران میرفت در اثنای راه باشاه صفی جد شاه اسماعیل که یکی از آبا و اجداد
شاه عباس است ملاقات کرده همت خواسته بود و اتفاقا ببرکت دعای آن بزرگ امیر
تیمور فتح و نصرت یافته باچند هزار اسیران و قیدیان از روم مراجعت نموده در میان راه
باز خدمت شاه کرامت نگاه مشرف گردید و هدایا و غنایم بطور نذر گذرانید بعد
ازان شاه صفی بنظر ترحم جبلی و هم بشکرانهٔ این چنین فتح کلی شفاعت قیدیان نموده
آنها را از قبضهٔ تسلط و اجبار شاه تیمور وارهانید بعد از مدتی شاه اسماعیل بمدد و ا
ستعانت همان قیدیان و اسیران قوت و زور یافته سر بدعوی حکومت و امارت
برافراخت قضا کار بقوت آنان همه جا فتح یاب شده بر تخت شاهی در رسید
و ازان روز بنای سلطنت ایرانیان قائم شده پس شاه اکبر از عبارت
چنانچه استخلاص و غیره اشاره باین معنی می نماید * بادشاه مبرور * اشاره
بسوی شاه اسماعیل * مبرور * نیکی کرده شده * و قوله از عبور بآن نواحی ممنوع
فرموده‌ایم * جزای شرط مذکور * عطیات * جمع عطیه بخشش * مجدده * تازه
* مرتفعه و متصاعده * بلند * متراکمه * باهم یکدیگر آمیخته * مرور * گذشتن * مهول *
دشوار * تسخیر * کشادن * ید طولی * دست درازی یعنی چستی و چالاکی
* حصن حصین * قلعه مستحکم * ولایت بدخشان * یکی از مضافات توران است که اکبر
ارادهٔ گرفتن آن داشت و وقتیکه عبدالله خان تحف و هدایا بخدمت شاه اکبر فرستاده ملتجی
صلح گردید اکبر ازان اراده باز ماند و راه موافقت پیش گرفت * جبال * جمع جبل [illegible]
* سطوت و جبروت * قهر و غلبه * زوایا * جمع زاویه گوشه * جداول *
جمع جدول خط * مقدم * آمدن * انهاض * کوچیدن * دُرّة التاج * در یکتا
* واسطة العقد * کلانترین و بهترین دانه که در میان سلک باشد و [illegible]

آفاقی * اعراض وجواهر قدرتی * محامد * جمع محمده خصلت نیک * اضاءت * روشن
شدن * لوامع * جمع لامع درخشنده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * مأمن * جای
پناه * توسیع * فراخ کردن * تکمله * تمام گردانیدن * مکارم فطری * مکارم
ذاتی * نافذ * جاری * جازم * مستحکم * حبوبات * جمع حبه دانه * اغذیه *
جمع غذا * ادویه * جمع دوا * عطریات * جمع عطر خوشبوئی * کرپاس * جامه
باریک که از ریسمان بافند * ادوات * جمع اداة آله حصول چیزی * امتعه * جمع
متاع رخت * املاک * جمع ملک * اسلحه * جمع سلاح * اقمشه * جمع قماش
متاع و رخت * مرفوع القلم * معاف * تطاول * ظلم * اقویا * جمع قوی
* ضعفا * جمع ضعیف * موفوره * زیاده * مستثنی * برآورده شده * مطاع *
اطاعت کرده شده

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که به راجی *
* علی‌خان فرمان روای خاندیس ارقام یافته *

باید دانست که از آنجا که راجی علی خان در مهم و فتح دکن معاون و شریک غالب بوده لهذا
در جلدوی خیرخواهی او این فرمان متضمن ارسال خلعت فاخره و اظهار عنایات بی غایات
به نسبت او مع تعداد نعم الهی و الطاف نامتناهی و اطلاع روانگی شاهزاده و فیضی بطرف
دکن جهت بند و بست و انتظام آنجا ارقام یافته * [illegible] * قوت * آلاف * جمع
الف هزار * وافر الصدق * بسیار راست گو * راسخ ایمان * شخص قوی دلیل
* اضعاف * جمع ضعف دوچند * فخیم * بزرگ * نظیر * مانند * فطانت *
دانائی * مطمح * جای افتادن * زایچه * حساب یکسالهٔ منجمان * شقاوت *
بدبختی * طلایه * قومیکه چهار طرف لشکر محافظ باشند * قوله چون عظمت و شوکت
و دستگاه شاه عباس آه * شرط * قوله چنانچه اخلاص امرای روم آه * دانستنی

ساغر * مزارع * جمع مزرعه کشت زار * قلع * برکندن * قمع * خوار کردن * جره

درستی نقصان حاصل مصدر * سکندران * شاسگان * کاموزه * خورش * نابیان *

نابعداران * جار بانجار * شتاب * نصب * مقرر * منسک * دوست

وآراسته * منسجم * جاری شونده * اوامر * جمع امر حکم * آساس * بنیاد * بنیان

دیوار * اشاعت * آشکار اکردن * اعلا * بلند کردن * انجم * جمع نجم ستاره *

ثواقب * جمع ثاقب درخشنده * تعدی * ظلم * قضا * خواهش خدا * امضا *

روانی حاصل مصدر * حکم قضا امضا * کاری که روانی آن مثل روانی قضا باشد * اضطرار *

بیقراری واین جا بمعنی بیقراری که بعد شکست و هزیمت حاصل شود

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی بعاملان *

* ممالک محروسه در منع زکوه *

* زکوه * بخشی از مال که به حساب یک حصه از چهل حصه کل مال در راه خدا صرف می کنند

واین جا مراد از زکوه محصول وغیره است * سنه سابعه * سنه هفتم * ناموس اکبر *

شریعت * رحمت بالغه * حکمت کامله * سامانه خیابان * باقی دارنده * تعمیر پرداز *

آراسته کننده * کن مکن * مراد از آن امورات * دایره کون و فساد * دنیا

* دستیاری * مددگاری * دار علیه * جای قرار * حارسان * جمع حارس نگاه بان * بیع *

فروختن * شرا * خریدن * چارسوی چون وچرا * بازار چهار رسته که در آن خرید و فروخت میشود

* صیانت * نگاه داشت حاصل مصدر * دیانت * دینداری * اجناس کونی *

اجناسیکه به تدبیر پیدا می شود * اجناس الهی * اجناسیکه صرف بقدرت الهی بدون تدبیر

پیدا می گردد * مقومان * قیمت کنندگان * اعراض * جمع عرض متاع درخت و هر چه غیر

از زر و سیم باشد * جواهر * جمع جوهر سنگ قیمتی و چیزیکه بذات [illegible]

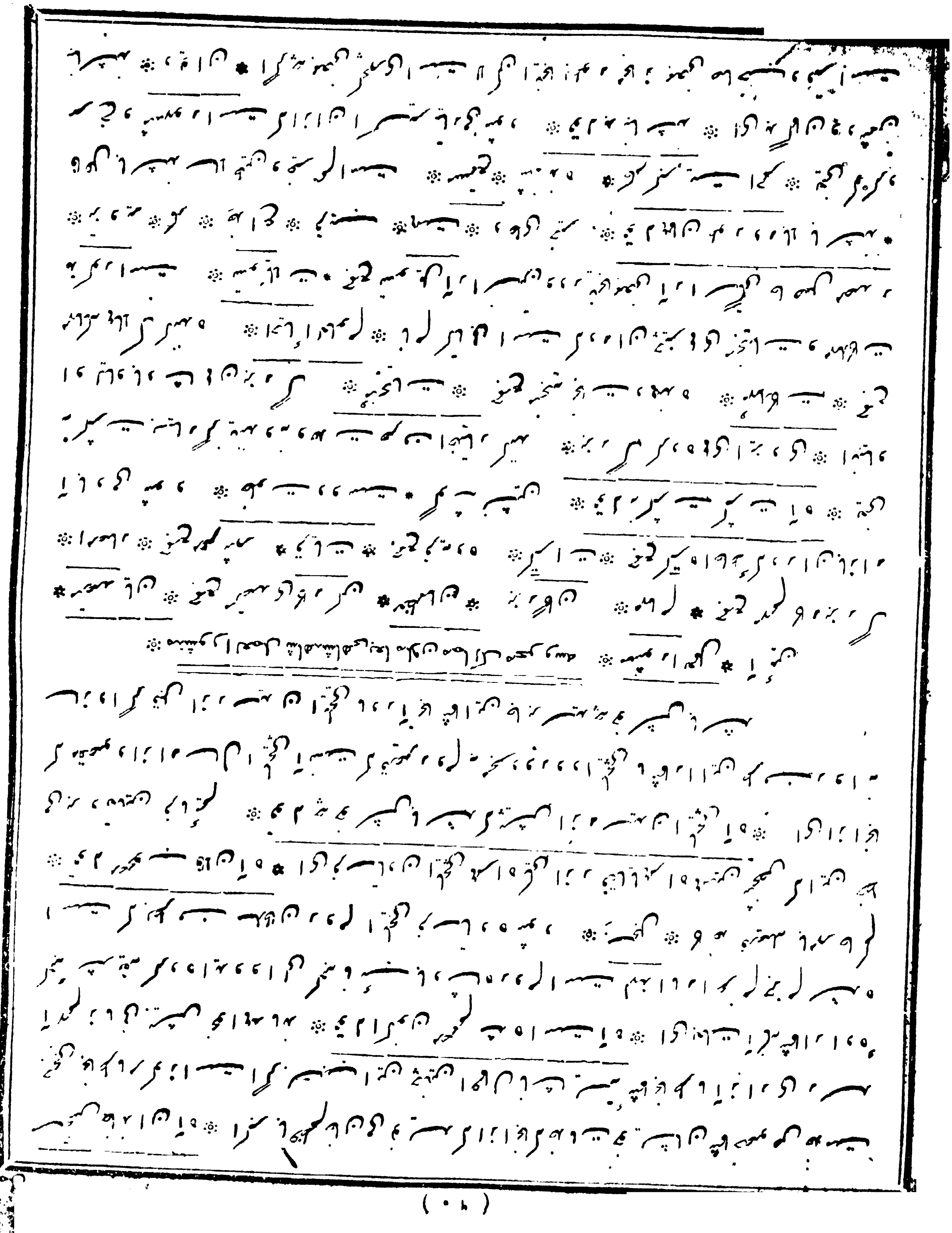
* جواهر انفسی * جواهریکه بتدبیر مردمان حاصل می شود * [illegible]

[illegible] دفن کردند شب خواجه بزرگ در خواب بمجاور آن بقعه خود تاکید می فرماید
که او محب ماست اندرون بقعه شمال رویه گنبد او را گذارید فردای آن به مبالغه تمام مجاوران
بقعه او را از قبر اولی برآورده بجای نشان داده خواجه دفن کردند تقوی و صلاح او زبان
زد خلایق بوده است در امانت و سیادت نظیر و عدیل نداشت و آدمیان کثرت
اخراجات او دیده حیران می شدند بعضی بیافتن سنگ پارس شهرت میدادند و آن سنگی
است که هرگاه بجانب آن برسد یا آهن می رسد آن مس و آهن زر می گردد و در دیار
مالوه قبل از زمان بکرماجیت در عهد راجه جی سنگ دیو بهم رسیده بود و بعد فوتش
تا پنجاه سال از اشرفی و روپیه دفائن وغیر این از خانه اش بر می آمد ❊ قوله چون پیش
نهاده آه ❊ این قول شرط است و جزای آن قوله الحمد لله که روز بروز افزای آخره است
❊ سکنه ❊ جمع ساکن ❊ وظائف ❊ جمع وظیفه روزمره ❊ ازدیاد ❊ زیادتی ❊ رطب
اللسان ❊ تر زبان ❊ عذب البیان ❊ شیرین بیان ❊ محک ❊ سنگی که بران زر و سیم عیار کنند
❊ ارتقا ❊ بلند برآمدن ❊ قوله چون سبقت شهودیت آه ❊ این قول شرط است و جزای آن
قوله بعهده الملک دادیم ❊ عمدة الملک رکن السلطنة العالیه ❊ معتمد علیه ملک و ستون
سلطنت بر تربیتی قوت آن ❊ موتمن الدوله البهیه مستشار المملکه الخاقانیه ❊ این دولت زیبا
مشورت خواسته شده سلطنت پادشاهی ❊ مقرب الحضرة السلطانیه وافر الاعتماد کامل
الاعتقاد ❊ خاص الخاص درگاه پادشاهی بسیار معتمد علیه و عقیدت مند کامل ❊ مورد
العنایت والاحسان ❊ جای ورود مهربانی و نیکوئی ❊ نظام الدین ❊ شخصیکه درست
دین باشد ❊ سعادتهای روزبه ❊ سعادتهای که روز بروز بهتر زائد می شود ❊ رتق ❊
بستن ❊ فتق ❊ گشادن ❊ قبض ❊ گرفتن ❊ بسط ❊ فراخ شدن ❊ خالصات ❊
خالصه یعنی رعیت که در سرکار ضبط شود مهام خالصات امور خالصات ❊ استقلال ❊
[illegible] ایستادن ❊ معموری ❊ آباد کردن ❊ تکثیر ❊ زیاده کردن ❊ تعمیر ❊ آباد

است در خرج کمتر به نسبت دخل ✻ یراق ✻ ساز جنگ ✻ مشعوف ✻ فریفته ✻ تولد در وقت تحویل آه ✻ یعنی وقت آغاز ماه ✻ تولد روشنایی ماه ✻ ای مانند دهقانان ناوان کار کو توالی را حقیر ندانسته در انجام کار کوتوالی عار و ننگ ندانند ✻ کاوشی ✻ جست و جو ✻ آخذ و جر ✻ گرفتن و کشیدن ✻ اعلام ✻ آگاه گردانیدن ✻ عهده ✻ ذمه ✻ متوفی ✻ مرده ✻ تولد چنانچه در بوم روم آه ✻ یعنی چنانچه در زمین روم رسم است که اگر کسی غایب یا مرده می‌شود متروکه او حاکمان آنجا تصرف خود در می‌آرند نشود ✻ فروردین ✻ اردی بهشت ✻ خورداد ✻ تیر ✻ امرداد ✻ شهریور ✻ مهر ✻ آبان ✻ آذر ✻ دی ✻ بهمن ✻ اسفندیارمز ✻ این دوازده لفظ نام ماه‌های فارسی است

✻ تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی به شهباز خان کنبو ✻

خان مذکور در نسب بشش واسطه بحاجی جمال که مرید مخدوم بهاء الدین ملتانی بوده میرسد و در ابتدای حال بدرویشی میگذرانید بعد از آن در سلک ملازمان عرش آشیانی منسلک شده اول در عهده جانشینی کوتوال عزت یافت و از آنجا که دران خدمت باحتیاط تمام کار نمود بنا بران منظور بانظار الطاف خسروانی شده از منصب صدی بپایه امارت مرتقی گردید و بخدمت میر زاتوزکی مخصوص شده در سال شانزدهم که شکر خان میر بخشی در معرض عتاب شاهی در می‌آید منصب او بخان مذکور حواله می‌گردد و در تسخیر قلاع سوانه وغیره کارهای دلیرانه و مهمات مردانه از و بظهور میرسد و در صله آن بخدمات بنگاله وغیره سرفرازی می‌یابد و در سال چهل و چهارم از جلوس اکبر سنه هزار و بیست هجری دفعةً داعی اجل را لبیک اجابت میزند گویند که شهباز خان وصیت کرده بود که در احاطهٔ مرقد منور خواجه معین الدین چشتی قدس سره دفنش کنند چون مردمان وی بجا آوردن وصیت خان مذکور رشد ند مجاوران بقعهٔ شریفه سرباز زده نگذاشتند تا جاید ...



بر آورده حواله شریف که نمود و باز که بر مهربانی جدید بادشاه بتازگی اطلاع می یابد دریانوردی
در آمده بحال بندر فروکش شده در آغاز سنه هزار و سه شرف ملازمت بادشاه عزت می یابد
از شیخ عبد القادر در وقت تاریخ روانگی او بطرف مکه معظمه یافته و آن اینست * چو پرسیدم
بدل تاریخ این سال * یکتا میرزا کوکه حج رفت * در احمد آباد سال نوزدهم از جلوس
جنت مکانی در سنه هزار و سی و سه هجری باجل طبیعی فوت گردید در تیزی طبع و طلاقت لسانی
عدیل و سهیم نداشت و در تاریخ دانی بی مثل گاهی شعر هم میگفت از وست * بیت *
* چون شد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ * بعد ازین خواهم زدن بر شیشهٔ ناموس سنگ *
و نستعلیق بسیار خوش می نوشت. فقط * قوله مثل او عاقل بی رضای والده آه *
این جمله معطوف است بر جمله بی رخصت یعنی بی رخصت ما و بی رضامندی والده که همه دین
داران در جمیع امور خصوص در چنین طاعات بی رضای والده کاری نکرده اند چگونه موجب
این مطالب می شود * قوله او طالب کار ثواب شده آه * سابق نوشته مثل او عاقل و
باز می نویسد که او طالب کار ثواب شده ظاهرا این محض تکرار بنظر می آید لهذا جهت
دفع تکرار عرض میکنم که دستور اهل انشا است که چون عبارتی متضمن سخنی دور واقع می شود
جهت توضیح معنی بزیاده و تکرار ضمیر جرأت می نمایند و این هم از ان قبیل است
* تعمق * بکنه چیزی رسیدن * اخطار * جمع خطر بالکسر * مثوبات * جمع مثوبه
پاداش * خسران * نقصان * وابه * گمان فاسد * معزول * بیکار * خمول * گمنامی
حاصل مصدر * عقلاً و نقلاً * از روی عقل و عرف * بارق * درخش * جذبه
کشش * کنف * نگاهداشت * قوله که فرزندان عاقل اند * درین قول کاف
علت است بمعنی برای * قوله ناظر او را * یعنی منظور و مرکوز شمار را این خاطر بمعنی
منظور است * قوله بر آینه از اینجا که آه * جزای قوله اگر تا آمدن الی آخره است
* وزین * استوار * بجی * دایه که طفل را شیری نوشاند * قوله از اینجا که خدمت

اشراقین شایین آنانکه بسعی و تک و دو و بنظر و استدلال تحصیل علوم نمایند و اشراقین
آنانکه صرف بصفائی دل و نور قلب به مطالب وا رسند و از هر یک قسم بوضعی مقلد شرع
اند و بعضی غیر مقلد شرع * بصره * معرّف و شناسانیده * علمای صاحب تجربین * فضلای
زبردست * مجموعه * کتاب * جریده * دفتر * ملکات * جمع ملکه عادت و کردار
* ذوفنونی * صاحب فنها و فرا واز ان شخص صاحب کمال و یای نسبت است دران
* تولد مورد بدایع ذوفنونی * جای فرود آمدن عجائبات غریبه * کشّاف * کشاینده
* معاقد * جمع معقده گره * نقاد * امتحان کننده * جواهر محسوس و مفهوم *
امورات ظاهر و باطن * عضد الدوله * قوت دولت * تولد که واقعهٔ حکیم مغفور پیش
آمد * درین قول کاف مفاجات است که بمعنی ناگاه مستعمل می شود ای آن حسرحکیم فتح الله
تازه بود که ناگهان حادثهٔ حکیم ابوالفتح پیش آمد * مغفور * آمرزیده شده * اضطرار *
صبر حاصل مصدر * استسلام * بوسیدن

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که *

* باعظم خان کوکلتاش تحریر یافته *

این منشور یست مشتمل بر ملامت و اندرز و نصایح بعلت رفتن اعظم خان بجانب مکهٔ معظمه بدون
اجازت و حکم پادشاه * کوکلتاش * برادر رضائی که آن را کوکه هم گویند شاه اکبر شیر
مادر اعظم خان نوشیده بود باید دانست که خطاب خان ممدوح خان اعظم است و میرزا
عزیز اسم بزرگ او پسر خرد شمس الدین محمد خان اتکه است با عرش آشیانی هم عمر و
هم بازی بوده است همیشه بنزدیکی و منزلت و فرط الطاف و عنایات شاهی خصوصیت
میداد و والدهٔ ماجده اش تهیهٔ حسب و نسب شریف دارد و شاه هموارد از مادر حقیقی
زیاده تر رعایت خاطر او می فرماید و همین سبب است که عرش آشیانی بارها در خطاو
شوخیهای اعظم خان اغماض و چشم پوشی را اراده میدهند و قتیکه بجاب از [illegible]

* غوامض * جمع غامض یعنی پوشیده و باریک * تفقدات * مهربانیها
* گلگشت * سیر * کارنامه * بترکیب مقلوب ای نامهٔ کار * معبود حقیقی * خدا
* مملو و مشحون * بمعنی پر * شوامخ * جمع شامخ بلند * طیور * جمع طیر پرنده * بال *
دل * حظ * حصه * گران * اسب * مفارق * جمع فرق سر * بابا حسن
ابدال * نام جای * روز امرداد * روز هفتم هر ماه شمسی و هفتم شهریور بیان آن واقع
شده * ماه الهی * تاریخ الهی ماه و تاریخ اکبری زیرا که اکبر خود را الله و خدا میگویانید
پس ماه و تاریخ ابتدای جلوس خود را ماه الهی و تاریخ الهی نام نهاده * تنک زیر مجلس
انس * زیبایش مجلس مانوس * بیدار دل شبستان ضمیر * واقف رازدلها
* هشیار مغز انجمن سرائر * آگاه از امورات پوشیده * مستشار * مشورت خواسته
شده * ظلمانی * تاریک * اسهال * شکم راندن داده * تا هیکل عنصری * هیکل جسمانی
* قوله هیکل عنصری آه * یعنی اگر چه صورت جسمانی او از نظرم غایب شد اما خصائل ذاتی او بجوهر
وجه پیش نظر حاضر و دیگر اینکه واقفان عالم بالا اجل را ازادن عالم باقی گفته اند وحق این است
که آنها خوب گفته اند و ظاهر کننده حقیقت شده * قوله نظر بعالم اسباب آه * یعنی در دنیا
هم غایت آرزوی وفاکیشان همین است که روبروی آقای خود جانسپاری کند و آن بطور
شایسته وقوع یافت * مستعار * عاریت گرفته شده و مراد از آن ناپایدار * جزع
و فزع * بی صبری و هراس * عوام الناس * جاهلان * داب * دستور * قوله
بیش از و * یعنی زیاده از شما * واهب العطایا * دهنده نعمت ها و مراد از آن خدا
* متاعب * جمع متعب رنج * غصه * اندوه و ملال * روز فروردین * نام روز بیست
از ماههای شمسی * علامة الزمانی * بسیار داننده زمانه من و یای علامه برای مبالغه [illegible]
و بطور فارسیان علامة الزمان را یک لفظ گردانیده ظرف یای متکلم [illegible]
* تذکره * یادگار * حکمای مشائین * حکما دو قسم اند یکی مشائین و دیگر [illegible]

لفظ را بیای وحدت باید خواند ای هر یک بر زبان حال کبوتران است * نبایر * جمع نبیره پسرزاده و دخترزاده * عشایر * جمع عشیره قبیله و خویشان * پروین * چند ستاره کوچک باشند یکجا جمع شده در کوهان ثور که نام برجی است * بنات النعش * هفت ستاره منتشر اند که چهار بر مثل نعش اند و سه دیگر [illegible] بنات قوله پروین مارا بنات النعش نکنند یعنی جمعیت ما را پراگنده نکنند * [illegible] * کنایه از فرزندیکه در شکم زن باشد باید دانست که آن وقت زن حامله [illegible] است پس پادشاه می نویسد که در باب تولد فرزند خود اهتمام نمایند که انشاء الله در [illegible] حصهٔ آن فرزند از کبوتران نورسیده [illegible] عنایت خواهیم فرمود * قوله اگر در آن باب تاخیری آه * یعنی اگر در تولد فرزند تاخیری رو نماید از آنچه شما خیال کرده اید کمتر خواهیم داد

* تشریح منشور دوم حضرت شاهنشاهی *

* بحکیم همام در واقعهٔ حکیم ابوالفتح گیلانی *

حکیم همام گیلانی برادر ابوالفتح گیلانی است اول نام او همایون بود وقتیکه بملازمت حضرت اکبر مشرف شد از روی پاس ادب اولا خود را همایون قلی مشهور کرد بعد ازان بنام حکیم همام عزت و ناموری یافت صاحب عقل و فهم و مرد شجاع و خلیق و بلند همت بوده است اگرچه به منصب شش صدی و بخدمت بکاول بیگی سرفراز و ممتاز بود از سبب مصاحبت قلبی سبحانی نهایت ترقی و غایت رتبهٔ بلند پیدا کرده هنگامیکه کاردانی و اخلاص او در عرصهٔ بیست و یکسال خدمت پادشاه ذی جاه ثابت و محقق گردید بادشاه او را طرف توران بخدمت ایلچی گری مقرر کرده به نزد عبدالله خان حاکم توران روانه فرمودند * ابوالفتح * نامش مسیح الدین پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی بوده بس لیق و دانا بود و دران زمان حکمت نظری و عملی عدیل نداشت و میان اقران و همسران بدرگاه خاقانی تمامتر عزت و تقرب پیدا کرده [illegible] * لطافت * دانائی حاصل مصدر * موافقت * جمع موقف جای ایستادن

نام کبوتر بازیست * ضمیمه * همراه و شامل * عشق باز * این جا بمعنی کبوتر باز * سرخیل *
سرداده * چرخ * قلع بازی * تربی * پرورنده * تربی طبیعت * طبیعت * روح
حیوانی * جان * جالینوس * نام حکیمی * شاخ کبوتر * باید دانست که هم چنانکه برای دیگر
جانوران لفظ قطعه می آید برای کبوتران گاهی لفظ شاخ نیز می نویسند * نقیب خان * شخصی
بوده است که در شناخت ذات مردم مهارت کامل داشت * انساب * جمع
نسب ذات * قل علی * نام کبوتر بازیست که در اوقت بهندوستان سر آمد کبوتر
بازان بود * بوعلی * بوعلی بن سینا نام حکیمی است مشهور * اندجان * نام شهریست از
ترکستان که آنجا کبوتران خوب پیدا می شوند * ماورالنهر * نام ولایتی ست
* برنایان * جمع برنا جوان و یای فاصله میان الف اصلی و الف جمع در آورده اند زیراکه
در ذوی روح قاعده است که هر لفظی که آخر آن الف باشد وقت جمع آن میان الف اصلی
و الف جمع یای فاصله در آرند چون دانا و دانایان وغیره * پروین * شش ستاره
اند یک جا در برج ثور جمع شده * گوی بردن در بازی * سبقت بردن * اولی
اجنحه * صاحب بازوها اجنحه جمع جناح بازو و این آیه است که در قرآن بتوصیف طیران
ملائکه نازل شده * معاون زبان * سرزیر و پای مالاکنان بازی کردن * مساوات * برابری
* تو له و رنقلال این حال آنه * یعنی کبوتران در میان بازی گری تو هم خواهش شاد رحی خود
بخاطر خود بار ساندی بزبان بی زبانی گذارش پیغام های خود نمودند * اینجا بالملتمسا تیهم *
از جمله [illegible] عرض [illegible] شما نوشته می شود که اولا همه گروه کبوتران سلام خود را بشما میرسانند و
ثانیا عرض می کنند که چون اقبال بسبب خلوص عقیدت که نسبت بادشاه داریم و بعلت دعاهای
[illegible] ما و حم بر حال ما نموده بمدد آستانی ما را بدرگاه حضرت اکبر رسانیده از سر نو زندگی بخشیده است
[illegible] از هواخواهان درگاه خصوصا از غلامان آنست که بدریافت خبر رسیدن ما باشاره هم
[illegible] نمایند * تو له هر که سرطور رث آه * این شعر تمثیلا بنابر اثبات فهم خود زبان کبوتران

باقناعت و هدایای کبوتران خوب و مشتمل است بر مبانی و در خواست خان خانان ازان
کبوتران ＊ انعقاد الممالک العظمی اعتماد الدولة العلیه رکن السلطنة القاهره
مؤتمن الدولة الباهرة ذو الخصائل الرضیه و الشمائل المرضیه ＊ توت نسبت های بزرگ
معتمد به سلطنت بزرگ مثل سلطنت عالیه این دولت [illegible] خوبی بسیار و عادتهای ستوده
＊ شمول ＊ فرا گرفتن ＊ عواطف ＊ جمع عاطفه مهربانی ＊ وفور ＊ زیادتی ＊ مراحم ＊ جمع
مرحمت شفقت حاصل مصدر ＊ مبتهج ＊ خوشنود ＊ آوان ＊ هنگام ＊ اواخر ＊ جمع آخر
＊ توت ＊ [illegible] ＊ اوائل بهار یعنی اوائل بهار ＊ تولی ماه ＊ باید دانست
فاعل [illegible] نویسنده است ＊ ابر آذری ＊ ابر بهاری ＊ [illegible] ＊ آبای علوی ＊
مراد از هفت ستاره آفتاب مهتاب زحل مشتری مریخ عطارد زهره ＊ امهات سفلی
اربعه عناصر اعنی آب خاک باد آتش ＊ اتساق ＊ انتظام لیکن ظاهرا باید اتسال از لغت نسق
در لغت یافته نشده ＊ قوای نامیه ＊ قوة جمع قوت نامیه بر آینده ＊ نورس ＊ نو رسیده
＊ صومعه ＊ عبادت خانه ترسایان که آن را در هندی گرجا گویند ＊ زرق ＊ مکر ＊ ریا ＊ همان
مکر ＊ افشرده ＊ پای محکم کرده در زمین ＊ توان خوشید ＊ این لفظ در نسخه مطبوعه بجای
معجمه غلط طبع شده بجای آن خوشید به جیم معجمه باید نوشت ＊ افسرده ＊ بسین مهمله بسته شده
＊ تعب ＊ رنج ＊ اغصان ＊ جمع غصن شاخ ＊ آتش بی دود ＊ حرارت شمس
＊ مشهود ＊ ظاهر کرده شده ＊ محسوس ＊ دیده شده ＊ مه اعلم ＊ آفتاب ＊ ربیع ＊
بهار و در [illegible] بای نسبت است ＊ قدسیان عالم بالا ＊ ملائک و غیرهم ＊ خطه ＊
زمین حد کرده شده ＊ غبار آلودگان خطه خاک ＊ انسان و غیره ＊ مرغان ＊ گریه
کنان ＊ سبحه ＊ سماز ناقه ＊ خضوع ＊ فروتنی کردن ＊ نوایح ＊ جمع نوح خوش بو
＊ درگاه آسمان جاه ＊ اشاره بطرف درگاه پادشاه ＊ دیوان بیگی ＊ قسمی است از
اقسام کبوتران که رنگ سبز و هر دو بازو و دم و سر سفید دارند ＊ سلطان حسین ＊

فرمان ده و علم

طراوت ازالوث پاکی انز و یای نسبت است در قدس و این صفت جز برای
الثات الهی یا الثات شاهان که ظل الله اند برای الثات دیگری نیست * قدوه * پیشوا
* خواتین * جمع خان اقب پادشاهان ترکستان * تو له برخوردار * این در اصل
سه لفظ اند بر و خور و دار اعنی از دولت مند شو و ازان منتفع باش و ذخیره کن برای عاقبت
* عزّ الدین * دایر و رتر و یج امور دین * خانخانان * سردار سرداران
* چشم زخم * آسیب * الوغنه * جمع افغان تو معیت مشهور * ملا غنه * یکدیگر را از رحمت
نهادو و کردن و این جا بمعنی اثر رحمت دور کرده شده مصدر بمعنی مفعول * جلال *
درمیان * سواری * پوشیده * رؤس * جمع رئیس سردار * نهب * غارت
کردن * شعاب * جمع شعب راه کوه و دره آن * صعاب * جمع صعب سخت
* تو له گران بار شده * یعنی بسیار بار بر خود بار کرده روان می شوند * توزک *
بند و بست * کتل * راه کوه که به سواری بران توان رفت * تو لا قا غنه ملا غنه زده *
قبل این قول واو عطف در نسخه مطبوعه سهو شده و بعد این قول کاف خطا ثبع گردیده
واو عطف باید نوشت و کاف را بعد محو باید کرد زیرا که ترکیب عبارت برین منوال است
ای با وجود آنکه ولایت مذکور در حوزه تصرف درآمده بود واغنه از غایت ترس و هراس
در خلال جبال پوشیده بودند و رؤسای لشکر بی ملاحظه حزم بخاطر جمع تعاقب می کنند و متوجه
آستانه بوسی می شوند چون امراز پرده غیب ظاهر شدنی بود چنین و چنان فساد و حادثه به ظهور
می رسد * عنوان * سرنامه * رنگ آمیز رموز عشق * لطافت در واج دهنده رموز عشق
* شمائل * تاریک و یای نسبت است در ان * قالب عنصری * جسم * جلباب *
چادر * شمائل * مانند * منغص * ناخوش گردانیده * تیره * تیره کرده شده و مراد
ازین اینجا ناخوش * خاطر * یا متقاطر * خاطر مثل دریا آمد و رفت کننده اعنی مثل دریا موج زن
یا متقاطر بالفتح جمع متقطر که بمعنی جای چکیدن آب است باید خواند و آوردن لفظ جمع مثل در رعایت

نام او مهیس داس بوده است در اصل برهمن بود باد خوان که آنرا در هندی بهات گویند یعنی مدّاح اُمرا وقتیکه قائم اقبال کشان کشان او را بملازمت حضرت اکبر رسانید بسبب سخن سرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده مقرب درگاه و خاص الخاص گردید و اکثر خطاب پادشاهی در حق او بدین عبارت می شد مصاحب دانشور راجه بیربر و چون شعر هندی خوب می گفت اول بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا است مخاطب گردیده و وقتیکه مزاج پادشاه بر راجه جیچند کوراجه نگر کوت بود برهم شد او را اعتبد فرموده بیربر را بخطاب بیربر که معنی این امت بهادر دست سرفراز فرموده بعهده راجه مذکور اختیار کرده بجانب لاهور رهنمائی فرمودند و در سنه نهصد و نود و چهار هجری همراه زین خان کوکا بجانب سواد بجور در جدال و قتال بکار آمد و راجه سابق الذکر اخیر به منصب دو هزاری سرفراز شده و بسیار مردسخی بوده است و در علم موسیقی و لطیفه گوئی و نکته سنجی مهارتی کمال داشت چنانچه دهره های او در زبان هندی مشهور و معروف است * اِعتِماد * اینجا بمعنی قوت است که حاصل مصدر است * اعتماد * و درین جا بمعنی تکیه کرده شده مصدر بمعنی مفعول * فص * نگین * خاتم * انگشتری * مسئول * پرسیده * رمح * نیزه * مصقول * صیقل کرده شده * مخزن * جای پنهان داشتن * معارک * جمع معرکه جنگ گاه * مقدمه العیش * سر و ارشکر * مقدمه العیش * مقدمه عیش * مونس * همدم و آرام دهنده * محرم * آگاه * سرائر * جمع سریرت مراز * حریف * هم صحبت * رحیق * شراب خالص * بیت المعمور * خانه آباد و مراد از آن این جا کعبه ایست که بر هفتم آسمان برای ملایک است نامی که آنرا هم خانه آباد گفته اند * خلف الصدق * قائم مقام درست * اعاظم * جمع اعظم بزرگ تر * اعالی * جمع اعلی برتر * واسطة العقد * دانه بزرگ عقد * مفاخر * جمع مفخره بزرگی * مُنزَح * جای انداختن * سرایت * درگذشتن از چیزی بچیزی الالف قدمی سرایت

رهنمائی و این لفظ ترکی است * قوله از آغاز او رنگ آرائی آه * یعنی ما هو شمند ان بر همائی بخت دریافت خواهند نمود که از آغاز سلطنت دادار جان بخش بسیار لطف و عنایت خویش به نسبت ما مرحمت فرموده * یورش * کوچ کردن * بندگان خدا * مراد از ان اینجا پادشاهان * موهبت * بخشش * شاهراه * راه گشاده * قوله از ان جمله آه * یعنی از جملهٔ عطایا که جهت شکرانهٔ دوستان و هدایت دشمنان ذکر می کند آنکه * امرداد الهی * امرداد نام ماهیست از ماههای فارسی الهی منسوب بطرف اکبر زیرا که اکبر بعد جلوس خود خود را اله میگویانید لهذا پس از جلوس خود ماهها را منسوب بذات خود می نمود * ارشد ابد * زیادتی * رخصت سخن * اجازت سخن * آغا * بلند تر * قوله آنها که بمزید عنایات آه * یعنی آنان که مقرّب درگاه ما بودند بطور شایستهٔ ما ما یی هوا وغیره را بعرض رسانیدند به سمع قبول ما رسید * قوله در همان تاریخ * سابق گفته که در همان روز دولت افروز باز می گوید در همان تاریخ ظاهرا این محض تکرار معلوم میشود لهذا تاویل آن باین طور می کنم و می گویم که چو نکه اول فرموده است همان روز و درین شبهه آن بود که ازین روز کدام روز مقصود است زیرا که در هر ماه یک روز پنج بار می آید پس بنابر تعیین روز ذکر همان تاریخ نمود والله اعلم بالصواب * کل * کسی که موی سر ندارد باشد و آن اشاره بطرف قاضی علی خان حاکم کشمیر که در جنگ کشمیر باهتمام میرزا یوسف خان سردار فوج عرش آشیانی بانذک اخذ و جر دستگیر شده از فوج شاهی بقتل رسیده بود و ازانجا که سلاطین بالهام ربانی و القای سبحانی بهره مند می باشند اولا عرش آشیانی که از لاهور بکشمیر متوجه می شوند در اثنای راه بر زبان الهام ترجمان خود می آرند که این بیت از کیست و در حق کدام کل بی مغز است بعد ازان یادگار را که بخیال کم خود سری سر بر آورده مقابله با پادشاه می نماید پسر چونکه مادرش نقره نام بزنا کاری در ... ولیان تابع بود مرآورده بود فعل سبحانی این شعر در حق او از لسان غیب بیان می گرداند * ولد الزنا ست حاسد منم آنکه طالع من آه * عبور * گذشتن از آب *

* دواعی * جمع داعی خواهش * جزیله * بزرگ * آثمار * جمع ثمر * مقاصد صوریه *
مقاصد دنیویه * مستلذات سریع الزوال * لذات زود نیست شونده * مشتهیات قریب
الانتقال * خواهشهای زود نابود شونده * مضمحل * نیست و محو شونده * منهمک * کوشش
کننده * هدایت لم یزلی * هدایت الهی * شاغل * جمع مشغل کار * ماهو الحق *
آن چیز که حق است * سرمایه مطالب * مقدم بر همه مطالب * فاتحه * شروع * آرب *
جمع مأرب حاجت * ربقه * حلقه از رسن * تقلید * حمایل و جز آن در گردن کردن
و اسیر ربقه تقلید اند یعنی گرفتار مذهب و دین آبا و اجداد خود اند * اقارب * جمع
اقرب نزدیک تر * معارف * جمع معرف مرد شناخته ظرف است بمعنی مفعول چنانچه
مقصد بمعنی مقصود * دلائل * جمع دلیل * براهین * جمع برهان حجت * قوله علت غائی
باید دانست که علت چهار اند * علت غائی * علت فاعلی * علت مادی * علت صوری *
علت غائی آنرا گویند که سبب ایجاد چیز باشد و آن در تصور مقدم باشد و در وجود موخر چنانچه
نشستن بر تخت که علت غائی است و قبل از بنای آن متصور می شود و علت فاعلی بنا کننده
تخت را گویند مثل نجار و علت مادی ماده تخت را گویند مثل چوب و علت صوری صورت
و هیأت تخت را گویند * مستفید * فائده مند * مستفیض * نفع گیرنده * مباین *
غیریت و مغایرت * قوله بزبان عربی و فارسی در آورده اند * یعنی ترجمه آن بزبان
عربی و فارسی نموده اند * صادق العقیدت والاخلاص * راست محبت * والسلام
علی من اتبع الهدی * وسلام بر آنکس که پیروی کرد راه درست را باد

* تشریح فرمان اول شاهنشاهی *

شاهزاده مراد در وقت مراجعت از کشمیر این فرمانیست مشتمل بر اظهار کیفیت و حقیقت
کشمیر مع تعداد نعم و عنایتهای الهی و متضمن است بر تحریص شاهزاده بسوی
این چنین فتح عظیم * شاه مراد * پسر اکبر بوده است * قلاوزی *

* آولاغ * جمع نامه گوشه زمین * لامکانی [illegible] مکان لای نافیه مکان جای بودن و
قیام ذات باری [illegible] زیرا که اگر برای او تعالی مکان ثابت می [illegible] [illegible]
وی لازم می آمد * اختراع * نو آوردن * [illegible] تدبیر کننده * [illegible] * آوازه
* امتزاج * آمیزش حاصل مصدر * استیناس * محبت * ارواح * جمع روح
جان * طیبه * پاک * معاشر * جمع معشر گروه مردم * اصوب * راست تر
* هادیان * جمع هادی رهنما * اصابع * بهر * سبل * جمع سبیل راه * قول ستایش
آه * مبتدا و لفظ با د جران * بصایر * جمع بصیرت بینائی وزیرکی * مقتبس * نورگیر
* ولایت * تصرف کردن و دست یافتن * مجلی * روشن شونده * درایت * دانائی
حاصل مصدر * عالم ناسوت * عالم چهار اند عالم ناسوت که عالم اجسام است و عالم سفلی هم
آنرا گویند و عالم ملکوت که عالم ارواح است و عالم جبروت که عالم صفات است و عالم لاهوت
که عالم ذات است * فائق * فضیلت دارنده و برگزیده * مدار * موقوف علیه * کیف *
پس چگونه * بناء علی هذا * ای بنابران * سمت * قصد * قباب * جمع قبه بنای گرد برآورده
چون گنبد خلافت قباب جای قرار خلافت * تجلیات * روشنی ها * محی * زنده
کننده * المستغنی من التوصیف والتعریف * آن کس که بی نیاز و بی پرواست از
وصف و تعریف * تفوق * برتری و افزونی * جوار * همسایگی * تالف * باهم الفت
گرفتن * [illegible] * آرام گرفتن و این جا مراد از آن محبت * عظمی * بزرگتر * [illegible]
جمع وقیعه کارزار * کبری * بزرگ * احراز * جمع کردن و این جا مراد از آن
* [illegible] [illegible] * مجاوبت * جواب دادن * علی التوالی والتواتر
* [illegible] * جمع باب دروازه * مبین * آشکارا شده * مذلل
[illegible] * برهان * دلیل آورده شده * عقلا * جمع عاقل * [illegible]
* [illegible] چه قدر [illegible]

مال نیک و پاکیزه * حرمان * نومیدی * طومار * نامه * قوله جدا جدا سوای مبلغی آه *
هر کس مذکور جدا جدا ازری سوای مبلغی که جهت تقسیم که در طومار مرقوم شده مرسول
شود که بشرفای و غیرهم رسانیده شود * بار سر والکتان * پوشیده * قضات * جمع قاضی
حاکم * غربه * نادره * ابتیاع * خریدن * قوله و مبلغ و فاکند آه * ای مبلغی که جهت خرید
اشیا فرستاده شده اگر در خرید و فاکند بعضی از مبلغی که جهت شرفای مکه و غیرهم فرستاده
شده در ان صرف باید نمود لهذا تعیین آن مبلغ که جدا جدا جهت مردمان مسطورین مرسل گشته
واقع نشده * فجار * جمع فاجر کار بد کننده * کمالات اکتساب * کمالات کسب
کننده مصدر بمعنی فاعل * اهانت * خوار کردن * اطهر * پاکتر * ازهر * روشن تر
* افترا * دروغ بر کسی گفتن * قوله به نسبت فضائل مآب آه * باید دانست
که شیخ معین الدین رساله بنام شاه اکبر تصنیف کرده بود و در ان جا بجا ضمنا ذکر الهامات
و اثبات بمظاهری شاه ممدوح مسطور ساخته بس مردمان بدریافت این معنی در پی
آزار و اهانت شیخ شده اند بنا بر آن اکثر بشرفای مکه معظمه می نویسد که آن محض افترا
و تهمت است هیچ حقیقتی ندارد * نعوذ بالله من شرور انفسنا * پناه به خدا می جویم
از بدیهای ذات آن مفتریان * حرفی * ادنی سخنی * مقبول * پسندیده عقل
* معقول * شرع و عرف * اتباع * پیروی * صبیان * جمع صبی طفل * صدد *
[illegible] * قطاع * جمع قطعه پاره زمینی که از زمین دیگر محدود و ممتاز باشد * ادعیه *
* مأثوره * نقل کرده شده ادعیه * ثوره آن را گویند که از حضرت رسول صلی الله
[illegible] شده است
* کما وضع اول که بدل اتانا یان فرنگ تحریر یافته *
متضمن [illegible] اظهار الیهم و ارتباط و استدعای [illegible] رسل [illegible]
[illegible] * دیباچه

[illegible] ده دوم [illegible]

این نامه ایست [illegible] متضمن : اظهار [illegible] ارسال او و ادرارات و [illegible]
آن بجهت مواضع چند در چند و بعد [illegible] آن فرستادن آن برای شرفا و [illegible] مکه [illegible]
عبد النبی * شُرَفَا * جمع شریف مرد بزرگ شرفای مکه اعنی سادات مکه * مُعَظَّمه * بزرگ داشته
* مُنَوَّره * روشن * صَانَهَا اللّٰه تعالی عن ذمائم الأنفس و الآفاق * نگاهدارد آن کار را
خدای تعالی از بدیهای مردمان و از حوادث جهان * الحمد للّٰه و کفی و السلام علی عباده الذین
المجتبی المصطفی و علی عباده الذین اصطفی سیما علی معاشر الشرفاء * جمیع حمد ثابت است
برای خدا و کافی است آن خدا برای جمیع امور و سلام خدا بر محمد برگزیده و بر بندگان او آنان
که مقبول درگاه او شدند خصوصاً بر گروه سادات باد * مرا ما * جمع بریه خلق * منعم * نعمت
دهنده * جنت نعماه * بزرگ است نعمت او * مرفوء الحال * خوش حال * منشرح
البال * خوش دل * مواظبت * همیشگی * وجه من الوجود * بطوری از اطوار
* عجزه * جمع عاجز * فقرا * جمع فقیر * بقدر میسوره * باندازه آسان دسترس
* موائد * جمع مائده خوان * محظوظ * بهره مند * متلذذ * لذت یابنده
* خیر البلاد * بهترین شهرها * اشرف البقاع * نیکترین جاها * زمره * گروه
* متمکنین فیها علی [illegible] را [illegible] * [illegible] زندگانی بر تختها در جنت و این آیه در شان ساکنان
بهشت نازل شده * حاج * جمع حاجی * میر حاج * سردار حاجیان * ادرارات *
جمع ادرار بخشش * تسع و ثمانین و تسعمائة * نهصد و هشتاد و نه * جاده * [illegible]
بزرگ * باغ * [illegible] بخشش * اشرار * جمع شریر بد * متخیم * [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] * پوشیدگی حاصل مصدر * [illegible] * [illegible] * جمیله * بزرگ * تحفه * آسایش
[illegible] گردن [illegible]
[illegible] خوش [illegible]

* تشریح نامهٔ اول *

[illegible] متضمن استدعای ارسال [illegible] وسائل و اظهار مقدمات [illegible]

[illegible] ترغیب آن بوالی کاشغر مرقوم شد ۰ کاشغر ۰ شهریست [illegible] کشمیر * شگرف انجمن *

دنیا * شکوه * مهابت * بهین * کلان * داور * پادشاه عادل * بهال *

همتا و مثل * اکلیل * تاج * قوله سرآمد کارهای شایسته آه * اکبر بوالی کاشغری نویسد

که هرگاه عظیم تر از کارهای لایق آن ست که قدر و منزلت هر کس شناخته موافق آن

دوستی با آن کس بیآورند لهذا امید از ان خانوادهٔ دودمان آنست که هم چنان که بادشاهان

روزگار نظر بر نور عنایت ایزدی که زر بادهٔ ماست سلسله جنبان دوستی شده همیشه

بفرستادن قاصدان و نامجات مسرت پیرای خاطرها می شوند آن گوهر اکلیل هم بلحاظ چندین

روابط قدیم زیاده تر از همه طریق مراسلات کشاده چهرهٔ اسعادتمندی و نیک کرداری را

زیب و زینت بخشند * صفوت کده * خانهٔ برگزیده به ترکیب مقلوب * بی محابانه *

بی باکانه و بی تکلفانه * استظهار * قوت و پشتی حاصل مصدر * سترگ * بزرگ

* رایان * این لفظ در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن رایات باید نوشت * قوله

درین هنگام آه * یعنی درین هنگام که بکشمیر رسیدیم معلوم نمودیم که سابق ازین شهنشاه

محمد مراد را برسم رسالت فرستاده بود و این معنی باعث مزید عاطفت ضمیر باشد * قوله

چون دریبولا او حوادث زده آه * یعنی چون بالفعل شاه مراد ایلچی شما از دست ظلم و

[illegible] تاراجان تباه شده به درگاه ما رسید بر حال او نوازش کرده روانه بطرف شما فرموده ایم

[illegible] موطن جای گاه * قوله پرتو سعید [illegible] یعنی ظاهر می شود * قوله یکی از شهرزا [illegible]

[illegible] یکی از عزیزان خود را * دوحه * درخت بزرگ * [illegible]

[illegible] مهنج * تحقیق کرده شد * قوله [illegible] آویز [illegible]

[illegible]

[illegible] * ناموس * پنهانی

[illegible] در کار دنیا که ناپاید ا[illegible]

نقصان خود نگرید [illegible] و قایم است چگونه سستی و غفلت نماید پس

از دو حال بیرون نیست یا حق بجانب اوست و درین صورت راه راست جویندگان

را باید که پیروی او کنند و یا حق بطرف او نیست پس درین صورت آن بیچاره خود بیمار

نادانی و جهل است لایق ترحم و شفقت است نه سزاوار عداوت و ملامت پس بر تقدیر

ثبوت این مقدمه باید که دشمنی و بغض با مردمان بسبب اختلاف مذاهب محل نباید * شیمه *

خصلت * قوله از نتایج این شیمه * یعنی از فواید این خصلت فراخ حوصلگی آنست که

وقت غلبهٔ غضب دوستان باشتباه دشمنان پامال نمی شوند و دشمنان دوست نما را

دخل مکر و فریب نمی ماند * قوله نشست * ای باید نشست * قوله گردانید * ای

باید گردانید * منزوی * پیچیده * حریم * گرداگرد خانه * جریده * تنها * ملزمان * لازم

گیرندگان * اعتصام * چنگال در زدن در کاب سعادت اعتصام رکاب چنگال زننده

بسعادت مصدر بمعنی فاعل * ملهم * خبر دهندهٔ غیب * قوله هنوز رایات آه *

یعنی هنوز به کشمیر نرسیده بودیم که بهادران فوج ما که بکشمیر متعین بودند و بحسب

مصلحت وقت شریک باغیان شده بودند سر آن مایهٔ فساد را بدرگاه ما آوردند

* مهبط * جای فرود آمدن * استسعاد * سعادت حاصل کردن * ایمن * امالهٔ آمن

بی خوف شونده بسبب کسرهٔ اماله یک الف بیا بدل گشت ایمن شد * [illegible]

التماس * [illegible] گرفتن و آتش فرا گرفتن لمعات خیریت * اقتدار [illegible]

[illegible] قبول * تفویض امور سپردن * خلوت ان[illegible]

[illegible] * امید [illegible] شمائل [illegible]

[illegible] ت و قتال [illegible]

و کمک طلب [illegible]

[illegible] ین در [illegible] عمل بر مقابله و مجادله من باشان ش[illegible]

کردیدم * نقاوه * خلاصه * طیبین * جمع طیب پاک * طاهرین * پاکان و مراد از ین
هردو لفظ دوازده امام است که گویا شاه عباس قائم مقام آنها بوده است * قرة
العین * خنکی چشم * نادم * شرمنده * جیوش * جمع جیش لشکر * رستم میرزا
و مظفر حسین میرزا * هردو از میرزایان قندهار بودند * مخیم * مقام برپا کردن خیمه
* عازم * قصد کننده * جازم * استوار * انتهاض * برخاستن * قوله جانب ماوراء النهر *
باید دانست که ماوراءالنهر در آن وقت بقبضهٔ عبدالله خان بوده است * بلاد * جمع بلد شهر
* سمت * نشان و داغ * مذکر * یاد دهنده * ناموس اکبر * شریعت و این جا
لفظ شریعت که بعد آن واقع شده بدل و تفسیر آن توان گفت * غرا * روشن
* قسطاس * ترازو * تام * کامل * اصلاب * جمع صلب استخوان پشت که جای
نطفه است * کرام * جمع کریم بخشنده و جوانمرد * حزم * هوشیاری * اکاذیب * جمع
کذب دروغ * اقدام * جمع قدم * موروثی * قدیمی * هدم * ویران کردن
* احتیاط * هوشیاری حاصل مصدر * خونابه * خون خالص * تخریب * ویران
کردن * مستعار * عاریت گرفته شده * مرضات * خوشنودی * [illegible]
[illegible] و بمعنی مددکار * اشفاق * مهربانی کردن * نصب العین * و بر [illegible]
[illegible]ع * جمع مطلع جای طلوع * قوله نصب العین مطالع داشت * ای [illegible]
اصحاب دولت خود را نماید داشت[illegible] * خاقان [illegible]
[illegible] سلطان الاعظم [illegible]

... [illegible] ... بترکیب مقلوب

... [illegible] ... بحرین ... بجانب غربی کابل * ...

* قُطّاع * ای قطاع الطریق که بمعنی رهزنان است * زیره دان * آیندگان و روندگان

* ثعالب * جمع ثعلب روباه * بطریق استطراد * بطریق قریب * علیین * جمع علیه

غرفهٔ بهشت شاه علیین مکان مراد از آن شاه طهماسب جد شاه عباس * هرج و مرج

درهم برهم * اطمینان * آرام گرفتن * دیار * جمع دار شهر خانه * باطن حقیقت

تاسیس * باطن حقیقت سرشت * فتوت * جوانمردی * قوله درین هنگام * یعنی

درین معرکه * قوله مهم قندهار آه * باید دانست که از فحوای کلام معلوم می شود که درین

وقت نه قندهار در قبضهٔ شاه عباس است و نه بدخل میرزایان قندهار و نه بتصرف اکبر

لکن والی قندهار با شاه عباس نائرهٔ قتال می افروزد و میرزایان قندهار طرفداری والی خود

می کنند و منافقت شاه عباس می نمایند و عزم اکبر آنست که فوج ظفر موج بسوی قندهار روانه

سازد و قندهار را بقبضهٔ خود در آرد و میرزایان قندهار را بیرا ادب دهد * تکاسل *

سستی نمودن * تقاعد * سستی * مکاره * جمع مکره سختی و رنج * استطلاع * اطلاع

* عیار * آزمودن * قطعا * بالکل * مامن * جای پناه * ارفع * بلند تر * نعیم *

نعمت * قوله تخلو و حواشی آه * ظاهرا ازین عبارت چنان هویدا می گردد که درمیان

... اکبر و میرزایان قندهار شعله جنگ مشتعل است و میرزایان ... [illegible]

عباس ... دارند لهذا اکبر شاه عباس چنین می نویسد که تخلو و باطن ... که ...

از ... قندهار بدخل خود در آرم بعد از آن اکبر میرزایان ... [illegible]

... [illegible] ... درین صورت ... با میرزایان منقوش شده ...

... [illegible] ... میرزایان ... می نویسد ...

... خساره و دیباچه ...

... ل و امعان نظر ملاحظه می رود طبها ... مثل حمد و ثنا آه :

... حال است * گرم روان سالک دین * بادشاهان گویند ارو سیراب دلان مناهل

یقین مرادف آن * ارواء * سیراب کردن * دست آویز نیاز * وسیلهٔ درست

* قوله روان گرم روان آه * مبتدا * قوله ستفید سعادت آه * جزآن * قوله

المسته تقدس * ازین جا تمهید نکتهٔ چند است که ذکر آن مقصود است * مصحوب *

همراه * اواسط * جمع وسط میان * لیل * شب * نهار * روز * اعتدال *

میانه شدن * نکهت * بوی خوش * تسطیر * نوشتن * تماثیل * جمع تمثال

در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجایش امثله یا مُثُل باید نوشت * قوله آنچه در توقف آه *

شاه عباس در خط خود شکوهٔ عدم ارسال رسل و رسائل با کبر نوشته بود اکبر در جواب

آن می نویسد که فی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه دیر کشد الی آخره القول

* وسعت و فسحت * فراخی * رایان * جمع رای بمعنی راجه وغیره * تمرد * سر

کشی کردن * تجبر * گردن کشی کردن * قوله شمولاً و استقلالاً آه * یعنی همه با واسطه

و بغیر واسطه در ظل اطاعت مادر آمدند * قلوب * جمع قلب دل * مساعی *

جمع مسعاة کوششی * معزول شد * یعنی بعمل آمد * مستقر * جای قرار * رایت *

... نان * واقف کاران * سکنه * جمع ساکن * بادی * جمع آیدی

... ست * ... * گروه * مسلط * غالب * انسداد * بسته شدن

... شدن بر چیزی * مصاعب * جمع مصعب کار ...

... اسواء کلفین * طیبه * پاک * آیه * جمع ...

* گذشتن * قلع * بر کندن * قطع * بریدن * ...

* نفسیده * [illegible] این [illegible] نقطه فرد که در نسخهٔ مطبوعه طبع شده مناسب [illegible]

که جمع آنست [illegible] است * قوله از زبان بی زبانی بر آمده آه * یعنی از زبان حال [illegible]

گویا [illegible] شده و [illegible] است [illegible] * بیدا * [illegible] که دران درخت و گیاه نباشد

* کنگره * محراب شکلی که بر سر حصار راست کنند * قوله اگر جمیع [illegible] * یعنی اگر همه

عقول و فهوم با معلومات خود بارادهٔ حمد باکش جمع شوند یک حرف هم از ان ادا

توانند کرد اگرچه در حقیقت جمیع ذرّات در حمد ایزدی معروف اند که از زبان حال خود

بذکر حمد مقدس او تعالی سرگرم شده مشتاقان ثنای پاکش را آرزومند و شوق [illegible] و ثنای

او تعالی دارند اما [illegible] اندکی ازان بیرون آمدن نتوانند * قوله علی نبینا و علیهم

التحیة والسلام * بر پیغامبر ما و بر پیغامبران دیگر رحمت و سلام خدا باد و این جمله دعائیه است

* نبایل * جمع نبیل بزرگ * عطیات * جمع عطیه بخشش * منابر * جمع منبر جای [illegible]

که از چوب و گل سازند * [illegible] * بیان * ذروه * بالای هر چیز * قوله رحمت تازه آمده *

تا اینجا مطلب قوله همان بهتر تمام می شد پوشیده نماند که نظر بقوله بس همان بهتر مناسب آن

بود که درینجا می گفت [illegible] رحمت تازه [illegible] ادا نموده [illegible] می آورد [illegible]

بدرستی و توجیه این مقام اظهار می کنم که غرض [illegible] از آوردن [illegible] آنست که

اطلاع بران معنی شود که این [illegible] در حمد او تعالی [illegible] درحق من بهتر است بلکه درحق

همه کسان بهتر آنست که در حمد او تعالی معترف بقصور خود شوند * کونی * [illegible] * الهی *

[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible] * بقای مطلق * ذات

[illegible] * [illegible] * سایه * [illegible] * جمع [illegible] سایش * واجب * خواهش

* مقاصد [illegible] * نصایح و مواعظ * [illegible] * علم باحوال

[illegible] از [illegible] که افعال [illegible] اذ وصادر شود

راست [illegible] و درست کرداری هم تغیر کرده اند و آن بر [illegible]

* قوله سخن آگهی * فرای حقیقت آنست * حکیم همام * برادر ابوالفتح گیلانی است همایون
نام داشت و وقتیکه خدمت سلطان مشرف می گردد اول جهت لحاظ ادب بهمایون قلی مخاطب
می شود بعد از ان باسم همام عزت می یابد در خطوط شناسی و شعر فهمی یکتای زمانه بوده است
و بعقل و دانش بهره وافر داشت هرچند اول به منصب سه هزاری و خدمت بکاولی مخصوص
بود لیکن در منادمت و قرب پادشاهی مرتبهٔ بلند حاصل نموده در سال سی و یکم از جلوس
از انجا که هوشیاری و عقیدت او بدرگاه حقیقت انتباه ثابت شده بود بایلچی گری نزد
عبد الله خان رخصت می یابد و از فرط لطف در حق حکیم مذکور این فقرات چند در نامه که بعبد الله خان
مرقوم شده بود صورت تحریر یافت و آن اینست افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان
هواخواه عمدهٔ محرمان کار آگاه حکیم همام و سوای این القاب مثل مخلص راست گفتار و غیره
در نامه مسطور است و در زمان غیبت او عرش آشیانی مکرر فرمودند که از ان روز که
حکیم همام از خدمت ما جدا شده در طعام لذت نمی یابم در سال چهل سنه یکهزار و چهار هجری
بعارضهٔ تپ مرغ روحش پرواز نموده و پسری حکیم صادق و دیگری حکیم خوشحال گذاشت
* مواجید * جمع موجد شیفته شدن * قوله بهذا الاشتغال صوری آه * یعنی این بازی خواه
یاد از ارباب ذوق دهد یا ندهد بهر طور این اشتغال صوری بنوعی مانع مشاهدهٔ ایزدی که
مرا حاصل است نیست

* تشریح مکتوب چهارم *

این مکتوبیست متضمن اظهار دوستی و اتحاد و تعداد نعم الهی و نصائح دانذر و منطوی
معذرت ارسال مدد و کمک در جواب مکتوب شاه عباس که مشتمل اظهار دوستی و وفاق
و درخواست کمک و معاونت بود * احدیت * خدا * جل جلاله * بزرگ است
بزرگی پاک او * مشابه * مانند * نقاط * جمع نقطه * عقول * جمع عقل * مجهول * جمع
جوی خود و این جا مراد از ان خطوط است که بر دکتاب می کشند * مفهوم * جمع
حاصل مصدر * مدرکات * جمع مدرک و دریافته * مکونات * موجودات.

شریعت محمدی انحراف ورزیده‌اند چنانچه ملحدان اسماعیلیه نموده شهرت
داده‌اند * معایش * زندگانی کردن و آنچه تا آن زندگانی کنند * معاد * عالم آخرت
* مجملات * جمع مجمل و مجمل آنست که مراد و غرض از آن پوشیده باشد و استفسار محتاج باشد
مثل لفظ هلوع که بمعنی حریص شده است در قوله تعالی إن الإنسان خلق هلوعا إذا مسه الشر
جزوعا إلى آخر الآية که مجمل است و مراد آن معلوم نبود پس بیان کرد آن را قوله تعالی إذا
مسه الشر جزوعا ترجمه آیه به تحقیق انسان پیدا کرده شد در حالتی که حریص شده و مراد از
حریص شده مفهوم نشد پس بیان کرد آن را قوله تعالی إذا مسه الشر جزوعا یعنی وقتی که برسد شر و بلا
میرسد ناشکیبنده می‌شود پس مراد از حریص شده واضح گردید * نصوص * جمع نص آیه
فرقانی و حدیث صحیح و غیر آن کلام واضح که معنی آن روشن و واضح باشد مثل قوله تعالی جاء
الحق وزهق الباطل آمد حق و نیست شد باطل پس در معنی این آیه هیچ تأمل و توقف نیست
* مجملات نصوص * آیات مجملات * تأویلات * جمع تأویل گردانیدن کلام از
ظاهر بالکل ظاهر * تسویلات * جمع تسویل آراستن کاری * مسائل * جمع مسئله سؤال
* مجتهدین * جمع مجتهد راه صواب جوینده * مستنبطات * جمع مستنبط بیرون آورده
شده و نقل کرده * عقاید * جمع عقیده آنچه در دل مقرر شده * سابق * پیشین * ماخذ
جای گرفتن * اقاویل * جمع قول * خلف * پسین * تفحص * جستجو کردن
* موارد * جمع مورد جای فرود آمدن * تصفح * صفحه گردانیدن * مواقع * جمع
موقع جای * منشأ * سبب * علما * جمع عالم داننده * متنازع فیه * خصومت نموده
شده و پیران * کتب * جمع کتاب * متداول * دست بدست گردیده * مشایخ *
بزرگ و کلان * مفاصل * جمع مفصل * مابین دو بند هر دو عضو که در بدن * بهشت *
سرشت * فطرت * پیدایش * ... گردان کشش کردن * موج * ترنج ... ان
* دار البوار * دوزخ * مساحت * فضا و میدان * مساحت *

مذهب * نکن * جمع نکات بمذهب * امثال * جمع مثال که بمعنی مانند است و در نسخه
مطبوعه غلط طبع شده که بجای آن مثله یا مثل باید نوشت * توقیع * سرنامه * وقیع *
برتر و بلند * فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا * فضیلت و بزرگی دادیم انسان را بر اکثر
آن که پیدا کردیم * گوهر شب چراغ * گوهری را گویند که در شب مانند چراغ روشنائی
دهد * اصحاب نقل * اهل شرع * ذکا * عقل * ارباب عقل * حکما * قوله
و اکنون که دانش پناه بینش دستگاه مولانا میرزا جان * باید دانست که میرزا جان باشنده
توران شخصی فاضل غیر مقید بدین و مذهب بوده است اولاد رسانک ملازمان عبد الله خان
مسالک بود چون عبد الله خان ضعف دین او دریافت از بارگاه خود او را ساخت پس
بجناب دولت نصاب و به بارگاه غربا مآب محمد اکبر بادشاه مشرف می گردد و به علامت
و ذهانت خود در مصاحبت از دیگران گوی سبقت در ربوده بهر طریقه که می خواست اکبر را
بدان مائل می نمود گاهی معجزات اکبر بدلائل ثابت می کرد و گاهی براهین الوهیت او باثبات
می آورد در رفته رفته این خبر بعبد الله خان رسید عبد الله خان بدریافت این معنی برهم شده
ایمائی در باب ممانعت ارسال رسل و رسائل باکبر نوشته بود پس اکبر بنابر دفع شبهه
عبد الله خان می نویسد اکنون که دانش پناه مولانا میرزا جان که چندین صفات موصوف است
هر چند بادشاهان دانشور را هم نشینی باین نوع مردم می باید اما پیدا است که جائیکه خرد دوربین
شما خواهد رسید فهم میرزا جان مذکور بآن نخواهد رسید ازین جهت شما از ملازمت خود او را
بر طرف فرمودید بشرف ملازمت ما مشرف گردید و عبارت ازین جهت تا لفظ گردید
در نسخه مطبوعه فرو گذاشته شده و چون بر فطرت صاحبان عقل و فهم لازم است که در این
وقت عقل را معطل گذاشته هوا و هوس را از عقل طلبند خصوصاً در وقت صحبت
با خواهای سیه دل که از برای خواهش جاه خود از آیات قرانی تغیر می کنند ازین رهگذر
دل دانش گزین من همواره بمدد میرزای موصوف در تحصیل مرضات الهی و غیره مائل باشد

[illegible] وضوح * آگاهی * ایوان * جای بلند * کیانی * کیان جمع کی
پادشاه بزرگ و در کیانی یای نسبت است * چار بالش * مسند * ابر آذری *
ابر بهاری * قوله استشمام گلدسته آه * مبتدا و قوله پیرایهٔ خوشدلی و غیره خبر آن
یعنی ورود خط ایشان موجب خوشدلی و شادمانی شد * دیهیم * تاج * قوله
سخنان دلاویز دوستی آه * یعنی هرچه بخامهٔ عنبرین شمامه در بارهٔ تاکید مبانی محبت و
تشئید ارکان مودت سخنان دلاویز مرقوم فرموده بودند بوضوح پیوست و بغایت پسند
خاطر افتاد چه از آن جا که این نیازمند درگاه الهی از ابتدای سلطنت [illegible] همواره با کس
و ناکس غیر از دوستی و آشتی منظور ندارد پس با آن برگزیدهٔ خلایق چرا اتحاد و وداد
چهره [illegible] خاطر تو در مظاهر ما خواهد شد * قوله و آنکه در دیر فرستادن نامهای گرامی آه * باید
دانست که عبدالله خان از خارج دعوی خدائی اکبر دریافته مدتی ارسال رسل و رسائل
موقوف نموده بود و اکثر خطوط از طرف اکبر مشعر استفسار وجه عدم ابلاغ ایلچیان و مکاتیب
نزد عبدالله خان روانه می شد عبدالله خان پس از مدتی در جواب خط نوشت که بگوش ما رسیده
بود که شما سودای دعوی خدائی و پیغمبری در سر دارید از این ممر در ارسال قاصد و اظهار
دوستی قصوری راه یافت اکبر این معنی دریافته در بارهٔ اجتناب و احتراز از آن دعوی
بعبدالله خان می نویسد که هرچند در مادهٔ دریافت وجه عدم اظهار لوازم دوستی که در مکتوب
شما نگاشته بود خوض نمودم لیکن اصلاً مفهوم و معلوم نشد چه آن وجه محض بی معنی است
* قوله ساخته بودند * یعنی گفتگوی ساخته بودند که بالا مذکور شده * قوله گروهی از ساده
دلان * مراد از آن عبدالنبی و مخدوم الملک و معصوم خان و غیرهم از امرای باغیان که
در بنگاله بودند * فتراک * شکاربند * [illegible] * [illegible] فریب * قوله اگر چندی از رندهای
[illegible] آخره جزای آن * خرم * تازه
[illegible] * [illegible] * یعنی مقرر شده * یلغار * جمعیت

و روش و این جا مراد از ان حبابهاست فصیح و واضح * تهادوا تحابوا * یکدیگر را هدیه دهید تا با هم دوست شوید * فرغانه * نام شهر معروف که کبوتران خوب باز نده در آنجا می شوند * طائر * پرنده * ذی بال * صاحب بازو * انتعاش * بلند شدن * اهتزاز * جنبیدن * قوله از فرغانه آه * باید دانست که در زیر لفظ از که بر فرغانه واقع است دو مصدر مذکور است یکی طلب داشتن و دیگر فرستادن و لفظ از که بر فرغانه مذکور است برای انتزاع و برآوردن چیزی از جای آورده یعنی چون از انجا طلب نمودم و دیگر لفظ از که بر فرستادن می باید و به جهت تکرار حذف کرده از سببیه است یعنی از فرغانه طلب داشتن و بسبب فرستادن کبوتران و آمدن حبیب عشق باز طائر ذی بال شوق در انتعاش آمده است، و اگر لفظ آمدن نمی بود اگرچه ظاهرا عبارت درست می شد زیرا که در زیر فرستادن داخل می گردید اما چون خیال آن می شد که شاید حبیب عشق باز را هم عبد الله خان از فرغانه طلب داشته فرستاده باشد آوردن لفظ آمدن مناسب نمود * قوله استشمام نمود * فاعل نمود اکبر است * لهو و لعب * بازی کردن * ارباب وجد * صاحبان عشق و عارفان و سالکان * مبداء * آغاز و مراد از ان این جا خدای تعالی * سرائر * جمع سریره آنچه پنهان کرده شود * احیانا * جمع حین گاه * جلباب * چادر * سلاسل * جمع سلسله زنجیر * قوله وگرنه آه * یعنی اگر چرخ و بازی آنها یا دار نسبت شوق ندهد و موجب توجه بمبداء نشود پس حضرت واجب تعالی بر سرایر آگاه است که اشتغال صوری گاه گاه با مثال این امور بر کمال توجه من که بمبداء هست به هیچ نوع مانع نیست یعنی اگر این چرخ کبوتران موجب از دیاد توجه نمی شود در توجه کمال من بسبب معرفت هم نمی شود

* تشریح مکتوب سوم *

که بعبد الله خان مرقوم گشته این مکتوبیست مشتمل بر اظهار آشتی و صلح کل و التیام و محبت کلی و ابرار پرهیزگاری و دینداری خود و صحیح دلائل آن در جواب مکتوب عبد الله خان و تحریص اکبر بطرف اتحاد و یگانگی متضمن طعن و تشنیع بدلالت ظهور ...

گمراه کردن * اغوا * گمراه گردانیدن * مواد * جمع ماده اصل ترکیب چیزی * تأمل *
کاهلی * زلات * جمع زلّه لغزش * قواعد * جمع قاعده بنیاد * مدعیات * جمع
مدعی مطلب * مرعی * نگاهداشته شده * مکالمه * باهم سخن کردن * واقعه * حادثه * غفران *
آمرزیدگی حاصل مصدر * رضوان * خوشنودی * اسکندر خان * پدر عبدالله خان
یا کسی از خویشان عبدالله خان بوده است * انار الله برهانه * روشن کند الله در
آخرت و تمت جواب وسوال دلیل سخن او این جمله دعائیه است یعنی مغفرت نصیب
او باد * مآب * جای بازگشت * نقابت * مهتر و سردار کردن و با کسر نقیبی و سرداری
* نصاب * جای بازگشت * توله میر صدر جهان * باید دانست که میر باشنده پهانی است
که دهی است از توابع لکهنو و شخص عالم و خوش طبع بوده است در سنه سی و یکم از جلوس
مقدس پادشاه او را با تفاق حکیم همام جهت تعزیت اسکندر خان نزد عبدالله خان بسفارت
فرستاده بود گویند میر موصوف اول بذریعه شیخ عبد النبی استاد پادشاه بصدر افتای
ممالک محروسه سرفراز بود و در وقت شاهزادگی عرش آشیانی بطور وظیفه می ماند
و در هنگام شاهزادگی سلطان نهایت او را دوست میدارند روزی با سید مذکور عهد
می فرمایند که اگر نوبت پادشاهت بما میرسد هر قدر قرض که ذمه شما است ادای کنم و یا هر منصبی
که می خواهید می دهیم بعد از جلوس میر را در هردو امر مذکور مختار می کنند میر ادای قرض بر ذمه خود
گرفته منصب چهار هزاری در خواست عرش آشیانی بر منصب مذکور خدمت صدر افتای
ممالک افزوده عزت و اعتبارش فراوان می فرمایند صد و بیست سال عمر داشت و اصلاً
در هوش و حواس او خللی راه نیافته بود گویند مشت استخوانی مانده بود در حالت هیشه بر بساط
ناتوانی افتاده می ماند در سنه هزار و بیست مرغ روحش با شیانه جنت پرواز کند فقط * اعاظم *
جمع اعظم بزرگتر * کبار * جمع کبیر بزرگ * اتقیا * جمع تقی پرهیزگار * مراحم *
* آموزج * نمونه * تحویل * سپردن حاصل مصدر * مقتضا * پسندیده * غرا *

وستر * میر قریش * نام ایلچی عبد الله خان * مخیم * جای بر پا کردن خیمه
جمع سرادق آنچه بالای صحن خانه کشند و آنرا در هندی شامیانه گویند * مضرب * جای
زدن * خیام * جمع خیمه * مجمع البحرین * جای جمع دو دریا یکی دریای فارس و دیگر
دریای روم که در ان جا موسی و خضر علیهما السلام ملاقات کرده بودند و اینجا از ان هر دو
یکی از ذات خود کنایه نموده و دیگری از ذات عبد الله خان * مطلع السعدین * جای
طلوع و ظهور دو نیک بختی * بالمشافهه * روبرو * وساطت * در میان شدن
* بها * خوبی و زیبائی * استعداد * طاقت و قوت * افاضت * بهره رسانیدن
* فیاض علی الاطلاق * بخشنده مطلق و مراد از ان خدای تعالی است * مجلس انس *
مجلس مانوس مصدر بمعنی مفعول * نفایس * جمع نفیس چیز عزیز و پسندیده * حقایق *
جمع حقیقت ثابت و سزاوار * شرایف * جمع شریفه بزرگی * دقایق * جمع
دقیقه چیز باریک * اشباح * جمع شبح جسم و شخص * موانست * با کسی انس
گرفتن * قوله عذری که در باب قضیه فرزند شاهرخ میرزا آه * دانستنی است که شاهرخ
میرزا و فرزند او ظاهرا از اکبر باغی شده باجم غفیر و لشکر کثیر جهت مقابله و مجادله عبد الله خان
بایمای اکبر بطرف توران رفته چند بار با فوج ظفر موج عبد الله خان جنگ و مقاتله نموده
از قضا کار هر دفعه هزیمت بر هزیمت خورده و بعد فتحیابی عبد الله خان خطی محتوی عذر و
معذرت ایذا و ذلت و خواری که از دست لشکر عبد الله خان در اثنای جدال و قتال نسبت
شاهرخ میرزا و فرزندش رسیده بود با کبر ارقام فرموده بود و حضرت اکبر در جواب معذرت
عبد الله خان می نویسد که هر سزا و تنبیهی که باو رسید هر یک فعل ناشایسته او مقتضی آن
بود که حال تباهی او تا این جا رسید و هر تنبیهی که باو رسانیدند از الهام ربانی بوده
و شاهرخ میرزا [illegible] از [illegible] گناهای چند [illegible] این [illegible]
[illegible] او عفو فرمایم صورت [illegible] و امید از شما نیز آنست که [illegible]

مکتوب دوم

لام اخر لفظ دلیل به جهت توصیف آن به لفظ قاطع کنایست [illegible] و همین طور در لفظ حجت
اما از اینجا که بعضی فصحا در امثال چنین تراکیب حرف یا بجهت تعظیم و تفخیم زائد می کنند قایل نیز
نظر بران درین مقام آورده * راسخ * استوار * جوامع * جمع جامع گرد آورنده * باهم *
جمع هاست جوامع هم بترکیب مقلوب یعنی هم جوامع باشد یا هاهم موصوف جوامع صفت * انتما *
نسبت یافتن عدالت انتما منسوب بطرف عدالت مصدر بمعنی مفعول * آرایک *
جمع اریکه تخت * کافه * همه * بدائع * جمع بدیعه نادر و عجیب * ودائع * جمع
ودیعه امانت * حضرت * درگاه * صمدیت * بی نیاز شدن * باع * بسیار
* وسیع * کشاده * فسیح * کشاده * مقر * جای قرار * اماکن * جمع مکان
* محال * جمع محل * حوافر * جمع حافر سم ستور * خیول * جمع خیل اسپان * لمعات *
جمع لمعه روشنی * سیوف * جمع سیف شمشیر * خواقین * جمع خاقان * کنایس *
جمع کنیسه عبادت گاه ترسایان که در هند باسم گرجا شهرت دارد * خذلان * خواری
* ایقان * بی گمان شدن * المنة لله تعالی و تقدس * احسان برای خدای برتر و
پاک * جنود * جمع جند شکر * هنود * باشنده ملک هند و بعضی گفته جمع هندی * انضباط *
درست شدن * مصداق * تصدیق کننده چیزی * قوله احسن کما احسن الله الیک *
نیکی کن چنانکه نیکی کرد خدای تعالی بسوی تو * تمهید * گستردن * رأفت * مهربانی کردن
* تاسیس * بنیاد کردن * اشاعت * پراگنده کردن * امانی * جمع امنیه آرزو
* رشحات * جمع رشحه آبیکه از جائی چکد * سحاب * ابر * مطرات * جمع مطر
باران * امتنان * نعمت دادن و منت نهادن * بدرقه * راهبر * کفار * جمع کافر
منکر * جزائر * جمع جزیره تاپو * تعدی * ظلم کردن * زائران * زیارت کنندگان
* حرمین الشریفین * مکه و مدینه بزرگ * زادهما الله شرفا * زیاده کند بزرگی آن
هردو را * سنگ راه * مانع و مزاحم * قوله پیش نهاد خاطر آه * ای چو

... و پس در میان است غیر از یک جهتی منظور نظر نخواهد شد * ایماء
اشاره * تواتر * جمع مانع * ترجیح * فضیلت * اغماض * چشم پوشیدن و
آسان گرفتن در معامله * قوله در رنگ تطویل * و درین قول لفظ در زائد و رنگ بمعنی
مثل و مانند است دانستنی است که مردمان بگوش عبد الله خان رسانیده بودند که اکبر
دعوی خدائی و پیغامبری در سر دارد عبد الله خان باستماع این حال بر ملاقات ترجیحی منظوی اظهار
قطع رشتهٔ محبت و ممانعت در باب ارسال رسل و رسائل با اکبر نوشته بود پس اکبر
برای دفع شبههٔ عبد الله خان در جواب خط او می نویسد که اگرچه دلوان بابت آن سخن نا کردن
فضیلت ترک کردن داشت اما بالکل چشم پوشی ازان امر نیز مثل درازی کلام که فی الحقیقت
نزد همه زشتی و قبح آن ظاهر است نالایق بنداشته اکتفا باین قطع نمود شعر * قیل ان الاله
ذو ولد * قیل ان الرسول قد کهنا * گفته شد که خدا صاحب فرزند است * و گفته شد که
رسول جادوگر است و فریکه معجزهٔ رسول صلی الله علیه و سلم را دیدند * ما نجی الله و الرسول
معا * من لسان الوری فکیف انا * خدا و رسول نجات نیافتند از زبان خلائق * پس
چگونه من نجات یابم * بدو * ابتدا * تکوین * هست کردن * شعشعه * پرتو آفتاب
* تمشیح * جای نظر * قوله صبح ایجاد و تکوین * ای از ابتدای پیدایش خود * قوام *
راست * بقا * دین * سلک * راه * الملک و الدین توامان * ملک و دین هردو
همزاد اند یعنی تا وقتیکه این برجاست آن دیگری برپا است و قاعده اکثر این است که اگر
یکی همزادی میرد آن دیگری هم راه عدم میگیرد قائل بر همین معنی نظر کرده ملک و دین را
توامان قرار داده زیرا که ظاهر است که بقای ملک بر دین موقوف است و ثبات دین
منحصر بر تنسیق معاش ضروری چه چنین مناسب ثبات و قرار اشاید پس اکبر بر ابطال شبهه
... قول ... آورد ... همین ... حالی راه می یافت ...
... تر ... قائم و حتی ساطع * ابد ... است ...

مکتوب دوم

دران توفیق ازلی و توفیر الهی * معاضدت * مدد * ... * نگهبانی *
* محظوظ * جمع حظ خوشی و لذت * فانی * نیست شونده * مستلذات * جمع
لذت * قوله نیازمندی درگاه الهی * مراد ازان این جا اکبر پادشاه * مدارات *
آشتی کردن * تمهید اساس * بنیاد نهادن * ملاطفت * مهربانی با هم کردن
* طرفیه * آسایش دادن * ارجمند * این لفظ مرکب است از ارج و مند
ارج بمعنی قدر و منزلت و مند بمعنی صاحب * جل * بزرگ * علا * برتر * وکفی
بالله شهیدا * و خدا کافی است برای شهادت * تفتیح * کشودن * سیاحان *
جمع سیاح پیماینده زمین * ربع مسکون * چهارم حصه دنیا که زمین خارج دریای محیط است
* سیاحان * جمع سیاح بسیار سیر کننده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * چهار دانگ *
دانگ ششم حصه هر چیز و سیاحان و محاسبان زمین را سوای دریا شش دانگ گفته اند و
هندوستان ازان چار دانگ است * تشخیص * تجویز * دریای محیط * سمندر
* طوفان * مظلومان * محظور * مرکوز * قوله مخطور نگشته آه * پوشیده نماند که
عبارت بالا پیش نهاد نوشته و این جا لفظ مخطور پس ظاهرا تکرار لازم می آمد لهذا جهت رفع
تکرار تقدیر عبارت باین طور از جنس امور که پیش نهاد همت می تواند شد غیر ازین امر
خطیر امری دیگر مخطور خاطر ما نگشته مناسب می نماید * استنال * پیش رفتن برای آوردن
چیزی * معطوف * بازگردانیده * استعجال * شتابی * تشیید * توبه *
درست * ضمیمه * آمیخته * نسبت لاحقه * دلبستگی و محبت بالفعل
* دواعی * جمع داعی باعث باید دانست که عبدالله خان بجواب خط اکبر که مانکته مشتمل بر ضعف
دوستی و عهد و پیمان اکبر بوده است نوشته بود پس شاه اکبر در خط ابتدا
... ابتدای جلوس و غیره دفع درد آن می کند و تمهید اثبات مقدمات اخلاص ...
... می فرماید و می نویسد که هرگاه شنیده توبه ما با سایر بندگان جمع

بزرگی * فارِس * سوار اسپ * مِضمار * میدانی * اِیالت *

سیاست کردن * مُرتقی * بالا رونده * نُقاوه * خلاطه * عُضاده *

بازوی در * مُماسات * دوستی با یکدیگر نمودن * دانگ * ششم حصهٔ هر چیز

* مطرح * جای انداختن * آشِعّه * جمع شعاع روشنی * بوارق * جمع بارق

روشن شونده و مراد از آن روشنی * مُجلّی * جای ظهور * شوارق * جمع شارق

روشن شونده * مُشید * بلند کننده * شجاعت * بهادری و دلیری حاصل مصدر * حشمت *

بزرگی * مؤسِّس * استوار کننده * بسالت * دلیری نمودن * الفائز

مِن مبادِی الفطرة بمعالی الهِمَم المختص بما مِن الفوز بجلائل النِعم * آن کس

کو رسنده است از آغاز خلقت خود به همتهای بلند آن کس که خاص کرده شده است به

برکت های رسیدگی نعمتهای بزرگ * قوله آنکه تیغش برده از آینهٔ امید زنگ * یعنی

عبد الله خان آرزوی هر کس که کرد به تیغ خود آن را بر گرفت * اَشهب * اسپیکه

رنگ سیاه و سفید داشته باشد * تهوّر * مردانگی * اَدهم * اسب سیاه * لا

زالت ارکان معینة مشیدة بالدوام * همیشه ماند ستونهای محبت او بلند * وقوائم

دولته موسسة بحسن الانتظام * و همیشه ماند ستونهای دولت او استوار کرده شده

به نیک انتظام * مُندرج * شامل * مُندمج * شامل * تشئید * بلند کردن

* قوله رابطه حلت آه * مبتدا و قوله ظهور پیوست خبر آن یعنی از رسیدن خط شما رابطه

محبت ظاهر گردید * قوله مورث صفای باطن آه * ای پیدا کننده صفای باطن شما گردید و قوله

ثمرا انجلای باطن و ظاهر مرادف آن * الهامات * جمع الهام در دل افکندن * معالم *

جمع [illegible] نشانیکه بر راه نهند * اُنس * خو گرفتن بچیزی و این جا بمعنی خوگرفته مصدر بمعنی

[illegible] * آگاهی و اطلاع که از آثار عالم بالا بهم میرسد * توفیق * اقدرت [illegible]

* ازل * زمانیکه آن را ابتدا نباشد و یای نسبت [illegible]

سحر یک مفسد آن بوده • طوفان بی تمیزی * فتنه و فساد * اِستلزاز * لذت
گرفتن * تعویق * دیری * تو له فرستادن ایلچی در تعویق آه * مخفی نماند که در ابتدای
کلام ذکر رخصت نموده حسبی که توقف تا او رای خواست که رخصت کم مشعر آنست بود و این جا
در [illegible] مکتوب می گوید که فرستادن ایلچی در تعویق شد پس این عبارت را با آن عبارت چه
ربط باشد لهذا او در جواب این می توان گفت که از آنجا که دستور سلاطین کبار است که
چون ایلچی پادشاهی را رخصت می کنند و جواب نامه که مصحوبش می آید می نویسند آن وقت
ایلچی را از جانب خود نیز روان می سازند پس گویا روانگی این ایلچی از متممات رخصت
آن ایلچی است بنابر آن در من حاتم تعویق روانگی ایلچی خود را حقیقة تعویق در رخصت ایلچی
دیگری قرار داده چنین نوشته باشد * واقعه * بلائی که تازه برسد * اِبتلا * بلا
* اِبتلا * برسیدن و این جا مراد از ابن بد رضی است * سُلالة الاولیاء العظام
و خلاصة الاصفیاء الکرام * عمدهٔ دوستان بزرگ و خلاصهٔ برگزیدگان بزرگ * دودمان *
خاندان * مُبیّن * ظاهر کننده * وسائل * جمع وسیله * رسائل * جمع
رساله خط * ترصیص * ظاهر کردن * ترجیص * استوار کردن فقط

تشریح مکتوب دوم که بعبد الله ازبک تحریر یافته

این مکتوبیست مشتمل بر ظهور استحکام محبت و صفای باطن و اظهار عدالت و دین داری
در جواب مکتوب عبد الله خان که متضمن بر ظاهرداری و ممانعت ارسال رسل و رسائل
به جهت شنیدن خرابی دادا اکبر پادشاه فرستاده بود * اِتسام * خویشتن را به
نشانی مخصوص کردن کلام مصادقت اتسام کلامی که به مصادقت نشان کرده شده
است مصدر بمعنی مفعول * موالات * باهم دوستی کردن * مطاوی
مطوی [illegible] ورد * فحاوی * جمع فحوی معنی و مضمون * حدیقه * [illegible]
خو [illegible] * معالی * جمع معلاة بلند * منبت * [illegible] * ا [illegible]

[illegible] * مادام * تا آن وقت * بلاد * جمع بلده شهر * استمال * میل و
[illegible] * طغیان * از حد در گذشتن * ماله و خاندیس * هر دو نام جائی
* قوله برهان الملک را حکومت آن آه * باید دانست که اول نظام الملک برادر
برهان الملک حاکم دکن بوده است اکبر بعلت ظلم او ملک از قبضه اختیار او بر آورده سپرد
برهان الملک نموده بعد چندی برهان الملک بسبب تنگ ظرفی و کوتاه حوصلگی خود از جاده
اطاعت اکبر انحراف ورزیده دم استقلال زد * معاودت * بازگشتن
* حوصله * سنگدان مرغ و این جا مراد از ان همت * استقلال * تنها بکاری
ایستادن * مسالک * راه * استیصال * از بیخ برکندن * عساکر * جمع
عسکر لشکر * ظفر * پیروز مند شدن * سرکردگی * سرداری * غره * سپیدی
پیشانی * قره * خنکی چشم * قوله بسیاری آن ممالک آه * ظاهر آنست که لفظ
بسیار مضاف بسوی آن ممالک است یعنی اکثر آن ممالک و درینصورت نوشتن یای تحتانی
با لفظ بسیار غلط باشد چه علامت اضافت فقط کسره است و حاجت نوشتن یا نیست
اما در بعضی نسخ بعد لفظ بسیاری لفظ از فقره بنظر در آمده پس برین تقدیر معنیش آن تواند
بود که زمان بسیاری برین بر نیامده بود که تمام آن ممالک وسیع را در حوزه تصرف در
آوردند * اودیسه * نام جائی * تعداد * شمار کردن * نعم * نعمت * انبساط *
کشاده روشدن * بس * کافی * اعلان * آشکارا کردن * استسعاد *
نیکبختی یافتن * اشغال * جمع شغل کار * ارزانی * [illegible] و مسلم
* دولت خداداد * مراد ازین دولت اکبر پادشاه است * آشنه * میانه هر چیز
[illegible] * [illegible] * عرصه * کشاده * منازعت * دشمنی * مظاهر * جمع
* مقرب * نزدیک کرده شده * بساط * بستر * مسموع * شنیده
[illegible] * قوله بحسب ضرورت آه * یعنی بحسب مصلحت [illegible]

تفاوت است که تعین آن صفت بجزو اول باشد که مضاف بوده گاه بجزو ثانی که
الیه است چنانچه بگوئی تخت بادشاه که فلک رتبه است و تخت بادشاه که نوشیر
معدلت است پس هر دو فقره صفت ترکیب اضافی است نه صفت یک جز و از ان پس
در مقصود یک جمله غرض ممالکت الی آخره صفت مجموع فقره حاکم تهته واقع شده صفت یک
جز واز ان * مساعدت * یاری کردن * نظرت * شگافتن و غور کردن و مراد
اینجا غور و تامل است و در نسخه مطبوع این لفظ بحرف قاف ظاهرا غلط طبع شده بحرف فا باید
نوشت * رفاهیت * تن آسانی * زنهار * امان * اولیا * جمع ولی دوست * قاهره *
عالیه * محروسه * نگاهداشته * مطویات * جمع مطوی پیچیده * تادیب *
ادب دادن * وحوش * جمع وحش رمنده * بهایم * جمع بهیمه چارپایه * سریرت *
سرشت * سواد * گرد گرد شهر * مساکن * جمع مسکن جای ماندن * متعرض *
پیش آینده و مراد از ان اینجا ایذا دهنده * قوافل * جمع قافله * قوله می شدند * بعد
این قول لفظ بود که خبر قوله از مطویات ضمیر الی آخره تواند شد مقدر است * انقیاد *
رام شدن * قطاع الطریق * رهزنان * نهیب * ترس و بیم * حبال *
جمع حبل رسن * قوله بفروخت رفتند * دستور سابق بود که چون مردمان را در جنگ
اسیر کرده می آوردند می فروختند * بلوچ * قومی باشند صحرائی و کم عقل و شجاع * رجا *
امید * انحراف * روگردانیدن * قوله راه می گرفتند یعنی رهزنی می کردند
* یغما * تاراج * تمغا * زر یکه راهداران از سوداگران ستانند * برگ * سامان * رایات *
جمع رایت نشان * نخوت * غرور * مجاهدان * کوشش کنندگان * غاشیه *
زین پوش * بدایع * جمع بدیع نادر * سوانح * جمع سانحه ظاهر شونده *
[illegible] کردن * نبارزان * جنگ کنندگان * پیکار *
[illegible] است مشهور * ساحل * کناره دریا * حوزه * کنا[illegible]

این جا اشاره بطرف موکب اکبر پادشاه [illegible] ولایت *
[illegible] * استحسان * استحکام * سهیم * شریک * عدیل * هم سنگ
[illegible] * پاکی و نیکوئی * مرکوز * پوشیده * [illegible] * [illegible] *
جمع [illegible] * غازی * شهر دکش * شهامت * چست و [illegible] * [illegible] *
جنگ * عطیات * جمع عطیه بخشش * [illegible] * نو * گذشت * مسیر * مانوس *
الفت گرفته * آتمها * جمع قصه [illegible] * نوادر * جمع نادر نایاب * صبح *
پیدایش * [illegible] * [illegible] * [illegible] * نام جائی * [illegible] *
اتصال * [illegible] * گرد آمدن * گروه * پشته خاک * اوهام * جمع وهم
[illegible] * [illegible] * طرق * جمع طریق * [illegible] * خوناک * جریده * تنها
* تهته * نام جائی * قوله غربی مملکت روز افزون * یعنی بجانب مغرب مملکت اکبر
و ظاهرا این جمله صفت حاکم تهته واقع شده * قوله برزیر دستان آن مرزبوم راه معدلت
نمی سپرد * این جمله صفت حاکم تهته واقع شده و معطوف است بر جمله که غربی مملکت روز
افزون بر ساحل دریای شور است و این جمله صفت تهته است پس درین صورت لازم
می آید که هیچ معطوف خود این جمله هم صفت حاکم باشد نه صفت تهته تا که معطوف و معطوف علیه
هر دو با یکدیگر درست باشد و لهذا جمله غربی مملکت را صفت حاکم گفتن دور از عقل می نماید
چه بر ساحل دریا ذات حاکم واقع نیست لهذا توجیه آن باین نوع می کنم که هر چند جمله غربی
مملکت الی آخره صفت تهته ظاهرا است اما من حیث المآل صفت حاکم تهته است باعتبار
متعلق [illegible] توجیه [illegible] عبارت حاکم تهته که تهته وی غربی مملکت روز افزون بر ساحل
[illegible] است می تواند شد و دیگر توجیه وجیه در امثال این مقام [illegible] می کند
[illegible] که چون مرکب اضافی معطوف باشد و بعد وی صفتی مذکور گردد گوییم که [illegible]
مرکب است نه صفت یک جزو آن لیکن این قدر هست که در تعلق عبارت [illegible]

مکتوب اول

اکرام * جمع کریم بزرگ * ابقا * باقی داشتن * ارکان * جمع رکن ستون
قوت * جوانمردی * عُشر * ده یک * عشیر * دهم حصه عشر [illegible]
[illegible] دکانی * بهره و بعضی پس شونده * یورش * کوچیدن * احمد علی * نام ایلچی اکبر
آبائیں * با ادب [illegible] * پدرود * رخصت کردن * سمع * گوش * امر
ناگزیر * اینجا مراد از [illegible] مرگ احمد علی ایلچی مذکور * اسرار * جمع سر راز * مصادقت * دوستی
با اخلاص کردن * عوارض * جمع عارض کلام پوشیده و راز [illegible] * مکنون *
پوشیده * ضمیر * دل * مکامن * جمع مکمن جای پنهان شدن * [illegible] آرند
یعنی از بطون به ظهور آرند * معاودت * [illegible] * [illegible] * حال * [illegible] * ایما
معنی حقیقت و مسرت * مساعی * جمع سعی کوشش * مشکور * پسندیده * لوامع * جمع
لامع روشن شونده * آورنگ * تخت * عاشر * دهم * قرن * مدت سی سال
یا صد سال و این درست تر است اگرچه در تعیین مدت آن اختلاف بسیار است چه پیغمبر عم
طفلی را فرمود که عش قرنا یعنی بزی یک قرن و آن طفل صد سال بزیست * اکثار *
بسیار شدن * اغراض * جمع غرض * میامن * جمع میمنه برکت * وسیع *
گشاده * انقسام * قسمت یافتن * [illegible] واسطه * [illegible] * اقتدار *
قدرت و توانائی حاصل مصدر * تعرف * اخبار * جبال * جمع جبل کوه
* مزلقه * پیچیده * قلاع * جمع قلعه * حصینه * مستحکم * [illegible] * اسکبار
و استکبار * کلانی و بزرگی * سپردن * قطع کردن راه * مناهج * اختلاف
* اوضاع * جمع وضع مثال * انوار * جمع نور * پیوند * [illegible] * [illegible]
[illegible] * جمع [illegible] * آمود * پر * مرآت * آینه * اشراقات *
جمع اشراق درخشیدن * عالم قدس * عالم پاک که مراد از آن [illegible] است [illegible] معنی
[illegible] * پوشیده * کوکب * گروه سواران * قوله موکب والا * این

وغیره باستان شما یکی از آثار محبت ایشان با ماست پس اکبر بجهة دفع آن طعن
عبدالله خان ارقام می فرماید که چگونه ورود این منتسبان خاص را باین آستانهٔ دولت
شاه گرامی که بجز این جناب آنها را پناهی نیست اگرچه اولا بحرکات ناشایسته پایهٔ عتاب بودند
عمل بر عداوت خود نموده اید * نتائج * جمع نتیجه زائیده و پیدا شده * قوله تفصیل فتوحات *
یعنی تفصیل فتوحات شما * قوله رقم پذیر * درین قول پذیر بمعنی پذیرنده است زیرا که در فارسی
هرگاه صیغهٔ امر بعد اسم واقع میشود آنوقت معنی اسم فاعل حاصل میکند مثل جهان آفرین وغیره
* قوله از نتائج حسن نیت * درین اشاره است باینمعنی که این فتوحات اتفاقی از مد طالع و از نتائج
حسن نیت شما واقع شده نه بزور و قوت شما * استعذار * عذر خواستن * قوله و آنکه مصحوب
مولانا آه * باید دانست که عبدالله خان مصحوب مولانا حسینی قاصد خود بر زوا پیما در خط خود باکبر
نوشته بود که بپسر من خواستگاری دختر شما می کند ازین معنی دلگیر انبها دارم که مبادا به ظهور این
امر کدورتی بخاطر عاطر شما راه یافته باشد فقط پس اکبر این مضمون از خارج دریافته قبل از
رسیدن نوشته عبدالله خان قاصد را در اثنای راه غرق کردانید و بعد ازان از روی کر
بعبدالله خان می نویسد که حیف صد حیف که قاصد شما غرق گردید و مضمون محبت نامه مفهوم نشد.
و در جواب استعذار عبدالله خان در امر مذکور مینویسد که محبت قدیمی چنان نیست که به ظهور
اینچنین امر خفیف و جزئیات نقصانی پذیرد * سنوح * ظهور * تأسف * افسوس خوردن.
* روابط * جمع رابطه آنچه آن چیزی را به چیزی بسته باشند * ضوابط * جمع ضابط
نگاه دارنده بحزم و آگاهی * انتظام و التیام * پیوند * قوله بالفرض اگر چیزی می بود *
یعنی اگر فرضاً از طرف شما قصوری و بی پروائی به ظهور می رسید * پدران مجازی *
پدران غیر حقیقی مثل عم و خال و غیرهما * وجه * طرف * قبائل * جمع قبیله بزرگ
* جمع عهد پیمان * مواثیق * جمع میثاق عهد * ذریعه * وسیله * کرّه * بار دیگر *
مرتبه دیگر * مرتسم * نشان کرده شده * منقش * نقش کرده شده

* منسوبات ایران * اطراف و حدود ایران * خلط * آمیزش * اوباش * جمع
بوش مردم دون اکـ * ادبار * پشت دادن * حرف صلح * سخن صلح * سانحه *
چیزی نو ظاهر شونده * قوله صورت این سانحه * ای صورت این سخن صلح و مودت که
به تحریر در آمده * قوله شایان بزرگ کرده های ایزدی * یعنی لائق قول و قرار انبیا و اولیا
که در وعدهٔ آنها هرگز وهم آیینه تخلف را راه نیست * قوله اگر تحقیق آن سخنان آه * یعنی
اگر حقیقت سخن صلح و غیره بپایهٔ ثبوت رسد بهر وا لاجائی مقرر شود که بالمشافهه گفتگوی این معنی
به ظهور در آید * تنقیح * تحقیق * طراز * نقش * قوله دست آویز سخن آه *
یعنی وسیلهٔ ایجاد گفتگوی اهتمام ساخته آئین مخالف مبانی دوستی که عبارت از مجادله و مقاتله است
مذکور میکردند خلاصهٔ اینکه مردمان سکونت اکبر را بجدو دپنجاب حمل بر ارادهٔ جنگ او با
عبدالله خان نموده تذکرهٔ این معنی باهم خودها می نمودند اکبر این حال دریافته بلفظ حاشا از ان اراده
احتراز و اجتناب می فرماید * صوب * طرف * نهضت * برخاستن * ژاژخایان *
بیهوده گویان * قوله نسبت شاهرخ میرزا همان غبار در خاطر است * باید دانست
که عبدالله خان باکبر نوشته بود که از طرف شاهرخ میرزا بعلت مقابلهٔ او رنج سابق از
خاطرم نرفته پس اکبر در جواب آن بارقام فقرات هرگاه در باطن الی آخره رفع و دفع
آن کدورت عبدالله خان می فرماید * مطالع * جمع مطلع جای بر آمدن * آکفا * جمع کفو
همسر * انطباع * نقش پذیر شدن * قوله از سائر طبقات * یعنی از عوام الناس و شاهرخ
میرزا نیز از انجمله است * صفح * درگذشتن از گناه * مکافات * عوض و بدله
* بادیه * صحرا * ناصیه * پیشانی * التجا * پناه آوردن * مجد * بزرگی * اعتلا *
برتری * محمد حکیم میرزا * داماد میرزا سلیمان والی کابل بود ای جهت بعد انقلابات چند
در چند بملازمت اکبر سرفراز شده بود * قوله و آنکه ایما رفته بود آه * و
سببت که عبدالله خان بطور طعن به اکبر نوشته بود که التجا نمودن شاه

گذشته * یادگار * اینجا معنی نیز * سواد * اطراف * بیجور و بیراه * هردو نام جائی * جوار *
همسایگی * شاهرخ میرزا * فرزند میرزا ابراهیم ابن میرزا سلیمان حاکم بدخشان است
بعد قتل پدر در کنار تربیت جد والا پرورش یافت وقتیکه بپایهٔ عقل و ادراک رسید بسبب
آنکه در میان والدهٔ او مسماة محترم خانم و جدهٔ معظمهٔ او مسماة خرم بیگم که میرزا سلیمان قبضهٔ
اطاعت و اختیار او بود منازعت و نااتفاقی روی نماید میرزای سابق الذکر همراه جد بزرگوار
خود بطرف هندوستان عنان عزیمت می تابد و در سرکار بادشاه ملازم گردیده در عمر چهل
سالهٔ سنه یک هزار و یک هجری اولاً هم رکاب شاهزادهٔ سلطان مراد بمهم دکن متعین
می شود پس ازان در سال چهل و یکم میرزا و خان خانان به سرداری لشکر ظفر پیکر
شاهی مقرر شده مقابله با فوج هزیمت موج دکن می نمایند و فتحیاب میگردند و در سال
چهل و سیوم سنه یک هزار و چهارم هجری میرزا حضور طلب گشته بوالا درگاه رسید و در
همین سال شیخ ابوالفضل بدکن رخصت یافت و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده حکم شد
که بمالوه رفته سامان سپاه درست نماید غرض که میرزا به منصب پنج هزاری مشرف شده
در تقدیم خدمات همواره سرگرم و مستعد می ماند و به شجاعت و نیک طینتی موصوف بوده است و اینکه
مشهور است که میرزا یکی از اقارب اکبر پادشاه است ظاهرا غلط است مگر همینکه در اولاد
امیر تیمور است مغز کلام آنکه اکبر پادشاه این جا می خواهد که در پاداش سلوک عبدالله خان که
به پنج واسطه تا به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد حقوق دوستی خود برو ثابت
کند نظر بران در خط خود لفظ لهذا می نویسد یعنی بنابر رعایت حقوق دوستی شما اعانت
و مدد حاکم ایران که حالا با شما مقابله دارد منظور نداشتیم و نیز آرزوی شاهرخ میرزا که
بطرف کشمیر وغیره داشت بلحاظ همین لفظ او با ایشان بموقف قبول نرسید و همین طور از
فقرات آینده نیز مراعات خود ثابت می فرماید و می گوید که شاهرخ میرزا باصلاح دید اکبر ظاهرا
[illegible] شده چند بار با عبدالله خان به مقابله و مجادله پیش آمد و هزیمت به [illegible]

در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده اگر بجایش جهت مناسبت لفظ اشام استشمام نوشته شود انسب
می نماید درینصورت معنی جمله باین ترکیب می شود مشام فیض شمنده مصدر بمعنی فاعل
* اِشتمام * بوی خوش گرفتن و دماغ فردوس اشمام دماغیکه بوی خوش گیرنده از
فردوس است * نَضارت * تازگی حاصل مصدر * ریاض * جمع روضه
مرغزار * خُلوص * دوستی صاف * وِفاق * موافقت * صَمیم * خالص و در
صمیمی یای نسبت است موجز این مقام آنکه اکبر بعبد الله خان ارقام می فرماید که مکتوب شما در خوشترین
اوقات رسیده موجب استحکام محبت قدیم گردید * سَجیه * خوی * رَضیه *
پسندیده * بدَل عدیم البدل * بدل بی مثل * مُواخات * باهم برادری کردن
نامهٔ مواخات شمامه نامهٔ که بو دهنده برادری است * توکید * استوار کردن
* مَناهل * جمع مَنهل چشمهٔ آبخور * اِهتمام * غم خوارگی کردن و این جا مراد از ان
کوشش * هندوکوه * نام جائی * مَنظر * جای نظر * اِستحسان * نیک خلاصه این مقام
اینکه اکبر به عبد الله خان می نویسد که خط شما متضمن صلح پسند خاطرم آمد * عالم کون و فساد
و نشاء تعلق * هر دو به معنی دنیا * تَوَدُّد * دوستی * تَوَفُّق * موافقت * مَنوط *
در آویخته * مَربوط * بچیزی بسته شده * جَبروت * در اصطلاح سالکان نام عالم
اسمای صفات الهی است * مُثمر برکات * پیدا کنندهٔ برکات * مُنتج حسنات *
آرندهٔ حسنات * اُلوف * جمع الف هزار * صُنوف * جمع صنف قسم و گونه
* مِهاد * بستر * اِبراز * بیرون آوردن * بادی * آغاز کننده و لفظ
که بعد لفظ بادیست به معنی شدن است * حق طویت * پیچیده بحق مصدر بمعنی مفعول
* مَبادی * جمع مبداء آغاز * اَصناف * جمع صنف قسم * مَنهج * راه
راست * وادی * جای کشاده میان کوهستان و این جا مراد از ان پیغام صلح
* مراقبه * نگاه داشتن * سَوابق * جمع سابقه * سَوالف * جمع

اُسطوانه ستون و این جا کنایه از ان کلان و بزرگ اساطین سلاطین به ترکیب مقلوب
یعنی سلاطین بزرگ و عالی شان یا بر حال ظاهر این قول که ترکیب اضافت بیانی است
باید گذاشت اگرچه اضافت اساطین بطرف سلاطین غیر متعارف است و برین تقدیر هم
بتکلف غرض از ان سلاطین باشد مرتبه باید فهمید * اِنسلاک * انتظام * وحدت قهری *
وحدتی که بزور و قهر بمیان آید * قوله سایش قدسی اساس تا لفظ آرایش داد *
در حمد واقع است * قافله سالاران شاه راه مقصود * انبیا * سالکان * جمع سالک
رونده * مراحل * جمع مرحله منزل * ناسکان * جمع ناسک عابد * مَشاعر * جمع
مَشعر جای عبادت * هامون * دشت * اهتدا * راه راست یافتن * ایتلاف *
با هم الفت کردن * خلوت خانه بقا * بهشت * قوله پس جهان جهان تا لفظ باد *
در نعت واقع است * تائیدات * جمع تائید مدد * توفیقات * جمع توفیق مدد * فتن *
جمع فتنه * حوادث * جمع حادثه بلائی که نو برسد * زَمَن * روزگار * عُلیا * برتر
* عالم صورت * دنیا * قوله می کوشند * این جا بمعنی کوشند است زیرا که اگر
به معنی حال بحال ماند ظاهر امعنی عبارت درست نظر نمی آید یعنی همگی همت علیا مصروف آن دارند
که جمهور انام را درست نموده در معموری دنیا کوشند * وُفور * بسیار * مشاهده *
دیدن * صفوت * برگزیده * اِصطفا * برگزیدگی حاصل مصدر * شَمائم *
جمع شمیم بوی خوش * نَوَرانی * بفتح نون منسوب بطرف نَوَر که معنی شگوفه دارد
و لفظ آنی برای نسبت * خُلّت * دوستی * وِلا * دوستی * رَوایح * جمع رایحه
بوی خوش * روحانی * بفتح راء منسوب بطرف رَوح که به معنی نسیم است * بسطت *
فراخ شدن * ضیاء گستر روشنی و اینجا مراد از بسطت و ضیا خوشی و مسرت * شقایق *
لاله * حدائق * جمع حدیقه باغ * مبانی * جمع مبنیه بنا * رَیاحین * جمع ریحان و آن
* مَشام * دماغ * اِبتسام * نرم خندیدن ظاهرا این لغت

مکتوب اول

ستع ل ا م ی == یک هزار و پانزده سال هجری المقدس بود
۱۰۱۵ ۱ ۱۰ ۴۰ ۱ ۳۰

* منصّه * چیزی بلند که عروس را بر آن نشانند و جلوه دهند * تابدان * روشن دان

* نوباوه * درخت نو نوباوه‌های گلشن دانش و نونهالان چمن بینش مضامین مکاتبات

* تشریح مکتوب اول *

که به عبدالله خان اوزبک سپهدار ملک توران تحریر یافته باید دانست که این مکتوبیست مشعر بر اظهار مقدمات آشتی در جواب نامهٔ عبدالله خان که متضمن استدعای صلح و دوستی و تقرر نسبت فرزند خود با دختر اکبر فرستاده بود * خطاب * مکتوب * گیهان * جهان * خدیو * صاحب گیهان خدیو به ترکیب مقلوب خدیو گیهان * نیّر * روشن کننده و این جا مراد از آن آفتاب * اوزبک * قومی است از ترکمانان که بمعنی ترک مانندگان است و این لغت بحرف ذال معجمه در نسخه منقول عنه غلط طبع شده بحرف زای معجمه باید نوشت * آساس * بنیاد * مُبدع * نوآرنده * شئون * جمع شأن کار و حال و این جا مراد از آن انواع و اقسام اشیاست * فنون * جمع فن حال و [illegible] * صُوَر * جمع صورت و صور علمیه در اصطلاح صوفیه این همه صور موجودات را گویند زیرا که این همه صور عکس صور ذهنیاست که در علم قدیم خدا است * ابداع * نوآوردن و یای نسبت است در آن * قهرمان * اگرچه معنی این لفظ حاکم غالب است لیکن این جا بسبب ذکر لفظ فرمانروایان که بعد آن واقع است بنا بر وقوع تکرار بمعنی غلبه که حاصل مصدر است مناسب * نفوس * جمع نفس ذات * انبیا * جمع نبی خبر دهنده * رُسُل * جمع رسول قاصد * قوله علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام * بر پیغمبر ما و بر انبیای دیگر رحمت خدا و سلام خدا باد و دستور مسلمانان است که اگر جائی حاجت ذکر پیغمبری می‌شود اول پیغمبر خود را در آنجا مقدم کرده درود می فرستند * ذروه * ارادی * اتحاد و تبهی * منخرط * منتظم * سطوت * سخت گرفتن * آسمان * جمع اسطو

می شود و آن اثبات علم خود است و در حمد حقیقت او تعالی این هم از بیخردی است زیرا که در حقیقت نه بدل حمد پاکش تصور کردن می توانم و نه بر زبان آوردن لائق می پندارم و توجیه دیگر آنکه نام بزرگش را بعزم ستایش و نیایش بر زبان عاجز و قاصر خود گفتن نافهمی و کم عقلی است و بعد از اتمام بیت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شونده از بیت اول است به بیت ثانی می کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بدهان کردن از بیخردی بودی حکم شارع حکیم بموجب آیهٔ مذکوره که پاک از عیب و نقصان است در آن باب وارد نشدی و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب به بیخردی کرده غرض از آن آنست که ارادهٔ تفصیل ذکر نام و وصف پاکش کردن بی خردیست فاما آن فی الجمله و اجمالا آن چنان است که میدانم گفتن و بدین قدر صحت امر حکیم مطلق ثابت و متحقق شد و توهم ناشی دفع گردید و لیکن چون در جای حمد که مقام اقرار عجز است اثبات قدرت خود بر تذکرهٔ زبانی و وصف وی اگرچه اجمالی باشد ثابت شد لاجرم به مصراع رابع از ادعای قدرت خود بر ثنای اجمالی او تعالی نیز انکار می کند

* سِفارت * میانجی نمودن شمع سفارت مراد از آن ذات پاک نبی صلی الله علیه وسلم
* قوله دست بسر * معنی آن حیران و متحیر یعنی جبرئیل امین از غایت قرب و نهایت تقرب پیغمبر صلوٰة الله علیه و سلامه بدرگاه او تعالی و تقدس متحیر و حیران است * جم * پادشاه بزرگ * علامة الدهر * بسیار بسیار دانای روزگار و تا برای تاکید مبالغه * فیاض * سخت سخی و جوانمرد * فلاطون و افلاطون * نام حکیمی است که وزیر سلطان سکندر و استاد ارسطو بوده است * خاقان * در اصل خطاب پادشاهان چین است و مجازاً بر پادشاهان هرجا اطلاق می کنند * أنفس * جمع نفس ذات هر چیزی و مراد این جا از انفس پیکرهای انسانی * آفاق * جمع افق کناره عالم * تو گر شهنشاه جهان آه ها چنانش شاهان شاه بود و ترکیب مقلوب برای تخفیف و ا[illegible]

گرنه هر کاب او میه و ذوچه کرانش دعوی پادشاهی می کند و ملازمانش خیال
سلطنت و ایالت در سر دارند مردمان این هر حضرتش را امیدگاه داشته جمع می گردند
و ببرکت حسن پرورش و پرداخت او یادگارهای عجیب و غریب در زمانه میگذارند
منقول است که چون پادشاه گیتی پناه نادره دهر و اعجوبه عصر شیرشاه که یکی از قوم
افاغنه بوده است و در هندوستان تا مدت پانزده سال به حکومت و ملازمت پادشاهان
هندوستان سرگرم بود و در عهد سلطنت همایون با تفاق افاغنه همایون را شکست بر
شکست داده بعد از ان تا مدت پنج سال در هندوستان سلطنت رانی نمود از ین حاکمان بعالم جاودان
شتافت در اقلیم هندوستان فتوری بسیار و خلل بیشمار راه یافت و ملوک طوائف و
حاکمان نواح لوای استکبار در میدان نام آوری می افرازند و در هر بلد سلطانی و در هر طرف
والی کوس استقلال و نقاره استجبار می زد تا آنکه شمشیر اکبری مسلول شده هوای کبر و
تجبر که در دماغ آن هوسناکان و سرکشان پیچیده بود بعصد نه انتظام و لطمه مکافات
برآورد و در زمان اندک همه هندوستان را با اکثری از مضافات صوبه بنگاله و دکن
بقبضه تصرف و اختیار خود در می آرد اما ابوالفضل و فیضی که سرآمد ملحدان و سرغنه مرتدان
بوده به حضرت پادشاهی بار یافته به تلبیسات و تزویرات طبیعت حق طویت سلطان را
از شارع دین متین انحراف مید هند و بطرف زوال و وبال عاقبت مائل می نمایند چنانچه شاه
بقیام بعضی از رسومات هنود میلان می فرمود و این دو شعر فیضی که از قصیده مدحیه سلطان
است برین معنی برهانی روشن و دلیلی مبرهن است * بیت * * قسمت نگر که
در خور هر جوهری علاست * آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب * او می کند معاینه خود در آینه *
این می کند مشاهده حق در آفتاب * و این اشعار را بسیار هندوان سند بر آفتاب پرستی پادشاه
نموده به تحسین فیضی گمراه سرگرم اند عبد الله خان اوزبک حاکم ولایت توران چند نامجات
متضمن تشنیع و طعن با کبر ارقام می نماید و عذر بتر از گناه که ابوالفضل بزور و تزویر ...

* فرخنده شبی باید و خوش مهتابی * تا با تو حکایت کنم از هر بابی * باظهار چنان خدمات
در پاسبان زمان به منصب چار هزاری علم عزت و فخر بر مفارق امیران و اقران برافراخت
و در سال چهل و هفتم که مزاج عرش آشیانی بظهور بدگمانی از طرف شاهزاده سلطان
سلیم منغص گردید از انجا که شیخ موصوف معتمد درگاه و محرم بارگاه بود و براستی و درستی
و تقرب حضرت دعاو منزلت کسی را عدیل و سهیم نداشت ظل سبحانی او را از دکن طلب
فرمودند و امر عالی برین نمط شرف صدور یافت که فوج خود را در انجا گذاشته جریده
مشرف ملازمت شود و شیخ عبد الرحمن پسر خود را با لشکر نصرت پیکر و امرای کمکی در دکن
داشته برسم دو اسپه عاضر حضور گردید شاهزاده سابق الذکر که بعلت فرط اخلاص
وعقیدت شیخ بامربی و ولی نعمی خویش بر خاطر بود آمدن او را درین زمان مضر و مخل
مقصد خویش تصور نموده و تنها آمدنش را فتوح عظیم و فوز فخیم انگاشته و قتل شیخ اول
پایهٔ سلطنت خود پنداشته نرسنگدیو بندیله را که از سرحد او گذر شیخ ناگزیر بود با قسام
الطاف و انواع عنایات امیدوار کرده بخونریزیش ترغیب فرمود او بر سر راه انتظار
فرصت می کشید که دفعةً این خبر وحشت اثر به شیخ رسید مردمان همراهی شیخ نظر بر حفظ جان که از
ضروریات توان شمرد و همای گهاتی چانده شدند شیخ باستماع این سخن برهم شده بر زبان
آورد که دزدی راچه یارا که هم چو دیو سنگ راه رستم نژادان گردد روز آدینه چهارم
ربیع الاول سنه یک هزار و یازده نرسنگ دیو در اثنای راه بر سر گروهی سرای برکه
از بر تو نشش کروه است با فوج کثیر و جم غفیر هجوم آورد [illegible] دو لخواهان شیخ بنا بر
مصلحت وقت تحریص انحراف از معرکهٔ جنگ و جدال کردند و گدای افغان که از رفیقان
قدیم او بود عرض نمود که در قصبهٔ انتری که نزدیک است رای رایان و راجه سورج سنگهه
با سه هزار سوار فرد کش هستند آنها را بکمک خود گرفته تادیب بی ادبان باید فرمود شیخ
از ننگ گریز بر جان خود ترحم نفرموده بهادرانه نقد جان در باخت زمانیکه خبر این حال پر ملال

وخطابیه آخر اینز قبل از سه وغ توضیح تاوب [illegible] آزد [illegible]
از انجا که اکثر ذکر آبا و اجداد و اولاد و احفاد [illegible] کنایات و اشارات مرقوم
تحریر در آمده بناءً علی هذا بیان آن واجب نمود پس بدانید که * فردوس مکانی *
اشاره بطرف ظهیرالدین بابر جد محمد اکبر پادشاه است * و جنت آشیانی * کنایه از
نصیرالدین همایون پدر محمد اکبر پادشاه * و عرش آشیانی * کنایه از جلال الدین محمد
اکبر پادشاه * و جنت مکانی * کنایه از نور الدین محمد جهانگیر پسر اکبر پادشاه
* و فردوس آشیانی * اشاره بطرف شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان
نبیرهٔ اکبر * و خلد مکانی * اشاره بطرف محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازیست
* و خلد منزل * کنایه از قطب الدین محمد معظم شاه عالم مخاطب به بهادر شاه فقط و نیز بنده اولا
بذکر بعضی از حال مصنف که لازمهٔ طریقهٔ شارحین است رو دارا [illegible] سخن خراشی می شوم پوشیده
مباد که علامی مغفری الیه پسر دوم شیخ مبارک ناگوریست در سنه نهصد و پنجاه وهشت هجری
مقدس از عالم عدم لباس هستی پوشیده بنابر [illegible] رسائی و لطافت بیانی و از جودت
طبیعت و ذکاوت فطرت در اندک زمانی یکتای عصر و یگانهٔ دهر گردید و از علوم معقول و منقول در سن
پانزده سالگی فراغ بهم میرساند و بعد از ان تجرد و عزلت را سخت دوست میدارد و بترکیب
و اصرار محبان صادق و دوستان واثق در سال نوزده از جلوس عرش آشیانی
بسلام آستان دولت نشان پادشاه سعادت حاصل می کند و اولا تفسیر آیه الکرسی
مرقوم نموده پیشکش بندگان اقدس می نماید بسبب آنکه صیت فضل و کمال و طنطنهٔ لطف
مقال او بسمع همایون میرساند ملازمان عالی بالطاف خسروانی و اعطاف سلطانی او را
مخصوص می فرمایند و زمان رنجیدگی خاطر بندگان از فضلای متعصبین علامهٔ سابق الذکر و برادرش
فیضی که باوجود ترقی علم و فضل هم از مزاجدانی و روش بیانی بهرهٔ وافی و سرمایهٔ کافی
داشتند باشیخ عبد النبی و مخدوم الملک که در ان عهد بدانش و عقل [illegible]

[illegible] ان [illegible] و ناچار حسب خواهش آن محب هرچند بهم یا بعض
خود و تفهیم و تربیت [illegible] صاحب العلم والفضل دانای رموز فروع و اصول
شناسای خواص علوم و عقول دانندهٔ نکات نظم و نثر انشاپرداز و نثار عصر مهندس کامل
ادیب فاضل ذوالرافة والکرم برادرم مولوی علی اعظم اللهم نور مرقده و عطر مضجعه بهم رسانیده و
آنچه حل لغات مغلقه و کشف کلمات مشکله از استادنا و مولانا مفخر قاموس علم لغت مروج فصاحت و
بلاغت مرجع علم و عالم متبحر منبع نظم و نثر واقف اسرار معقول کاشف استار منقول ادیب
یکتا نحوی و صرفی بی همتا مصدر مکارم اخلاق مظهر کرم و وفاق مورد عنایات کرم جناب مولوی
عبدالرحیم صفی پوری مدالله ظله العالی تحقیق نموده به تحریرش بیاض کاغذ را همچو سواد باطن خویش
تیره می نمایم و به تسطیرش صفحهٔ قرطاس را چون ظاهر شام غمزدگان و دریش خیره می سازم
و به مصداق «من انصف فقد استظرف» هر واز منصفان راست کیش و سخن شناسان
دور اندیش که اغماض از اشعار خود ساخته و اهمال را و تار خود شناخته اند آنکه اگر
بمقتضای بشریت درین امر خطائی و زلتی که لازمهٔ ذات انسان و جبلی ایشان است رو نماید
و یا خلافی و اختلافی که از ان گزیر نیست راه یابد بدامن عفو و کرم بپوشند نه آنرا همچو سبک
سنگان بی باک در محافل و مجالس بزرگان عیب شنو وسیلهٔ گرانمندی خود سازند
* نظم * دیدهٔ انصاف چو بینا بود * در شمر دگر چه که بینا بود * من خجلم از عمل خام
خویش * تو بسلامت کنم سینه ریش * و من الله التوفیق و بیده ازمة التحقیق والتدقیق
و باید دانست که راقم الحروف بنا بر طوالت عبارت متعرض بذکر کلمات لغات ناشده
صرف [illegible] کلمات [illegible] اکتفا می نماید و اگر بلحاظ تشریح لغتی می کند باز اگر همان لغت بصفحهٔ دیگر
[illegible] متعارف بودن آن لغت تکرار توضیح آن دران صفحه بنا بر سهولت
[illegible] مناسب می داند و این تشریح از نسخه که دو دفتر تمام طبع شده مع تعرض اغلاط آن
[illegible] تتبع و استقرا احوال اکثری از امرایان محمد اکبر بادشاه لو اضح گردیده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل اذهان الانسان موضحة للاسرار و علم افهام الانس تشريح الخفايا و الاستار و الصلوة و السلام على نبيه الكاشف عن رموز العلم و الدين و على آله و اصحابه الموضحين للمستعلين الغوامض و اليقين * اما بعد اكثر از دوستان بی تکلف و محبان با تسلف که دشمن بیگانگی و دوست یگانگی بودند خصوصاً شاعر بی بدل صاحب قصائد و غزل و اقف مضامين خفی و جلی خواجه تخیلی زاد الله علمه و فضله باعث بر ان شدند که این ننگ خلائق و عالم محمد اعلم لکهنوی ولد قاضی فضل علی ولد قاضی سیف الله انار الله برهانهما و جعل الجنة مثواهما در تشریح مشکلات مکاتبات علامة العصر و توضیح مغلقات فهامة الدهر صاحب العلم و الفضل شیخ ابو الفضل نور الله مرقده پردازد که جمهور عوام و بعضی از خواص را بدرس و تدریس آن کافی عظیم و زحمتی فخیم بهم میرسد بنده هرچند بنظر من صنف فقد و خواستم که باقدام چنین امر خود را مضحکهٔ خرد و بزرگ نگردانم و [illegible] ایشان را هدف سهام طعن و ملامت نسازم لیکن آنعزیزان اینکر بترا حمل بر [illegible]

تشریح نامه [illegible] ۷۹
تشریح نامه دیرسوز آمده ۸۰
تشریح نامه توانگری آمده ۸۰
تشریح نامه الله تعالی آمده ۸۱
تشریح نامه الله تعالی قرین آمده ۸۱
تشریح نامه نامه دوستی آمده ۸۳
تشریح نامه ایزد توانا آمده ۸۷
تشریح نامه الله آمده ۸۷
تشریح نامه والا رقیمه آمده ۸۹
تشریح نامه مفاوضه آمده ۹۶
تشریح نامه ایزد آمده ۹۷
تشریح نامه مفاوضه آمده ۹۹
تشریح نامه سیوم آبان آمده ۱۰۰
تشریح نامه صحت آمده ۱۰۰
تشریح نامه ملکه آمده ۱۰۱
تشریح نامه گرامی نامه آمده ۱۰۲
تشریح نامه این نامه آمده [illegible]
تشریح نامه مفاوضه آمده
تشریح نامه الله تعالی آمده ۱۰۷
تشریح نامه هشتم آمده ۱۰۷
تشریح نامه [illegible] آمده [illegible]

تشریح نامه الله آمده
تشریح نامه جنگی آمده
تشریح نامه برادر آمده ۱۱۱
تشریح نامه ای آمده ۱۱۱
تشریح نامه خاطر آمده ۱۱۱
تشریح نامه ایزد آمده ۱۱۲
تشریح نامه ایزد آمده ۱۱۲
تشریح نامه هموار آمده ۱۱۳
تشریح نامه ایز توانا آمده ۱۱۵
تشریح نامه صداقت آمده ۱۱۶
تشریح نامه در قضایای آمده ۱۱۷
تشریح نامه ایزد تعالی آمده ۱۱۸
تشریح نامه دوربینی آمده ۱۱۹
تشریح نامه جلایل آمده ۱۲۱
تشریح نامه مفاوضه آمده ۱۲۱
تشریح نامه آنجا کرده آمده ۱۲۲
تشریح نامه لعد آمده ۱۲۳
تشریح نامه محبت [illegible] ۱۲۵
تشریح نامه از ورود آمده ۱۲۶
تشریح نامه در حمایت آمده [illegible]
تشریح نامه [illegible]

[illegible] ۱۳۰
تشریح نامه این درد نامه آمده ۱۳۱
تشریح نامه گرامی نامه آمده ۱۳۲
تشریح نامه خاطر آمده ۱۳۲
تشریح نامه دل دانا آمده ۱۳۳
تشریح نامه الحمد الله آمده ۱۳۴
تشریح نامه الله بس آمده ۱۳۶
تشریح نامه خاطر آمده [illegible]
تشریح نامه مجادی آمده ۱۳۷
تشریح نامه الله تعالی آمده ۱۳۸
تشریح نامه الله تعالی آمده ۱۳۹
تشریح نامه برادر آمده ۱۳۹
تشریح نامه الله آمده ۱۴۳
تشریح نامه شیخ حسن آمده ۱۴۳
تشریح نامه شیخ [illegible]
تشریح نامه [illegible]

[illegible] ات نماید [illegible] علم یابت مال و ذوسیت کی [illegible]
۱۸ [illegible] شرح علامی

تشریح مکتوب اول [illegible]
تشریح مکتوب دوم ۳۲
تشریح مکتوب سیوم ۳۳
تشریح مکتوب چهارم ۳۵
تشریح نامهٔ اول ۴۰
تشریح مفاوضه ۴۳
تشریح فرمان اول ۴۵
تشریح فرمان دوم ۴۷
تشریح منشور اول ۵۱
تشریح منشور دوم ۵۵
تشریح فرمان سوم ۵۷
تشریح منشور الملک ۶۰
تشریح فرمان چهارم ۶۲
تشریح فرمان پنجم ۶۴
تشریح فرمان ششم ۶۵
[illegible] ۶۸
[illegible] ۶۹
عرضه [illegible]

تشریح عرضداشت سوم ۳
تشریح عرضداشت چهارم ۴
تشریح عرضداشت پنجم ۵
تشریح نامهٔ اول التفات آه ۵
۲ تشریح نامه بوتف آه ۶
۳ تشریح نامه بوقت آه ۸
۴ تشریح نامه بوقت آه ۱۰
۵ تشریح نامهٔ سلامی آه ۱۱
۶ تشریح نامه بشری آه ۱۱
۷ تشریح نامه ابن حرف آه ۲۲
۸ تشریح نامه الا آه ۳۰
۹ تشریح نامه ور گردش آه ۳۴
۱۰ تشریح نامه اذر آه ۳۸
۱۱ تشریح نامه رقیمه والا ۴۱
۱۲ تشریح نامهٔ نامه آه ۴۳
۱۳ تشریح نامه اگر آه ۴۳
۱۴ تشریح [illegible] گرمی آه [illegible]
۱۵ تشریح نامه دل آه ۴۷
تشریح [illegible] ۴۹
[illegible] ۵۲

تشریح نامهٔ ای خواجه آه [illegible]
۱۹ تشریح نامه عزیت آه ۵۵
۲۰ تشریح نامه ای لقای آه ۵۶
۲۱ تشریح نامه الله تعالی آه ۵۷
۲۲ تشریح نامه چاره آه ۵۸
۲۳ تشریح نامه الهی آه ۶۰
۲۴ تشریح نامهٔ بحق آنکه آه ۶۱
۲۵ تشریح نامه منت آه ۶۲
۲۶ تشریح نامه امداد ۶۳
۲۷ تشریح نامه ابوالفضل آه ۶۵
۲۸ تشریح نامه عاشق اه ۶۶
۲۹ تشریح نامه از دجان آه ۶۸
۳۰ تشریح نامه چهار دهم آه [illegible]
۳۱ تشریح نامه الله تعالی آه ۷۱
۳۲ تشریح نامه گر دل آه ۷۳
۳۳ تشریح نامه خاطر حقیقت آه ۷۴
۳۴ تشریح نامه خاطر هوش آه ۷۵
۳۵ تشریح نامه ساقی آه ۷۶
۳۶ تشریح نامه از جاوگی آه ۷۸
۳۷ تشریح [illegible]

[illegible] تحوی است [illegible] بالفی باین محبوبی [illegible] مستعدیان را
بکار آید و بیستونان را [illegible] آید مرتب گشته و بوجود نامده اگر آنرا بنظر الفاظ آبدار و
کلمات جواهر نگارش نفایس الذخائر گویند سزاست یا بلحاظ صفائی معانی و روشنی بیانی
مرآة اسرار نامند رواست اللهم اجعله مقبولا في العالمين كما جعلته مورخه من
الاكرمين والاعظمين قطعات متضمن تاریخ اتمام طبع و هم مشتمل تاریخ تالیف کتاب هذا بطریق تعمیه
از اعجاز طراز شاعر معجزه پرداز ظریف فصاحت شعار لطیف بلاغت دثار بذله سرا لطیفه آرا نکته پسند
قوافی بند رئیس الرؤساء شریف الشرفا کریم الاخلاق عمیم الاشفاق صاحب رای
و فرهنگ جناب میرزا بهر جنگ دام الطافه و زاد فضله قطعات مذکوره * معنی مشکلات علامی
* بود تا این زمان بکتم عدم * مولوی اعمش مشرح کرد * از برای فواید عالم * بهر تاریخ
سال او آزاد * کرد سعی بیت مستحکم * بسر زد در فکرت روشن * کرد این شعر را انتخاب قسم
* هادی طالبان علم و فن * شرح علامی آمد از اعلم * ۱۲۴۹ هجری * تاریخ تالیف * یکتای جهان محمد اعلم *
کایام چو او بعالم کم زاد * علامی را بشرح آورد * زان عقده مشکلات بکشاد * ز دفتر فیض سال تالیف
می کاهش جان ز فکر آزاد * ۱۲۴۸ دو قطعه تاریخ مشتمل اتمام طبع شرح هذا یکی بدون
تعمیه و دیگری با تعمیه از صاحب فکر و طبع رسا مالک ذهن و ذکا منشی بی نظیر انشا پرداز
دل پذیر عمده خصایل پسندیده شمائل مرجع محاسن اخلاق مجمع حسنات دوفاق جناب
منشی امداد حسین سلمه الله تعالی بحرمة الحسنین * قطعات مذکوره قطعه بدون تعمیه * ز ذهن
[illegible] و طبع بلند مولوی اعلم * نظامی یافت خوش [illegible] شرح [illegible]
تاریخش که هاتف بر ملا گفتا * بود کاشانه عالم منور [illegible]
چون ز اعلم مجلس [illegible] * نسخه شرح دل فریب [illegible]
عجیب آمد * گفت هاتف بگوش من بولا * [illegible] تاریخ آن [illegible] *

[illegible] دوران و عا [illegible]

فاضلان ... دوران معلم [illegible]

سخن پردازی یکه تاز مضمار نکته طرازی سلالهٔ خاندان هاشمی خلاصهٔ دودمان حامی فضایل اکتناه
فواضل دستگاه جناب مولوی سید قدرت الله دامت برکاته علی العالمین الی یوم الدین
* کلامت من حسن المقبول مروج * * یفوز باقسام المطالب سامعه *

* که بر متن کتاب مثبت شده

* مترسلان بلاغت نشان و منشیان سحربیان را مژده باد از انجا که مکاتبات و مراسلات
ابوالفضل ابن المبارک ناگوری که باسم علامی اشتهار دارد با وصف فصاحت عبارات
و سلاست کلمات و متانت اشارات جابجا مخدرات ابکار افکار و عرائس
مضامین ابدارش همچنان در تتق حجاب و جلباب احتجاب جلوه آرا بوده و تا این زمان
آلایش دست فکرت نامحرمان و غبار تخیلات بیگانگان دامان عصمتش نیالوده اینک غواص
بحر معانی نقاد نقود نکته دانی عالم باعمل فاضل بی بدل صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم محرم اسرار
سخن واقف رموز نو و کهن عقده کشای مشکلات علوم کاشف دقایق و معضلات فهوم نخل بند
گلستان معانی گلدسته پیوند بوستان سخن دانی یگانهٔ آفاق و عالم مولوی محمد اعلم ادامه الله تعالی
و علم آن پردگیان ستور سطور را انکار طبع مشکل پسند و باغوش فکر بلند خود در آورده
برایشان شرحی پاکیزه و لطیف و تشریحی برگزیده و نظیف تالیف نموده اند و بترتیب این و
تنظیم و تنسیق آنها از [illegible] و زینت بی اندازه بخشیده سبحان الله زهی [illegible]
[illegible] رموزات کتاب و توضیح کلام و تطریح [illegible]
[illegible] و [illegible] عبارات و تهذیب [illegible]
[illegible] منتخبان [illegible] بوده [illegible]
بر [illegible] یاد [illegible] اخبار الخیرات [illegible] بزرگان ذی

... معرفت را مع معانقا ... ش کتب و ...
موشح ... ت شرح این ... ا ای عاشر جمالی ... و جمال آن مقر اشفاق
و زمانیان فرید العصر وحید الدهر مورد عنایات کریم جناب مولوی عبد الرحیم مد ظله العالی •
ادام الله العالمین جلاله • و محمد علی اهل العلوم ظلاله که بدین شرح صورت تحریر یافته

---

* بعد حمد خدائی که شرح صدر مومنان به معرفت خود نمود و صلوة و سلام بر رسول او *
که گوی سبقت از سابقان خویش در ربود و بر آل کرام و اصحاب عظام او که هادی طریق
زهرا و حامی مات بیضا اند کوشش لائقه نوشش را مژده باد که فاضل عامل و ادیب کامل
داننده رموز خفی و جلی کشاینده نکات ملوی و معنوی پیشوای رهروان انشا پردازی
مقتدای سالکان مسالک سخن طرازی گره کشای معضلات نظمی و نثری رهنمای طرق منشیگری
ماهر علوم معقول و واقف فنون منقول مجمع فضائل منبع فواضل یکه فروش ... علامی
علامهٔ نامی اعنی مولوی محمد اعلم شرحی که شرح صدر در طالبان این فن از و توان کرد و دل
شارحان ساخت چون از و توان زد مشتمل بر تحقیقات مقام مشکله و لغات عربیه و فارسیه و ایضاح
تعریضات مستوره و اکشاف نکات پوشیده به صد خوبی و دل فریبی تالیف کرده اند اگر
آنرا فرهنگ دانش و بینش گویند بجاست بلکه اگر دستور العمل ابو الفضل و افرینش
خوانند روا * بیت * * درین کتاب نظر کن به چشم عبرت بین * که نقش صورت
... و لعبت چینی است * کتاب نیست که میکنم کد ... * که دست عقل ز اطراف
... چنین است * الحق که با وجود حجم صغیر جامع کبیر است و بی بدل و نظیر ... است
مابسط و تفسیر ... کل ... مثال جهان دانم بجاست و اگر ... شرح صدر و رحوائم ...
در من قال * قطعه * * کین نسخه کز وجهد کهین شد تازه * افتاده بهر مقام ز وا ...
جلد ... باد الا دیم فیروزهٔ چرخ * واز تا ... های خورشید ...

سبحان الله طرفه شرح ... که تا این زمان حرا... بین ... گنجش
فی الخیام ... رات ... نشینش کشمس مستوره فی الظلام محتجب و مستور بود ...
پردازی طبع ارجمند و بجلوه طرازی فکر مشکل پسند تحلیلند حدیقه تحقیق مهر سپهر تدقیق کشاف
مشکلات حقایق مفتاح مقفلات دقایق غازه پیرای چهره شاهد ان معانی رنگین چهره آرای
نازنینان استعارات متین از نفایح لطف عطش بوی گل بر دماغ صبا گران و از طراوت
گلشن همیشه بهار خلقش دامن خزان رشک گریبان بهارستان اصل اصول فروع واصول
عالم معقول و منقول نکته رس و نکته پرور صاحب فضل و هنر المتحلی کلامه ببلاغة سحبان
و نظامه بفصاحة حسان بل قد استصفی به مداهل الفصاحة و استحلی به
مشارب ارباب البلاغة فرید دهره و حید عصره الالمعی الادیب اللوذعی الاریب
البلیغ البارع الافخم المولوی محمد اعلم لا زالت شموس علمه طالعة
بحیث لا [illegible] الکسوف و اقمار کماله لامعة بحیث لا یعرضها الخسوف
جمال نظام گرفت و حسن اختتام ... یرفت الحق شرحیست دلپذیر و بی نظیر محاسن بدایع
و معانی را جامع طالبان فن بلاغت را نافع هر فقره اش شرح کتاب معانی مشکل و
هر نکته اش دفتر تفصیل مطالب مجمل هر حرفش نامه نکته رانی و هر نقطه اش طغرای منشور سخندانی
... دش سر مه کش ... بینائی بیاضش آئینه دار طلیعه صبح و انائی هر تشریحش خورشید
مطلع تحقیق و هر توضیحش دریای بی تدقیق منشیان فصاحت آفرین را کارنامه انشا پردازی
... سلان بلاغت ... دستور العمل جاه ... آرائی بلاغت ...
[illegible] ... جهان است ...
... از عبارات ... اش باد واز ...

العلما اکمل الفضلا ... قواعد ... ادب مبنی مضامین لسان عرب کاشف

[illegible] و فصاحت شیوه نی سر دفتر انشا پردازان [illegible]

و بلاغت نشان وحید العصر فرید الدهر مولوی محمد اعلم حفظه الله تعالی [illegible] و سلم [illegible] است [illegible] و

ذکاوت فطری و بکمال مساعی جمیله و ترددات جزیله شرحی در تسهیل [illegible] نثرش بغایت

توضیح و تشریح در حل مغلقاتش بنهایت تصریح که طالبان فن انشا را راهی سوی مطلب

نمایند و منشیان فصاحت شعار را بلاغت افزاید بحیز تحریر در آورده ما شاء الله چه شرحی

است که اگر شش شرح چند و خوانم رواست وگر مسرت قلوب دانم بجا الحق اگر

نعمت خان عالی با همه شان متعالی می بود بمعاینه ساده نگاریش رنگ بر رو می شکست و

امان الله حسینی با همه جاه و شرف مکانی از مشاهده رنگینی الفاظش از نقش وجود

ساده می گشت [illegible] باد تو [illegible] بس نظم و نثر چنین بر چینی آورد و [illegible]

طغرا با آن قصبات [illegible] خیالات [illegible] بر نامه [illegible] گذشت [illegible]

چون زبان فصاحت بیان از تحریر توصیفش بقصور رسید [illegible] بیان

صفاتش بریده زبان همان بهتر که بدعای شارح ختم کرده [illegible] مطالب [illegible] کناد

بحرمت النبی و آله الامجاد

تقریظ

انجاز رقم عطارد و قم فصاحت شعار بلاغت دثار [illegible] یکتا فاضل بی همتا موحد

قانون تحریر مخترع فنون تقریر کشاف غوامض علوم معقول و [illegible] اصول و فروع [illegible]

دقیقه شناس مضامین نکته رس دواوین شاعری [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] مرجع امور انام مجمع مهمات الامر و عام [illegible]

کریم الاخلاق خلاصه خاندان نبوی نقاوه دودمان [illegible]

ادام الله [illegible] تعالی و صانه عن آفات [illegible]

عطارد چاکر [illegible] فلا زلت یا صدر المعالی و [illegible] برهان اهل المعانی

[illegible] که درین کتاب [illegible] ارقام [illegible]

[illegible]